

کتاب پژوهش کارگری

تابستان ۲۰۰۰

شماره ۴



کتاب پژوهش کارگری

شماره ۴

تابستان ۲۰۰۰

با یاد میترا

نباید تابع امواج بود، باید خود موج شد جلیل محمودی

اتحادیه‌های اروپا: ویژگی‌ها و مشکلات کنونی ناصر سعیدی

معرفی نشریه «خبر کارگر»

تقسیم جنسی کار و عوام‌فریبی «کار و کارگر» میترا سترگ

ممنوعیت کار کودک بذر فردای سوسیالیسم سوسن بهار

بلشویک‌ها و کنترل کارگری (۲) ام. برینتون

برگردان: ناصر سعیدی

دموکراسی شورایی! نه دیکتاتوری حزبی کایو برنندل

برگردان: بهروز دانشور

نامه‌ای در باره «کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه» حمیدپویا

۳۵ □ اتحادیه‌های اروپا: ویژگی‌ها و مشکلات کنونی ناصر سعیدی
مقدمه

پیشینه تاریخی

خصوصیات اتحادیه‌های امروز

موانع راه اتحادیه‌های امروز

۶۳ □ برگه‌ای از تاریخ جنبش کارگری ایران
معرفی نشریه «خبر کارگر»

۶۴ گفتگو در باره «خبر کارگر»

۷۲ نظر کارگران - نظر عاملان رژیم (در باره شوراها و کارگری)

۸۸ □ تقسیم جنسی کار و عوام‌فریبی «کار و کارگر» میترا سترگ
توضیح پژوهش کارگری

مقدمه

مواضع مطرح شده در «کار و کارگر» قبل و بعد از انتخاب خاتمی

محتوا و شیوه نگارش «کار و کارگر» نسبت به مسئله اشتغال زنان

تفاوت ارزش نیروی کار دو جنس

سخن آخر

۱۰۱ □ ممنوعیت کار کودک بذر فردای سوسیالیسم است سوسن بهار
کار کودکان در ایران

کار کودکان و جلوگیری از بهره‌کشی

۱۱۲ □ بلشویک‌ها و کنترل کارگری - قسمت دوم ام. برینتون
برگردان: ناصر سعیدی

از آوریل ۱۹۱۸ تا پایان سال ۱۹۱۹

فهرست

مطالب	نگارنده	صفحه
□ با یاد میترا مراسم بزرگداشت خاطره میترا سترگ مراسم به خاک سپاری		۵
□ نباید تابع امواج بود، باید خود موج شد گوشه‌ای از مشکلات کارگران شرایط نوین از نهادهای حکومتی وظایف جدیدی می‌طلبد برپایی اجتماعات سراسری کارگری توسط خانه کارگر در کویر خانه کارگر گلی نمی‌روید	جلیل محمودی	۲۰

با یاد میترا



عکس از دوره کارآموزی

۱۳۷

با خوانندگان

دموکراسی شورایی! نه دیکتاتوری حزبی

۱۳۸

کایو برندل

کمونیسم نقطه مقابل بلشویسم

برگردان: بهروز دانشور

۱۴۹

نامه‌ای در باره « کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه » حمید پویا

آدرس پستی:

Postlagerkarte

Nr. 093739 C

30001 Hannvoer

Germany

آدرس پژوهش کارگری در اینترنت:

<http://www.flash.net/~bepish>

آدرس پست الکترونیکی:

bepish@flash.net

میترا سترگ یکی از بنیان‌گذاران کتاب پژوهش کارگری، فعال جنبش کارگری و رفیق عزیز و گرامی ما دیگر در میان ما نیست. میترا در روز ۲۰ فروردین ۱۳۷۹ (۸ آوریل ۲۰۰۰) در سن ۳۹ سالگی درگذشت. غروب زودرس و جان‌گداز او پس از ۹ ماه جدال پی‌گیر با بیماری سرطان ریه رخ داد. بیماری لاعلاج امان نمی‌دهد. قدرت و قوه از انسان می‌رباید. در این برزخ بیمار توده‌ای از ذرات هستی است که پیوسته و پرشتاب می‌گذارد. شاید بتوان گفت، مثل آتش، هم‌سان خود آتش، به شتاب می‌سوزد تا تمام شود. چه جان‌گداز است، آدمی شاهد لحظاتی باشد که بیوند یاورش با هستی به سرمویی بسته است.

میترا زندگی پرباری داشت. حیات پرتحرک او را می‌توان از زوایای مختلفی بیان کرد: در عرصه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی، شغلی، در ارتباط با خانواده، یاران و دوستانش و غیره و غیره. در همه این عرصه‌ها می‌توان در باره او نوشت. اما فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی او برجسته‌ترند. میترا به‌سان سنگری رزمنده در دفاع از حقوق کارگران، محرومان، زنان و ... هم‌چون درخشش شمع یک قلم در خدمت تسلط کارگران و انسان‌های دردمند بر سرنوشت خودشان، مانند زبان‌رسانی علیه ستم، تبعیض، نابرابری، استثمار و رژیم‌های خودکامه (به ویژه رژیم جمهوری اسلامی) چهره آشناتری است.

میترا در ۱۲ تیرماه ۱۳۳۹ در تهران به دنیا آمد. او در یک خانواده سیاسی زاده شد. خانواده میترا از فعالین سیاسی - کارگری دهه ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. پدرش کارگر برق و از فعالین شورای متحده مرکزی بود. او کوچک‌ترین فرزند خانواده بود. خانواده‌اش در دوران کودکی او در شرایط معیشتی مناسبی به سر نمی‌برد. زیرا پس از کودتای ۲۸ مرداد، پدرش به دلیل فعالیت سیاسی اخراج می‌شود. علاوه بر این پدر میترا در دوران کودکی او بر اثر یک تصادف به شدت مجروح و برای چند سالی خانه‌نشین می‌گردد. و این خانواده را برای مدتی از نان‌آور محروم می‌سازد. در این شرایط مادرش برای چند سال یک تنه تمام بار خانواده را به دوش می‌گیرد. میترا در باره زحمات طاقت فرسا و تلاش‌های مادرش در این دوره، خاطرات جالبی تعریف می‌کرد. در سال‌های ۵۸-۱۳۵۰ وضع مالی آن‌ها بهبود می‌یابد و پدرش با کمک چند تن از همکارانش یک مؤسسه کوچک برق‌کشی ساختمان تأسیس می‌کند. میترا دختری با استعداد، توانا، بسیار پرشور و حرارت، صمیمی، شجاع و پراز احساس و انرژی بود. او مورد توجه همه اعضای خانواده و خویشاوندانش بود و آن‌ها به او همواره افتخار می‌کردند. در دوران دبستان و دبیرستان شاگرد ممتازی بود. از

همان نوجوانی به مطالعه علاقه داشت. او در خرداد سال ۱۳۵۷ در رشته ریاضی - فیزیک دیپلم گرفت. در همان سال در کنکور قبول شد. او در مهرماه ۱۳۵۷ به عنوان دانشجوی ریاضی وارد دانشگاه می‌شود.

دوره دانشجویی او با مبارزات انقلابی سال‌های ۵۷-۱۳۵۶ مردم ایران هم‌زمان بود. میترا از همان سال ۵۶ فعالیت سیاسی خودش را آغاز می‌کند. در مبارزات مردم شرکت می‌کند. در دانشگاه فعالیت‌های عملی را با دانشجویان دیگر پیش می‌برد. شرکت میترا در مبارزات مردم - با همه بی‌تجربه‌گی‌ها و تازه‌کاری او - یک شرکت منفعل نبود. او اعلامیه می‌نوشت، با دانشجویان دیگر تظاهرات سازمان می‌داد، گردهم‌آیی ترتیب می‌داد، به کارخانه‌ها می‌رفت و ...

میترا در این هنگام در نقد نظام سرمایه‌اندیشه انتقادی - انقلابی مارکسیسم را می‌پذیرد. پس از پیروزی انقلاب به سبب نزدیکی و هم‌سرنوشتی‌ای که با طبقات محروم احساس می‌کرد، داوطلبانه به محله زورآباد کرج می‌رود. می‌کوشد با مردم آن‌جا ارتباط برقرار کند. به عنوان مددکار به آن‌ها کمک کند. او در آن‌جا با زنان تماس می‌گیرد. بچه‌ها را درس می‌دهد. در خواسته‌های مردم محله از جمله نیازمندی‌های عاجل آن‌ها - مانند لوله‌کشی آب و سیستم‌کشی برق - مشارکت می‌کند.

میترا در سال ۱۳۵۸ به سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران گرایش پیدا می‌کند و هوادار این سازمان می‌شود. در همین بحبوحه پدرش آن‌ها را ترک می‌کند و وضعیت مالی خانواده رو به وخامت می‌رود. میترا برای تأمین زندگی خود و کمک به خانواده‌اش، در کمپوت‌سازی‌ها و بافنده‌سوزنی‌ها به کارگری می‌پردازد. او از شرایط طاقت‌فرسا و بی‌حقوقی کارگران این قبیل کارگاه‌ها تعریف می‌کرد. از رقابت شدید و خردکننده‌ای که در این واحدهای تولیدی کوچک جریان دارد. از این که هرگاه بازرسی کنترل کارگاه‌ها می‌آمدند، کارفرما کارگران را مرخص می‌کرد تا مأمورین نفهمند که چند کارگر در استخدام دارد؛ کارگرانی بدون حقوق، بدون بیمه و در رقابت خردکننده با یک‌دیگر!

میترا از خاطرات و خطراتی که طی فعالیت سال‌های ۶۰-۱۳۵۷ برایش پیش آمده بود، تعریف می‌کرد. شرح این ماجراها بسیار مفصل است. او در جریان تسخیر خوابگاه‌های دانشجویی فعال بود. تعریف می‌کرد که چگونه از صبح تا شام باید از خوابگاه‌ها مراقبت می‌کردند و در مقابل یورش عمال دولت برای بازپس‌گیری خوابگاه‌ها مقاومت می‌نمودند.

میترا در مبارزه با به اصطلاح "انقلاب فرهنگی" و علیه جریان تسخیر دانشگاه‌ها توسط پاسداران و حزب‌الله، شرکت مستقیم داشت. او از سرکوب‌ها می‌گفت. از تکه‌وپاره کردن بدن دانشجویان، از وحشی‌گری‌های باندهای سیاه حکومتی که تحت برنامه عمل و نقشه‌انصری مثل سروش و حداد عادل "انقلاب فرهنگی" می‌کردند. او از گذاشتن میز کتاب رویه‌روی دانشگاه تهران و یا محل تردد مردم می‌گفت. از هجوم پیوسته و مداوم حزب‌اللهی‌ها به کسانی که میز کتاب می‌گذاشتند و از جمله به خودش تعریف می‌کرد. چند بار با مشت و لگد او را زده بودند. چه توهین‌ها و دشنام‌های پلیدی که به او نداده بودند. از جاقوکی حزب‌اللهی‌ها می‌گفت، و این که جلوی چشم او رفقایی را به حد مرگ زده‌اند و سپس با خود برده‌اند. اما میترا علی‌رغم همه این خطرات، به دلیل این که عمیقاً به مبارزه باور داشت، از فعالیت باز نایستاد. با این حال او بعدها به این گونه فعالیت‌ها انتقاد شدید داشت. او می‌گفت ما با گارد باز در خیابان‌ها میز می‌گذاشتیم و این به معنی فدا شدن برای یک امر بی‌مقدار بود. نیروهای سیاسی برای این که برنامه فعالیت نداشتند، ما هواداران را به این کارهای جزئی سرگرم می‌کردند و عواقب جبران‌ناپذیر آن برای ایشان اهمیتی نداشت.

در سال ۱۳۶۰ پس از یورش گسترده رژیم و تسلط جو ترور مطلق، ارتباط میترا با هم‌فکرانش قطع می‌شود. از آن جا که او در تهران برای جاسوسان رژیم چهره شناخته شده‌ای بود، دیگر امکان ادامه فعالیت در آن شهر برایش وجود نداشت، ولی او مصمم بود به مبارزه ادامه دهد و تأکید داشت: در شرایط کنونی، باید به فعالیت‌های مان به شیوه نوینی بنگریم و نباید خفقان و سرنیزه ما را از کار انقلابی باز دارد. او عقب‌نشینی را آزاد گذاشتن رژیم در سرکوب بیش از پیش خواسته‌های به حق مردم از انقلاب می‌دانست، و می‌گفت برای کسب آزادی چاره‌ای جز جنگیدن با این رژیم خون‌خوار نداریم و می‌خواند:

"سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی؟ تو خود آفتاب خود باش و طلسم کار بشکن
ز برون کسی نیاید چو به یاری تو، این جا، تو ز خویشتن برون آ، سپه تار بشکن"
(شفیعی کدکنی)

در این هنگام میترا برای ادامه فعالیت به شیراز می‌رود و در بازسازی تشکیلات اقلیت در این شهر فعالانه شرکت می‌کند. او به دلیل علاقه‌اش در بخش کارگری این تشکیلات کار می‌کند. با تعدادی از هواداران اقلیت در کارخانه‌های مختلف در تماس قرار می‌گیرد. میترا به محض ورودش به شیراز، ضمن هم‌کاری تنگاتنگ با رفقایش، یک جزوه در نقد نظرات و

طرح‌های اقلیت می‌نویسد و سیاست‌های این سازمان را مورد بازبینی و نقد قرار می‌دهد. به دلیل پر بار بودن نقد میترا، جزوه او اعضای تشکیلات را تحت تأثیر قرار می‌دهد تا مدت‌ها این جزوه محور بحث فعالین تشکیلات می‌شود.

در سال ۱۳۶۱ که تقریباً تمام جریان‌ات سیاسی ضربه خورده بودند و فعالیت محسوسی از سوی سازمان‌های چپ دیده نمی‌شد، شیراز تا حدودی فعال بود. میترا در تشکیلات اقلیت از صبح تا شب کار می‌کرد، می‌دید، می‌خواند، می‌نوشت، طرح‌های خود را با دیگران در میان می‌گذاشت. یک لحظه آرام نداشت. فعالیت این تشکیلات در شیراز باعث شد که رژیم روی آن بسیار حساس شود. گشتی‌های پلیس در سطح شهر افزایش یافت. دستگیری افرادی که به آن‌ها مشکوک می‌شدند، رو به گسترش نهاد. گشتی رژیم - ثارالله - در روز ۱۹ اسفند ۱۳۶۱ به میترا مشکوک شد و او را دستگیر کرد. اما خوشبختانه نه مدرکی از او به دست آوردند و نه شناختی در شیراز از او داشتند. میترا تا تیرماه سال ۶۲ در بازداشت‌گاه سپاه پاسداران شیراز در بند بود. با برخورد‌های خوب و حساب شده خودش و عدم دست‌رسی رژیم به مدرکی علیه او، میترا از چنگ جلادان گریخت و از زندان رها شد.

او پس از آزادیش، از وقایع درون زندان زنان تعریف می‌کرد. از یک طرف از مقاومت زنان و دختران انقلابی و کمونیست و از طرف دیگر از ضعف‌های عدیده زنان در بند؛ از سیل عظیم تواین می‌گفت. میترا در بند زنان با یک دختر استوار، شیردل و پراحساس و عاطفه آشنا می‌شود. این دختر کمونیست که در سال ۱۳۶۲ اعدام شد، نامش مهوش نظری بود. او از فعالین اقلیت بود، ولی مدتی قبل از آمدن میترا به شیراز دستگیر شده بود. از این رو میترا و مهوش هرگز در بیرون از زندان یک‌دیگر را ندیده بودند. میترا از ویژگی‌های بارز این زن جوان می‌گفت و این که چگونه در زندان استقامت او زبان‌زد خاص و عام بوده است. میترا از خصوصیات برجسته این قهرمان گم‌نام می‌گفت و این که رهنمودهایی به میترا داده که زودتر بتواند آزاد شود. مهوش نظری آن چنان برای میترا عزیز بود که تصمیم گرفت، نام او را زنده نگه دارد. از این رو پس از آزادیش نام مستعار مهوش نظری را برای خود انتخاب کرد و زیر مقالات خود را به این اسم امضاء می‌کرد.

میترا پس از رهایی از بند، به تهران آمد و علی‌رغم شناختی که از او داشتند، کوشید فعالیت خود را در تهران ادامه دهد. زندانی کردن میترا او را آب دیده‌تر کرده بود. او برای مبارزه با رژیم مصمم‌تر شده بود. می‌گفت: "در زندان انسان بیش‌تر و بیش‌تر به عمق جنایات

رژیم پی می برد. می بیند رژیم چگونه آنجا انسان ها را له می کند، پای مال می کند، اگر نتوانست روحیه آن ها را درهم شکند، جسم آن ها را تکه و پاره می کند. این زندان است که بیش از هر چیز نشان می دهد که چقدر ما حق داریم برای سرنگونی این رژیم فعالیت کنیم.

میترا از سال ۶۲ فعالیت در چارچوب سازمان اقلیت را رد می کند و با عده ای از یارانش تصمیم به فعالیت مستقل می گیرد. فعالیت مخفی در ایران در آن زمان، به ویژه برای کسانی که شناخته شده بودند، فوق العاده خطرناک و حتی گاهی به معنی خودکشی بود. از زمان آزادی میترا تا خروجش از ایران، هر لحظه امکان دستگیری او می رفت. هر روز و هر ساعت با دلهره زیستن! هر روز خبر دستگیری عزیزی، هر روز خبر شکنجه یاری، هر روز خبر مرگ و اعدام هم رزمی، هر روز گسترش تور رژیم و تنگ تر شدن حلقه آن. و زندگی دریدری! پس از نبرد لحظه به لحظه با تور پلیس، میترا در آبان ماه ۱۳۶۳ موفق می شود از ایران خارج شود و به ترکیه برود. او در ۱۱ نوامبر ۱۹۸۴ وارد آلمان شرقی می شود و از آنجا به برلین غربی می رود.

میترا در این زمان بیش از هر چیز برای ادامه فعالیت، احساس نیاز به مطالعه و بازبینی نظرات خود می کند. در وهله اول به مطالعات سیاسی، اقتصادی و فلسفی می پردازد. یک برنامه حساب شده تدوین می شود و بر مبنای آن او هر کتابی به دستش می رسد، مشتاقانه می خواند. در عین این مطالعات به یادگیری زبان آلمانی اهمیت بسیار می دهد و از فعالیت های عملی نیز باز نمی ماند.

فعالیت های عملی ۱۵ ساله او در شهر هانوفر آلمان برای همه کسانی که دستی در عرصه سیاست دارند، به یاد ماندنی است. کمک ها و خدمات بی دریغ او به پناهندگان در خاطره ها باقی است. طی این سال ها او برای ده ها نفر از پناهندگان ایرانی در ترکیه دوید و امکانی به وجود آورد که آن ها از ترکیه به کشورهای اروپایی و ... منتقل شوند. او در جهت دفاع از حقوق کارگران ایران و تماس با اتحادیه ها، دفاع از زندانیان سیاسی در ایران، افشای رژیم جمهوری اسلامی، تماس با انیستی، تماس با ارگان های مختلف مربوط به حقوق بشر و پناهندگی فعال بود. همه این فعالیت ها در ذهن ها زنده اند. او ارتباطات گسترده ای با نهادهای مختلف سیاسی و احزاب برقرار کرده بود و از این تماس ها برای افشای سیاست های رژیم بهره می گرفت. عرصه های فعالیت های او هنوز متنوع تر بودند؛ کمک های مختلف به ایرانیان (ترجمه برای آن ها، رفتن با آن ها به اداره امور اجتماعی، اداره مربوط به تمدید اقامت، اداره

مسکن، طرح مشکلات آن ها با وکیل، دکتر و غیره و غیره) نیز جزء فعالیت های معمولی او بودند. و همه این کارها را به صورت افتخاری و بدون چشم داشتی انجام می داد.

میترا علاقه وافری به درس خواندن، پژوهش و محیط دانشگاه داشت. او پس از گذراندن دوره آموزش زبان آلمانی به کالج رفت و پس از آن در رشته الکتروتکنیک در دانشگاه هانوفر شروع به تحصیل کرد. پس از ۱۸ ماه تحصیل این رشته را رها کرد و در یک دوره دوساله آموزش کامپیوتر و تعمیر آن شرکت نمود. او تسلط خاصی روی کار با کامپیوتر داشت و پس از دوره کارآموزی سال ها در این رشته تدریس نمود.

او روش کار کردن با کامپیوتر را آموزش می داد و در مؤسسات آموزشی زنان تدریس می کرد. میترا از این طریق امرار معاش می کرد و در عین حال به عنوان دانشجوی رشته تعلیم و تربیت تحصیل می کرد. او پس از ۵ سال موفق شد مدرک فوق لیسانس خود را در این رشته با نمره یک بگیرد و صد افسوس زمانی این مدرک را گرفت که در دوران بیماری به سر می برد. میترا در زمان تحصیلاتش در آلمان، دانشجوی برجسته ای بود و به همین دلیل جایزه ۲۰۰۰ مارکی بهترین دانشجوی خارجی را به خود اختصاص داد. نشریه «زنان» چاپ آلمان در این باره گزارشی در یکی از شماره های خود به چاپ رسانده است که برای اطلاع آن را در ادامه این مطلب تجدید چاپ می کنیم.

میترا یک زن سازمان ده بود. او مدت ۵ سال عضو شورای هم آهنگی کمیته همبستگی با مبارزات مردم ایران بود. این تشکل نشریه ای به اسم پویش منتشر می کرد. بخشی از این نشریه شرح فعالیت هایی بود که توسط کمیته مذکور صورت می گرفت. میترا در قسمت اعظم این فعالیت ها نقش مهمی داشت. او هم چنین برای نشریه پویش مقاله می نوشت، گزارش تهیه می کرد، ترجمه می نمود، اخبار فراهم می آورد. مقالات میترا در نشریه با امضای "م. ن. یا مهوش نظری" منتشر می شد. به چند مورد از مقالات و گزارشات او در نشریه پویش اشاره می کنیم:

جنگ داخلی در السالوادور

بررسی قرارداد شینگن

چرخش سیاسی کنگره ملی آفریقا

درباره تولید لاغر، جدیدترین شیوه سازمان دهی سرمایه دارانه نیروی کار

نگاهی به وضعیت زنان - نظری بیرامون بستر اصلی مبارزه

تعدی به حقوق پناهندگان و چرخش به راست جامعه آلمان

گسترش فضای خفقان و ترور مذهبی در ترکیه

ترجمه مقاله اقدامات جدید علیه زنان

مصاحبه با تشکل‌ها، جریان‌ها و نیروهای مترقی و پیشرو که بخشی از این مصاحبه‌ها توسط او صورت می‌گرفت.

علاوه بر این‌ها، میترا در همین دوره جزوه‌ای با عنوان "مروری بر جنبش ضد جنگ در آلمان" نوشت.

میترا از سال ۱۳۶۹ همکاری خود را با انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی آغاز کرد. در این انجمن در قسمت ارتباطات و تماس با اتحادیه‌ها فعالیت می‌کرد. او به ویژه در سازمان‌دهی روزهای اول ماه مه فعال بود. میترا یک فعال کارگری و مبارز پی‌گیر عرصه دفاع از حقوق کارگران بود. او رهایی انسان‌ها را بدون ایجاد شرایطی که در آن کارگران بر سرنوشته خودشان مسلط شوند، ناممکن می‌دانست.

در نشریه کارگر تبعیدی نیز مقالات، ترجمه‌ها، اخبار و گزارشاتی از او به چاپ رسیده است که از میان آن‌ها می‌توان به مقاله "تقسیم جنسی کار و عوام‌فریبی کار و کارگر" و "در باره مبارزات خودجوش کارگران پیشرفته روده آلمان" اشاره کرد. مقاله اول در همین شماره "کتاب پژوهش کارگری" تجدید چاپ شده است.

به جز این‌ها میترا به زبان آلمانی مسلط بود و چند مقاله به این زبان نوشت که در نشریات مختلف چاپ شده است. او شرایط زیست و کار طاقت فرسا، بی حقوقی‌ها و اخبار و اعتراضات کارگری را به زبان آلمانی ترجمه می‌کرد و آن‌ها را در اختیار اتحادیه‌ها و جراید قرار می‌داد. در این رابطه می‌توان به خبر سرکوب کارگران نفت در ۲۸ بهمن ۱۳۷۵ اشاره کرد. در این تاریخ نیروهای امنیتی رژیم اجتماع کارگران پالایشگاه تهران در مقابل اداره مرکزی را در هم کوبیدند. در اعتراض به این عمل، اجتماعی در مقابل ساختمان اتحادیه "د.گ.ب" در هانوفر برپا شد که میترا نیز یکی از سازمان‌دهندگان آن بود. او به عنوان یکی از نمایندگان آکسیون با دبیران اتحادیه دیدار نمود و اخبار و اسناد سرکوب کارگران نفت را به آن‌ها ارائه داد. این قبیل فعالیت‌ها منجر به حمایت "د.گ.ب" از کارگران صنعت نفت گردید و آقای یورگن اکل (مدیر بخش روابط خارجی د.گ.ب) رسماً از کارگران ایران حمایت نمود.

میترا جزو بنیان‌گذاران کتاب پژوهش کارگری بود. اندیشه انتشار یک نشریه کارگری

متعلق به او هم هست. اگر چه میترا در سال‌های آخر زندگی‌اش، بیش از پیش خود را با مسایل و مشغله‌های شغلی‌اش درگیر کرده بود و این موضوع فرصت محدودتری برای پرداختن به فعالیت‌های سیاسی در اختیار او می‌گذاشت، ولی در تکمیل نمودن بسیاری از مقالات و به ویژه در کارهای فنی کتاب پژوهش کارگری نقش مهمی داشت.

میترا یکی از نویسندگان کتاب «کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه» است. او به دلایلی در آن‌جا اسم مستعار شراره گرامی را برگزید. نکات ناگفته درباره میترا هنوز بسیار است. مثلاً سازمان‌دهی جلساتی با شرکت شخصیت‌های اتحادیه‌ای، احزاب اپوزیسیون و طرفداران حقوق بشر در آلمان طی سال‌های ۱۳۷۱-۱۳۶۷، فعالیت در نهادهای زنان در دانشگاه هانوفر و تحقیق نقادانه پیرامون مسایل آموزش و پرورش از آن جمله‌اند. او پایان‌نامه خویش برای دریافت مدرک فوق لیسانس را در باره موضوع آموزش از طریق برنامه‌ریزی خود افراد و نقش رسانه‌های مرکب (Multimedia) در این مورد نوشت.

خاطره، ویژگی‌های انسانی، فداکاری‌ها و کمک‌های بی دریغ او به دیگران، وفاداری او به آرمان‌های بزرگ انسانی، به آرمان خودرهایی طبقه کارگر، و مبارزات هدف‌مند او برای آزادی و برابری، برای همیشه در دل و جان ما زنده خواهد ماند.

یادش گرامی باد!

Wir vom Arbeitskreis ausländischer Arbeitnehmer beteiligen uns immer an Demos, aber auch an Kulturveranstaltungen. Ich arbeite im Verein iranischer Flüchtlinge und finde den 1. Mai als Kampftag wichtig. Wir müssen auf die Straße gehen und gegen die Arbeitslosigkeit protestieren.
Mitra Setork, Iranerin (38)



گپ‌زارش‌گر روزنامه کثیرالانتشار "نویه پرسه" (Neue Presse) در روز اول ماه مه ۱۹۸۸ در محل گردهم‌آیی بزرگ کارگران، نظر برخی از نمایندگان تشکل‌های حاضر در مینینگ را پیرامون اهمیت این روز جویا شد. میترا سترگ نیز جوو مصاحبه شوندگان بود و در پاسخ به این سؤال که از چه زاویه روز کارگر مورد توجه شما است، چنین گفت: "ما فعالین دایره کارگران خارجی همواره در راهپیمایی‌ها و مجامع فرهنگی شرکت می‌کنیم. من در انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی فعالیت می‌کنم و معتقدم اول ماه مه به عنوان روز مبارزه اهمیت دارد. ما باید به خیابان‌ها بیاییم و علیه یکاری اعتراض کنیم." به نقل از نویه پرسه (۹۸/۵/۲)

Ein Preis für Mitra Setork

Für hervorragende Studienleistungen erhielt die 37-jährige Frauerin Mitra Setork eine Förderprämie des Deutschen Akademischen Austauschdienstes (DAAD) von 2000 DM. Die Auszeichnung erhielt Mitra Setork für ein „Sehr gut“ im Vordiplom und auch für ihr gesellschaftspolitisches Engagement in den Bereichen Frauenförderung und Ausländerpolitik.

1981 mußte Mitra Setork aus politischen Gründen den Iran verlassen und floh in die Bundesrepublik Deutschland. Während ihres Studiums – Erwachsenenbildung und außerschulische Jugendbildung – versucht sie weiterhin, ihre Rolle als Mutter und Ehefrau mit dem Studium und auch gesell-

schaftspolitischen Aktivitäten in Einklang zu bringen. Sie engagiert sich sowohl innerhalb als auch außerhalb der Universität für die Interessen von Frauen. Durch aktive Mitarbeit im Arbeitskreis Frauen des Fachbereichs Erziehungswissenschaften machte sie sich mit den Eckpunkten der Frauenförderung innerhalb der Uni und ihrer Grenzen vertraut. Als gewählte Vertreterin der Studentinnen der Universität Hannover in der Frauenversammlung setzte sie sich für die Belange und Interessen der Studentinnen ein.

Mitgliedschaft im donna megabyte, EDV-Bildungs- und Beratungszentrum für Frauen e.V., aktive ehrenamtliche Mitarbeiterin in Bereichen wie didaktische



Mitra Setork

Konzeption der EDV-Seminare für Frauen und Mädchen, Öffentlichkeitsarbeit und Qualitätssicherung sowie Organisation der EDV-Kurse und weitere Seminare für ausländische Frauen zum Verbessern ihrer Integration und Chancen auf dem Arbeitsmarkt zählen zu ihren wichtigsten frauenpolitischen Aktivitäten außerhalb der Uni.

ترجمه متن صفحه رو به رو:

اهدای جایزه به میترا سترگ

به نقل از مجله «زنان» (Frauen), چاپ

هانوفر، شماره ۱۰، تابستان ۱۹۹۸

آکادمی کمک متقابل آلمان (DAAD) به میترا سترگ، زن ۳۷ ساله ایرانی، جایزه ۲۰۰۰ مارکی به جهت بازده عالی تحصیلی اش اهداء کرد. این جایزه به خاطر کسب نمره یک در امتحان دانشگاه و فعالیت های اجتماعی در زمینه های حمایت از زنان و خارجی ها به میترا سترگ اهدا شد.

میترا سترگ در سال ۱۹۸۴ ناگزیر شد به دلایل سیاسی ایران را ترک نماید و به آلمان مهاجرت کند. او کوشید در طول تحصیل در رشته تعلیم و تربیت بزرگسالان و جوانان همراه با وظایف مادری و همسری اش، فعالیت های اجتماعی - سیاسی اش را نیز به پیش ببرد. وی چه در محیط دانشگاه و چه در خارج از آن مدافع حقوق زنان بود. او در طول همکاری فعالش در هیئت زنان رشته تعلیم و تربیت فرصت یافت با مبانی حمایت از زنان در محیط دانشگاه و نهادهای آن آشنا شود. او به عنوان نماینده دانشجویان زن در دانشگاه هانوفر در جهت مسایل و مصالح دانشجویان می کوشید، از جمله مهم ترین فعالیت های سیاسی او به منظور حمایت از زنان در خارج از محیط دانشگاه عبارت اند از: عضویت در مرکز تعلیم و مشاوره کامپیوتر به زنان (donna megabyte)، همکاری فعال در رشته فن سخنوری در سمینارهای آموزش کامپیوتر به دختران و زنان، روابط عمومی و برگزاری کلاس های کامپیوتر و سمینارهای دیگر برای زنان خارجی به منظور جذب آنان به محیط کار.

مراسم بزرگ داشت خاطره میترا سترگ

میترا در میان پناهندگان، فعالین سیاسی ایرانی در خارج کشور، کارگران پناهنده ایرانی و به ویژه اهالی شهر هانوفر چهره آشنا و محبوبی بود. فقدان او برای کسانی که او را می‌شناختند، خاموش شدن شمع یک انسان صمیمی، مهربان و فداکار بود.

برای گرامی داشت خاطره او مراسمی به همت یاران و دوستانش در روز یکشنبه ۱۶ آوریل ۲۰۰۰ - یک روز قبل از روز به خاک سپردنش - برگزار شد. در این مراسم بیش از ۲۰۰ نفر شرکت کردند. و این در حالی بود که خبر مرگ نابه هنگام او به بسیاری از دوستان و فعالین سیاسی در شهرها و کشورهای دیگر نرسیده بود و آنها توانستند در مراسم حضور یابند.

محل مراسم، سالی بود که یادآور سالیان طولانی فعالیت و مبارزه فراموش ناشدنی خود میترا بود؛ خود او در همین سالن بارها و به ویژه در روزهای اول ماه مه سازمان‌دهنده مراسم بود. این بار اگر چه سالن بیش از همیشه پر بود، اما برخلاف شور و آوای همیشگی آرام و ماتم‌زده می‌نمود. به جای میترا عکس‌های او، پارچه‌هایی که نام او را بر خود داشتند و تزئیناتی که خبر روز بزرگ داشتِ خاطره وی را می‌دادند، به چشم می‌خوردند.

همه داغ‌دار بودند به نبود ساکت گل‌برگی وزان. حاضرین با هم‌کاری، هم‌بستگی و هم‌دردی خود، تلاش‌های‌شان را به هم‌گره می‌زدند تا مراسمی در خور و شایسته آن شب‌نم پرتپش برپا کنند.

مراسم با یک دقیقه سکوت در اندوه میترا آغاز شد. سپس سرود انترناسیونال - سرود مورد علاقه میترا - نواخته شد و جمعیت با آن هم‌نوایی کرد. آن‌گاه شرح زندگی و مبارزات میترا و نکاتی درباره شخصیت و ویژگی‌های او توسط یکی از یارانش بازگو شد. فضای سالن سنگین و پر از آلام بود و هنرمند چیره دستی ماهرانه قطعه‌ای را در سوگ او نواخت. به دنبال آن یکی از رفقا که برای شرکت در مراسم از شهر دیگری آمده بود، پس از شرح خاطراتی از میترا، شعری را که برای او سروده بود، قرائت کرد.

مراسم با پخش دو فیلم کوتاه ویدئویی ادامه یافت. این دو فیلم گوشه‌ای از فعالیت‌های عملی میترا را نشان می‌دادند. یکی از آنها میترا را در حال دکلمه شعری در مراسم روز جهانی

کارگر سال ۱۳۷۷ نشان می‌داد. نام این سروده "ما بالاخره صاحب اختیار خود می‌گردیم" بود. دیگری جوش و خروش میترا را در آکسیون در مرکز شهر هانوفر نشان می‌داد. این آکسیون به منظور افشای سیاست‌های زن‌ستیز جمهوری اسلامی، با همکاری مشترک زنان ایرانی مقیم هانوفر برگزار گشته بود.

پس از آن یک مصاحبه رادیویی از میترا پخش شد. این مصاحبه را رادیو آوا، رادیوی محلی در شهر هانوفر که به زبان فارسی برنامه پخش می‌کند، ترتیب داده بود و میترا نظرات خود را در باره تعلیم و تربیت کودکان بازگو می‌کرد.

در قسمت دیگری از مراسم پیام‌های تسلیتی از جانب سازمان‌ها و تشکل‌های سیاسی و فرهنگی، به ترتیب زیر قرائت شد:

□ بنیاد کار

□ حزب کمونیست ایران - هانوفر

□ سازمان فدائیان اقلیت - هانوفر

□ سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

□ تشکل مستقل دموکراتیک زنان ایرانی - هانوفر

□ مرکز سیاسی - فرهنگی شهر هانوفر

هم‌چنین برخی از دوستان و آشنایان میترا گوشه‌ای از خاطرات مشترکی که با او داشتند را بازگو نمودند. در مراسم دو تن از دوستان سروده‌هایی را با صدای رسا و زیبایی خود دکلمه کردند.

علاوه بر این مراسم، از سوی عده‌ای از دوستان میترا، مراسم دیگری جهت بزرگ‌داشت خاطره او در روز ۱۷ آوریل ۲۰۰۰ (ساعتی پس از مراسم خاک‌سپاری) برگزار گشت.

هم‌چنین جدا از پیام‌هایی که در مراسم قرائت شدند، پیام‌های تسلیت دیگری نیز از سوی عده‌ای از رفقا ارسال شده است که به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم:

- فعالین بنیاد کار در کانادا و سوئد

- ماهنامه بامداد

- مدیر مسئول و سردبیر نشریه کانون پژوهشی نگاه

- سردبیر نشریه داروک

- مسئول نشریه اندیشه و پیکار

- تشکل آلمانی ضد فاشیستی (VVN)

ما از زحمات بی دریغ همه یاران و دوستان در مراسم بزرگداشت و خاک سپاری میترا صمیمانه سپاسگزاریم. از حضور و پیام‌های هم‌دردی یکایک عزیزان، تشکلات و دست اندرکاران نشریات متشکریم. به ویژه از مسئولین رادیو آوا و ماهنامه بامداد به پاس زحمات بی دریغ‌شان خالصانه سپاسگزاریم و از آن‌ها قدردانی می‌کنیم.

مراسم به خاک سپاری

خبر مرگ میترا سترگ موجی از رنج و تأثر و هم‌دردی در میان دوستان، یاران و آشنایان او، شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی ایرانی در خارج از کشور برانگیخت. در مراسم به خاک سپاری این مبارز پرشور و خستگی‌ناپذیر راه آزادی و برابری انسان‌ها، در ۱۷ آوریل ۲۰۰۰، حدود ۳۰۰ تن از یاران، آشنایان و از اهالی شهر هانوفر حضور یافتند. و به سوگ نشستند.

ماتم‌کده قبرستان انگزود "Engesohde" در هانوفر بود. در سالن بزرگ گورستان جمعیت انبوه گردهم آمدند. مراسم خاک سپاری توأم با سکوت بود. همه سر در خویش! گویا جمعیت لب به سکوت می‌گزدید. این سکوت حکایت از درد سنگینی داشت که بر سینه حاضرین نشسته بود. تنها ناله آهنگ حزن‌انگیزی به گوش می‌رسید. هنرمندی با ویلون ماهرانه آن را می‌نواخت. از چشم‌ها، از نگاه‌ها ناله برمی‌خاست. مرگ نا به هنگام میترا چیزی، تندی در ذات پیدا و ناپیدای وجود حاضرین بخش می‌کرد. تندی که لحظه‌ای درنگ نداشت. دمی انسان را وانمی‌گذاشت. موجی از اندوه به قلب هجوم می‌آورد و فرد فرد حاضرین را افسرده می‌کرد. چیزی مثل تن پرآبله و دل پراندوه!

سخن به لب نمی‌آمد و یا به کندی و سنگین سنگین به زبان می‌آمد. به سنگینی پیری عصاکش که سخت از دهلیز سکوت می‌گذرد. چهره‌ها درهم و دل‌ها همه زخم، تابوتی را می‌نگریستند که درون آن انسانی متواضع، صمیمی، غم‌خوار دردمندان، زنی آگاه که برای سعادت و بهروزی انسان‌ها جنگیده بود، بی‌جان خفته بود. خفته‌ای در تابوت! زندگی مبارز

بویا و پرنشاطی، فرو رفته به آفاق سیاه. انسان پرشوری که دیگر راه نمی‌رود. نمی‌افتد. بر نمی‌خیزد. نمی‌شتابد. نمی‌گوید. نمی‌اندیشد. نمی‌نویسد. خشمش علیه بی‌دادگری‌ها نمی‌خروشد. و فریاد اعتراض علیه ستم، نابرابری، تبعیض، علیه رژیم جمهوری اسلامی و استثمار و نظام سرمایه بر نمی‌آورد. و یارانش در حسرت فقدان او، جای خالی او، او که یک جا نمی‌ایستاد و نمی‌ماند. چون موج جاری بود و به‌سان چشمه جریان داشت. یک دم سکون نداشت.

تابوت عزیز از دست‌رفته را به دوش گرفتند تا به سوی مزارش بَرزند. جمعیت چون جوی بار نر می‌در پی آن روان شد. آخرین وداع! زمان از نیم‌روز گذشته بود و جمعیت در انتظار آخرین وداع! خورشید عیوس و شکسته دل نور خود را بر قبرستان و جمعیت سوگوار می‌تاباند. نسیمی گیسوان درختان را می‌لغزاند. و زمان در این تنگنای دردآلود چه کاهل می‌گذشت. سنگین سنگین گام برمی‌داشت. گویا زخمه مانده‌گاری برگرده داشت. همه‌های در وجود انسان در جریان بود و سرگردان روح را می‌آزرد. همه‌های که خبر می‌داد: دیگر به سوی ما باز نخواهد گشت؛ تنها خاطره‌اش در دل‌ها به یادگار خواهد ماند! و چه جان‌گناه است، آدمی شاهد دمی باشد که انسان پایدار و عاشقی را در دل خاک می‌نهند.

گرچه زین زهز سمومی که گذشت از سر باغ
سرخ گل‌های بهاری همه بیهوشانند،
باز در مقدم خونین تو، ای روح بهار!
بیشه در بیشه، درختان، همه، آغوشانند.
(م. سرشک)

حضور افراد و صحنه‌های ابراز هم‌دردی آن‌ها در مراسم خاک سپاری نشان داد که شخصیت و سجایا، خدمات، فداکاری‌ها و بیکار بی‌وقفه میترا در راه برابری و آزادی و آرمان زنده‌اش - تسلط کارگران و انسان‌های تحت ستم بر سرنوشت خودشان - هرگز فراموش نمی‌شود، و همواره و در هر شرایطی با تحسین و قدرشناسی گسترده همه دردمندان و انسان‌های شریف همراه است.

یادش گرامی و خاطره‌اش پایدار باد!

تقدیم به پدر از دست رفته‌ام، محمدظاهر، کارگر بالایش گاه نفت که زندگی خود را با کار مشقت‌بار و بی‌نصیب، و حیات پر مخاطره کارگری گذراند. انسان متواضع و پرمهری که تا بود با عشق به هم‌کاران، خانواده و دوستانش زیست.

نباید تابع امواج بود، باید خود موج شد

جلیل محمودی

گوشه‌ای از مشکلات کارگران

"زیرکی را گفتم این احوال بین خندید و گفت
صعب روزی بوالعجب حالی پریشان عالمی"
(حافظ)

دستمزد کارگران ظرف ده سال اخیر با در نظر گرفتن تورم شدیداً کاهش یافته است.^(۱) قدرت خرید کارگران به حدی کاهش یافته که حتی شوراهاى اسلامی نیز خواهان افزوده شدن ۷۰ هزار تومان به دستمزد ماهیانه کارگران شده‌اند.^(۲) اما شورای عالی کار حداقل

۱- "افزایش دستمزد کارگران ظرف ده سال گذشته نسبت به تورم واقعی جامعه ۱۲۰ درصد عقب مانده است." کار و کارگر، ۱۵ آذر ۱۳۷۸

۲- کانون عالی شوراهاى اسلامی در نامه سرگشاده‌ای به خاتمی نوشت: "به علت عدم (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

دستمزد امسال را روزانه ۲۶۷، ۱۵ ریال تعیین کرد.^(۳) این دستمزد نسبت به هزینه سرسام‌آور زندگی بی‌مقدار است و با مخالفت کارگران روبه‌روست،^(۴) اما اکنون مدت‌هاست همین دستمزد ناچیز نیز در بسیاری از واحدهای تولیدی مرتب پرداخت نمی‌شود. کارگران برخی از کارخانه‌ها مدت ۳ ماه، ۶ ماه و حتی ۲ سال است که دستمزد و مزایای خود را دریافت نکرده‌اند. البته علیه این بی‌دادگری جنبش اعتراضی کم‌ظییری در واحدهای تولیدی برپا شد؛ جنبشی که دستگاه حاکمه را به هراس انداخت و بنیان "خانه کارگر جمهوری اسلامی" را لرزاند. ولی پراکندگی این اقدامات و محدود ماندن آن‌ها در سطح تک کارخانه‌ها باعث شد که بهبودی اندکی در پرداخت منظم و مرتب دستمزدها صورت گیرد. به نحوی که هنوز هم تعویق در پرداخت دستمزدها به عنوان معضل بخشی از کارگران باقی مانده است.

به راستی تکلیف این بخش از کارگران در قبال مخارج روزانه، سیر کردن شکم خانواده و اجاره منزل چیست؟ چاره‌ای نیست به جز تن دادن به کارهای جانی، شغل دوم و سوم. ۱۴ ساعت، ۱۶ ساعت و حتی گاهی ۱۸ ساعت جان‌کندن، به همراه کار در روزهای جمعه و تعطیل. از این بابت کارگران لطعات جسمی و روحی فراوانی خورده‌اند. کار طولانی و طاقت‌فرسا، بی‌خوابی یا کم‌خوابی به همراه دغدغه‌های فکری، کشمکش‌های روحی و عصبی، کارگران را به تباهی کشانده است و عمر متوسط آن‌ها را پایین آورده است. این

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

تحقق مزد واقعی نسبت به تورم اعلام شده در ۱۰ سال گذشته، ماهانه ۷۰ هزار تومان باید به دستمزد کارگران افزوده شود.^(۵) هم‌شهری، ۱۱ اسفند ۱۳۷۸

۳- شورای عالی کار در اسفند ماه سال ۱۳۷۸ افزایش حداقل دستمزدها را تعیین کرد که در ۲۱ فروردین ماه ۱۳۷۹ در روزنامه هم‌شهری منتشر شد. بر این اساس در سال ۱۳۷۹ حداقل مزد سال ۱۳۷۸ ده درصد افزایش یافت. علاوه بر این روزانه ۲۰۰ تومان به حداقل مزد افزوده شد. با این حساب حداقل مزد روزانه در سال ۱۳۷۹، ۱۵،۲۶۷ ریال (حدود ۱ دلار و ۷۰ سنت) تعیین شده است.

۴- سخن‌گوی حزب اسلامی کار (فرجی) به عدم رضایت کارگران از حداقل دستمزد در سال ۱۳۷۹ اشاره کرد و ضمن این‌که کارگران را از "اقدامات تحریک‌آمیز" برحذر داشت، از دولت خواست، با تضمین حقوق کارگران از بروز بحران جلوگیری کند.^(۶) هم‌شهری، ۷ اردیبهشت ۱۳۷۹

واقعیت کاملاً آشکار است و در روزنامه‌های ایران نیز انعکاس می‌یابد. (۵)

مصایب زندگی کارگران ایران یکی دو تا نیست؛ سلسله پیوسته‌ای است از زنجیره مشکلات. امروز اکثر کارگران ایران بیمه نیستند. این دسته از کارگران اگر بیکار و یا از کار افتاده شوند به سرنوشت تیره و تاری گرفتار خواهند شد. پا به کوره راهی باریک و پرسنگلاخ می‌نهند که از هیچ سوره به پایان نمی‌برد. نامه کوتاه زیر که توسط یک کارگر نوشته شده زبان گویای سرنوشت جان‌سوز این دسته از کارگران است.

"کارگری هستم که پس از ده سال سابقه کار اکنون در سن ۳۳ سالگی به دلیل انجام کارهای سخت و زیان‌آور دیگر توان ادامه کار را ندارم. از سویی به دلیل این که بنده در طول مدت کار خود بیمه نبوده‌ام اکنون که حتی توان راه رفتن را هم ندارم نمی‌توانم از بیمه بیکاری و از کارافتادگی استفاده کنم و بنده و پنج نفر اعضای خانواده‌ام که امید به لطف خدا دارند و چشم به دستان ناتوان من^۱ زیر بار مشکلات روزگار در حال له شدن می‌باشیم." نامه یک کارگر به روزنامه کار و کارگر، ۷ مهر ۱۳۷۸

از سوی دیگر کارگرانی هم که بیمه‌اند، بهره چندانی از خدمات درمانی نمی‌برند. مراکز درمانی مدام سطح خدمات خود را کاهش می‌دهند. بیمه مبلغ ناچیزی از هزینه داروهای مورد نیاز بیمار را به عهده می‌گیرد. به نحوی که "اخیراً در مراکز درمانی تأمین اجتماعی برای هر بیمار ۱۸۰ تا ۲۵۰ تومان دارو و ملزومات درمانی تجویز می‌کنند. با این مبالغ یک بیمار تا چه میزانی دارو می‌تواند تهیه کند، تکلیف بیماری که توان مالی ندارد و باید دارو را از بازار آزاد تهیه نماید، چیست؟" کار و کارگر، ۲۹ مهر ۱۳۷۸

وای به حال عضوی از اعضای خانواده کارگری که به بیماری سختی مبتلا شود. بیمار جلوی چشم خانواده ذره ذره آب و پرپر می‌شود. این‌گونه روی داده‌های دل‌خراش بسیار اتفاق می‌افتند و ضایعات و لطمات روحی و عاطفی جبران‌ناپذیری از خود به جای می‌گذارند. عده‌ای به خاطر نداشتن غول بی‌عاطفه پول می‌میرند و بازماندگان‌شان تا زنده‌اند، نیشتر تلخ و گزنده مرگ آن‌ها را بر قلب خود حس می‌کنند: "آه اگر پول داشتم، دل‌بندم، عزیزم هنوز زنده

۵- در شرایط حاضر، جامعه کارگران با مشکلاتی چون عدم کفایت دستمزدها، عدم تأمین مسکن مناسب و مشکلات آموزشی و بهداشتی مواجه هستند، این قبیل مسایل موجب بروز فشارهای روحی، روانی فراوانی نیز شده، به گونه‌ای که می‌بینیم عمر متوسط جامعه کارگری هم کاهش یافته است... کار و کارگر، ۲۵ بهمن ۱۳۷۸

بود!

کارگران مشکل مسکن دارند؛ بخش بزرگی از آن‌ها درون خانه‌های آلوده به سر می‌برند. عدم وجود بهداشت، خانواده‌های کارگری را در معرض انواع و اقسام بیماری‌ها قرار می‌دهد. به‌علاوه کارگر هر از چند گاهی، صاحب‌خانه‌اش جوابش می‌کند و همواره بیم آن دارد که حکم تخلیه خانه‌اش برسد. او گرفتار تعویض پی‌درپی مسکن و اثرات زیان‌بار این جابه‌جایی‌ها است.

مجموع گرفتاری‌ها و دغدغه‌های زندگی، برای کارگران فرصتی جهت رسیدگی و سرپرستی فرزندان‌شان باقی نمی‌گذارد. بدین ترتیب استعداد‌های فرزندان خانواده‌های کارگری - کودکان، نوجوانان و جوانان آن‌ها - می‌خشکد و در ظرفه خفه می‌شود. اینان از امکاناتی برخوردار نیستند که اوقات خود را جهت رشد و پرورش قابلیت‌ها و استعداد‌های‌شان به کار گیرند. کودکان و نوجوانان خانواده کارگری مجبورند درس و مدرسه را رها کنند و به دنبال درآمد بدونند. آن‌ها به جای تحصیل یا گرفتار کارهای خلاف می‌شوند و یا به سوی کار طاقت فرسای درون معادن، کارگاه‌ها، بازار و ... کشیده می‌شوند.

این‌ها تازه گوشه‌ای از بدبختی‌هایی است که کارگر رسمی با آن درگیر است؛ زندگی کارگر موقت دهشتناک‌تر است. صحنه‌های دل‌آزار و غم‌انگیز ازدحام کارگران قراردادی در مقابل درب کارخانه‌ها که با چهره‌های برافروخته در گوشه‌ای از محوطه بیرون کارخانه در التهاب و انتظار تعیین تکلیف خود هستند، قلب هر انسان شریفی را سراسر به آتش می‌کشد. گروهی در چهره زجر کشیده‌شان جز خشم و نفرت چیز دیگری پیدا نمی‌شود و دسته‌ای با چشمانی پراز التماس و تمنا انتظار مجوز ورود به کارخانه خود را می‌کشند.

معمولاً قراردادهای بنابه تصمیم کارفرما هر ۳۰ روز، ۶۰ روز و یا ۸۹ روز یک بار تمدید یا فسخ می‌شوند. دستور اخراج این برده‌گان سرمایه به یک چشم به هم زدن صادر می‌شود و یا اگر نیاز به وجود آن‌ها بود، اجازه ورود به کارخانه می‌گیرند. درحالت دوم نیز، آن‌ها باردیگر در بیم و هراس دوره‌ بعدی عقد یا فسخ قرارداد در التهاب به سر می‌برند.

در کنار و مکمل این وضعیت، بیکاری میلیون‌ها انسان را نیز قرار دهیم. بیکاری فراگیری که امکان گسترش بی سابقه آن نیز در چشم‌انداز است. زیرا جمعیت ایران به نحو چشم‌گیری جوان است و از این لحاظ ایران در میان کشورهای جهان مقام سوم را داراست. آمارها نشان می‌دهند حدود ۳۷ میلیون نفر از جمعیت ایران زیر ۲۴ سال سن دارند، یعنی بیش از ۶۷ درصد

جمعیت کشور، جوانانی هستند که امسال یا در سال‌های آتی باید برای ادامه زندگی، شغلی بیابند. (رجوع شود به کار و کارگر، ۱۰ بهمن ۱۳۷۸)

به گفته رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار^۶ طبق آمارهای سازمان برنامه و بودجه در طول برنامه سوم توسعه حدود ۶/۵ میلیون نفر (شامل ۲/۸ میلیون نفر بیکار در شروع برنامه و ورود ۳/۷ میلیون نیروی کار جدید) وارد بازار کار خواهند شد که می‌بایست برای آن‌ها اشتغال ایجاد کرد، به عبارتی اگر بخواهیم به اشتغال کامل دست یابیم، سالانه باید ۱/۳ میلیون شغل جدید ایجاد شود. کار و کارگر، ۲۲ آبان ۱۳۷۸.

شرایط نوین از نهادهای حکومتی و وظایف جدیدی می‌طلبد

آرام سازی فضاهای کارگری در شرایط امروزی کاری بس دشوار و در عین حال مهم و حیاتی است...^(۶)

بی حقوقی و وضعیت اسفبار کارگران، محیط‌های کار را به حالت انفجاری درآورده است، و بیکاری میلیونی آبدست طغیان‌ها و شورش‌های اجتماعی است. اکنون سال‌هاست، بخشی از جناح‌ها و عناصر دوراندیش دستگاه حاکمیت به این موضوع پی برده‌اند که مجموعه این شرایط برای موجودیت و بقای رژیم جمهوری اسلامی خطرناک است. آن‌ها بارها و بارها در این باره هشدار داده‌اند، و ضرورت تجدید تعریف وظایف و تکالیف نهادهای حکومتی و تجدید آرایش آن‌ها بر اساس وظایف جدید را گوش زد کرده‌اند. آن‌ها طرح‌ها و راه‌بردهای امنیتی خود را برای مهار نمودن و کنترل اعتراضات موجود و نیز جلوگیری از شعله‌ور شدن شورش‌های آتی ارائه داده‌اند و بعضاً در رسانه‌های گروهی به چاپ رسانده‌اند. فضا در کارخانه‌ها تغییر کرده است. نیروها و کارشناسان امنیتی رژیم این را به خوبی می‌دانند. آن‌ها طی دو سال اخیر شاهد موجی از اعتراضات کارگری در سراسر ایران - از استان گلستان تا استان خوزستان و از استان آذربایجان شرقی تا سیستان و بلوچستان - بوده‌اند. آن‌ها می‌بینند که حرکات بی‌وقفه کارگران خارج از اختیار و کنترل خانه‌کارگر و اجزای آن (شوراهای اسلامی) شکل گرفته و پیش برده شده‌اند و از این بابت نگرانند. اما در

۶- هاشمی، معاون سیاسی - امنیتی استان‌داری قزوین، کار و کارگر، ۲۲ دی ۱۳۷۸

عین حال این موضوع نیز مشخص است که مبارزه مستقل کارگران پراکنده، تدافعی و افق آن محدود بوده است. کارگران هر واحدی به صورت مجزا و منفرد و بدون هم‌آهنگی با سایر واحدها حرکات اعتراضی خود را پیش برده‌اند. کمیت اعتراضات قابل ملاحظه بوده است، ولی کارگران در نبود تشکل‌های مستقل خود قادر نشده و نیستند به صورت یک نیروی متحد و نیرومند، به صورت یک نیروی اجتماعی با خواسته‌ها و مطالبات ویژه خود وارد عمل شوند و بر فضای جامعه اثر بگذارند.

خانه کارگر و اجزای آن (شوراهای اسلامی) نقاط قوت و ضعف جنبش کارگری اخیر را می‌شناسند. این سازمان دولتی می‌داند که اکنون مجموعه نیروی نهفته در محیط‌های کارگری، نظیر همان انرژی است که در دل کوه آتش‌فشان پنهان است. این نیرو به دنبال شکافی و فرصتی می‌گردد تا راه به بیرون بگشاید. اما در عین حال سازمان مذکور می‌داند که این نیرو یک پارچه نیست. وحدت ندارد. بدون سازمان است. بی افق و سردرگم است. به دلیل عدم دست‌رسی به تشکل‌ها خویش، به خود اتکاء ندارد و از اعتماد به نفس لازم برای مقابله جدی علیه بی حقوقی‌ای که جمهوری اسلامی بدان تحمیل کرده است، و نیز علیه تعرض سرمایه به سطح معاش و زندگی‌اش، برخوردار نیست. در عین حال خانه کارگر به نقاط قوت خود آگاه است. این ارگان وابسته به دولت، اگر چه با بی‌اعتمادی کارگران روبه‌رو است، ولی به‌مثابه یک تشکیلات قدرت‌مند، با شاخه‌های متعدد و بازوهای اجرایی‌اش در سراسر ایران، با شاخک‌های حس‌اش در محیط‌های کارگری، با ارتباطات گسترده‌اش با دستگاه حاکمیت، با چند هزار کارگزار و حقوق‌بگیرش، با روزنامه سراسریش، با جلسات و نشست‌های منظمش، با مجموعه تجارب ۲۰ ساله‌اش و ... و ... از امکانات مادی و آمادگی لازم برخوردار است که جنبش اعتراضی کارگران را تا حدود زیادی به کنترل و مهار خود درآورده، منحرف کند. انجام این وظیفه - با توجه به سردرگمی، پراکندگی و فلاکتی که کارگران با آن رو به رو هستند - برای خانه کارگر امکان‌پذیر است.

خانه کارگر و اجزایش دست پرورده یک رژیم خودکامه هستند، در عین حال یکی از نیروهایی هستند که پایه‌های این رژیم ضد بشری را مستحکم کرده‌اند. آن‌ها دفاع از ارکان و موجودیت جمهوری اسلامی را یکی از اساسی‌ترین وظایف خود می‌دانند. برای این کار در شرایط جدید کنونی، ناچارند وظایف نوینی را به‌عهده گرفته، به پیش ببرند. آن‌ها در اوضاع جدید باید به وظایف محوله عمل نمایند، به نحوی که با برخی خواسته‌های کارگران و

بیکاران هم صدا شوند تا از این طریق بتوانند، جلوی کارگران آگاه را سد کنند و آن‌ها را از امکان بسیج نمودن کارگران حول این خواسته‌ها محروم سازند. بدین ترتیب بر اعتراضات مسلط شوند، حدود و شروط خود را به آن‌ها دیکته کنند و جای خالی تشکل‌های مستقل کارگری را با گروه‌های وابسته به خود پر نمایند.

«همین تشکل‌های کارگری - یعنی شوراهای اسلامی - از بدو پیروزی انقلاب در خدمت انقلاب و رهبری، کارخانه‌ها را از هرگونه گزند مصون داشته‌اند. اکنون اگر به وظایف محوله عمل نمایند تا چندی دیگر انگیزه تشکیل این تشکل‌ها در کارگران ضعیف می‌شود و این چیزی است که به نظر ما دشمنان نظام به دنبال آن هستند...» کار و کارگر، ۲۷ آذر ۱۳۷۸.

اکنون دو سال است که کارگران برای گرفتن مطالبات ناچیز خود به میدان می‌آیند و ضایعه عدم وجود تشکل‌های مستقل خود را با گوشت و پوست و استخوان لمس می‌کنند، ولی آن جریانی که سخنانش به نام کارگر به گوش می‌رسد، خانه کارگر و حزب (حزب اسلامی کار) است که از کم‌بود شوراهای اسلامی تحت عنوان «اتحادیه‌های صنفی کارگری» می‌نالند: «... تشکیل اتحادیه‌های صنفی کارگری هم اکنون از روند مطلوبی برخوردار نیست و از حدود ۷۰۰۰ واحد تولیدی که طبق قانون کار می‌توانند شورا تشکیل دهند، تنها حدود ۲۰۰۰ واحد تاکنون موفق به ایجاد شورا شده‌اند.» (۷)

برپایی اجتماعات سراسری کارگری توسط خانه کارگر

طی ۶ ماهه اخیر، خانه کارگر و حزب کوشیده‌اند نقش دهانه فیلترداری را ایفاء کنند که از آن جا فریاد خشم رقیق شده کارگران بیرون بیاید. این تنها راهی است که خانه کارگر می‌تواند حدود و شروط خود را به اعتراضات دیکته کند و سکان رهبری آن‌ها را به دست گیرد. در غیر این صورت بیش از پیش از سوی کارگران طرد خواهد شد.

حسن صادقی یکی از عناصر برجسته خانه کارگر گفت: «ما به عنوان نمایندگان کارگران با اعتبار و اعتمادی که به ما داشته‌اند (کذا) در بسیاری از امور در سال‌های اخیر آنان را با وعده و وعید دل‌گرمی داده‌ایم، اما این وعده تا کی می‌تواند کارساز باشد، این جوابی (!!سؤالی)

است که لازم است دست‌اندرکاران بیشتر به آن تعمق کنند و ما هم با این روند زیر سؤال کارگران خواهیم رفت. کار و کارگر، ۲۷ آذر ۱۳۷۸

البته آقای صادقی گزاره می‌گوید. زیرا شوراهای اسلامی سال‌هاست که توسط کارگران زیر سؤال رفته‌اند. این دیگر جزو باور کارگران شده است. اما این نهادهای دست‌ساز دولت می‌توانند با بازگو نمودن عاجل‌ترین خواسته‌ها و مطالبات کارگران به باور کنونی آن‌ها هجوم ببرند.

بدین ترتیب خانه کارگر و حزب برای انجام وظایف و پیش‌برد اهداف‌شان وارد صحنه شدند. آن‌ها از آذر ماه ۱۳۷۸ تا اردیبهشت ماه ۱۳۷۹ چهار بار فراخوان به اجتماعات وسیع کارگری داده‌اند. علاوه بر این یک‌بار نیز بیکاران و جوانان را به گردهم آیی دعوت کرده‌اند.



دو اجتماع اول علیه رؤسای سازمان تأمین اجتماعی ترتیب داده شد. سازمان تأمین اجتماعی از پرداخت مقرری ناچیز بیکاری به ویژه به کارگران قراردادی اخراج شده سر باز

می‌زند.^(۸) با تصویب طرح بازنشستگی پیش از موعد کارگران سرسختانه مخالفت می‌ورزد. از امکانات بیمه درمانی کاسته است. شرایط و زمینه فروش بیمارستان‌های تحت مالکیت خود را به بخش خصوصی به قیمت ارزان و تقریباً مجانی مهیا می‌کند.^(۹) بازرسی‌های ادواری از کارخانجات را حذف نموده تا کارفرمایان آسان‌تر بتوانند حقوق کارگران را پایمال کنند.^(۱۰) این‌ها خشم کارگران را برانگیخته بود. علاوه بر این سازمان تأمین اجتماعی درخواست‌های پی‌درپی خانه کارگر را برای دخالت دادن شوراها و اسلامی در مدیریت این سازمان رد کرده بود و خانه کارگر می‌توانست با بسیج کارگران از رؤسای تأمین اجتماعی انتقام بگیرد. این‌ها همه برای خانه کارگر مبنای مناسبی برای بسیج کارگران بود. اولین حرکت اعتراضی قرار بود در ۱۵ آذر ۱۳۷۸ صورت گیرد. در نظر بود کارگران تحت رهبری خانه کارگر و اجزایش در مقابل شعبات سازمان تأمین اجتماعی جمع گردند و ضمن اعتراض به عمل‌کرد این سازمان خواسته‌های خود را مطرح کنند. اما وزارت کشور با این تظاهرات مخالفت کرد.

اعتراضات دسته‌جمعی و فراکارخانه‌ای کارگران، هرچقدر هم کنترل شده باشند، باز برای امنیت جمهوری اسلامی می‌توانند دارای عوارضی باشند. و این‌جا سؤالی مطرح می‌شود: آیا اساساً خانه کارگر می‌توانست کاملاً سلطه خود را بر تظاهرات اعمال نماید و شرایط خود را به

۸- "مسئولان سازمان تأمین اجتماعی با عنوان این مطلب که بودجه اختصاص یافته برای بیمه بیکاری پاسخ‌گویی کارگران اخراجی مشمول این قانون نمی‌باشد. به انحاء مختلف از پرداخت این حق طفره می‌روند و برای مضمولین نیز محدودیت‌های گوناگونی ایجاد می‌نمایند." سازمان تأمین اجتماعی در زمان اشتغال کارگران قراردادی سه درصد حق بیمه از کارفرمایان دریافت می‌کند، اما به هنگام نیاز این کارگران در مواقع بیکار شدن، از پرداختن بیمه بیکاری امتناع می‌ورزد. "کار و کارگر، ۱۵ آذر ۱۳۷۸"

۹- بنا به گفته ستاری فر مدیر عامل سازمان تأمین اجتماعی، این سازمان قصد دارد بیمارستان‌های خود در شهرهای ملایر، شازند، بجنورد و کاشان را بفروشد. کار و کارگر، ۶ بهمن ۱۳۷۸

۱۰- "ظاهر مدیریت محترم سازمان تأمین اجتماعی و بدنه کارشناسی آن ... تمامی تلاش و کوشش خود را مصروف آن کرده‌اند که چگونه بتوانند حجم پرداخت‌های صندوق بیمه بیکاری را کم کنند و به این کاستی پرداخت افتخار کنند. چگونه بازرسی‌های ادواری را حذف کنند تا موجب خشنودی کارفرمایان و زیر پا نهادن حقوق کارگران شوند..." به نقل از جوابیه کانون شوراها و اسلامی کار به سازمان تأمین اجتماعی؛ کار و کارگر، ۷ دی ۱۳۷۸

آن دیکته کند؟ خانه کارگر ضمن این که در مقابل مخالفت وزارت کشور تن به عقب نشینی مقطعی داد، به تصمیم آن انتقاد نمود. حسن صادقی هشدار داد: "مدتی است که کارگران از وعده‌های ما خسته شده‌اند و بخش‌نامه‌های اخیر سازمان تأمین اجتماعی آنان را جریحه‌دارتر کرده و با مراجعات مکرر و مستمر خواستار برخورد جدی شده‌اند..." کار و کارگر، ۲۷ آذر ۱۳۷۸

سرانجام خانه کارگر در روز ۲۸ آذر ۱۳۷۸ جواز برگزاری تظاهرات را از وزارت کشور گرفت. این بار کارگران و بازنشستگان سراسر کشور تحت رهبری و کنترل خانه کارگر و صدها تن از کارگزارانش به خیابان‌ها آمدند. تجمعات کارگری علاوه بر تهران، در شهرهای بوشهر، قائم‌شهر، خرم‌دره، تبریز، رشت، کرمان و استان‌های سیستان و بلوچستان، هرمزگان و گلستان نیز برپا شدند. در این تظاهرات خشم کارگران علیه مدیریت سازمان تأمین اجتماعی فریاد شد. آن‌ها به محرومیت کارگران اخراجی به ویژه کارگران قراردادی و فصلی از دریافت مقرری و بیمه بیکاری، کم‌بود درمان‌گاه‌های سازمان تأمین اجتماعی در مناطق کارگرنشین، حذف پاره‌ای از خدمات این سازمان و علیه مخالفت رؤسای این سازمان با تصویب طرح بازنشستگی پیش از موعد اعتراض کردند.

اگرچه این‌جا و آن‌جا، از سوی گروه‌های پراکنده‌ای از کارگران، خواسته‌های دیگری نیز مطرح گشت، و شعارهایی علیه قراردادهای موقت کار، دستمزدهای ناچیز، سپردن کارها به پیمان‌کاران و ... داده شد، ولی در مجموع خانه کارگر موفق بود و کاملاً مهار جنبش خیابانی را در کف داشت.

گردد هم آبی سوم را حزب اسلامی کار فراخواند. این بار "سازمان جوانان" حزب فوق از ضرورت پرداخت بیمه بیکاری به جوانان بیکار سخن گفت و از آن‌ها خواست که به منظور حمایت از این خواسته و طرح آن روز پنج‌شنبه ۳۰ دی ماه ۱۳۷۸ در پارک شهر تهران گرد هم آیند. علی‌رضا محمودی رئیس سازمان جوانان حزب اسلامی کار هزینه پرداخت بیمه بیکاری به جوانان بیکار را حدود ۴۰۰ میلیارد تومان برآورد کرد. وی در مقابل مخالفت‌های احتمالی پیرامون بار مالی بیمه بیکاری گفت: "اما پرداخت این مبلغ مطمئناً می‌تواند جلوی بسیاری از هزینه‌های دیگر را سد کند." کار و کارگر، ۲۹ دی ۱۳۷۸

طبعاً دولتی که سازمان تأمین اجتماعی‌اش از پرداخت مقرری ناچیز بیمه بیکاری به کارگران اخراجی نیز طفره می‌رود به راحتی تن به پرداخت چنین هزینه‌ای نمی‌دهد. اما

بیکاری میلیونی و نارضایتی‌های عمیق جوانان، امکان تکان‌های شدید اجتماعی را در خود نهفته دارد. چنین تکان‌هایی را نمی‌توان به سادگی توسط نیروهای مسلح و دستگاه سرکوب مهار نمود. عناصر دوران‌دیش حاکمیت بر این امر واقفند:

“پژوهش‌گران امنیتی امروزه نقش قدرت‌های اقتصادی و فرهنگی را در تضمین امنیت ملی برجسته می‌دانند. هیچ کشوری فقط با تجهیزات نیروهای مسلح نمی‌تواند به امنیت ملی امیدوار باشد، بلکه برای تضمین آن مقوله‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اهمیت اساسی دارند. بیکاری به عنوان مقوله‌ای اقتصادی و اجتماعی در شرایط فعلی می‌تواند بر بنیان‌های امنیتی جامعه تأثیر گذارده و مبنای سامان جامعه را دچار بحران نماید. شیوع بیکاری در جامعه دارای آثار و تبعاتی است که به تلاطم و انحرافات اجتماعی می‌تواند منجر شود. در چنین شرایطی نابه‌سامانی و بی‌نظمی اجتماعی و در نهایت تزلزل در امنیت جامعه خود را نشان خواهد داد.” بیکاری و راه‌بردهای امنیت، کار و کارگر، ۱۰ بهمن ۱۳۷۸

آئین‌نگری حزب اسلامی کار، این جریان را بر آن داشته که خود را به عنوان مدافع پرداخت مقرر بیمه بیکاری به جوانان مطرح کند. این حزب قصد دارد با جلب نظر جوانان، اعتراضات آن‌ها را به کانال‌های متعارف و تحت کنترل خود سوق دهد.

تظاهرات چهارم علیه مصوبه مجلس شورای اسلامی بود. این مجلس در جلسه علنی روز یکشنبه ۷۸/۱۲/۸ خود طرح خارج کردن کارگاه‌ها و واحدهایی که تا ۵ نفر کارگر دارند را از شمول قانون کار تا مدت ۶ سال به تصویب رسانده بود. صبح روز ۱۸ اسفندماه هزاران کارگر در اعتراض به مصوبه مجلس در مقابل ساختمان مجلس شورای اسلامی اجتماع کردند. متعارف نمودن اعتراضات کارگران، دفاع از قانون کار و بسیج کارگران علیه رقبای سیاسی - به ویژه جمعیت مؤتلفه اسلامی و اتاق بازرگانی - هدف خانه کارگر بود. هر چند کارگران نه در دفاع از قانون کار، بلکه علیه تعرض به بخشی از کارگران و بدتر شدن شرایط ناگوار آن‌ها وارد کارزار شدند. کارگرانی که به خیابان آمدند، در صنایع بزرگ و متوسط شاغل بودند و این مصوبه مستقیماً آن‌ها را مورد حمله قرار نمی‌داد. اما کارگران این تعرض را تعرض به همه کارگران و پیش‌زمینه تعرضات بعدی تلقی می‌کردند و به درستی در مقابل آن صف آرایسی نمودند. اگر اعتراضات کارگران نبود، کارگران واحدهای تولیدی بزرگ‌تر نیز مورد تهاجم قرار

گرفته بودند.^(۱۱) زیرا بخشی از سرمایه‌داران خصوصی ایران خواستار پیش‌برد این امر هستند. گروهی از اینان که حول ماهنامه “اقتصاد ایران” جمع شده‌اند، هم اکنون خواهان خارج کردن کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر از شمول مقررات قانون کار هستند. چنان‌که در این ماهنامه زیر عنوان “دریای ناامن اقتصاد ایران”، پیشنهاداتی برای اصلاح قوانین موجود داده شده است، که یکی از آن‌ها عبارت است از: “اصلاح قانون کار و اجرای ماده ۱۹۱ که کارگاه‌های کوچک زیر ۱۰ نفر از شمول برخی از قوانین دست و پاگیر مستثنی می‌سازد.” (ماهنامه اقتصاد ایران، شماره ۱۵، اردی‌بهشت ۱۳۷۹)

خانه کارگر در این تظاهرات بیانیه‌ای به نام کارگران خواند. در این بیانیه خانه کارگر از ظلم مجلس به شورای نگهبان پناه آورد و به آن دخیل بست که مصوبه مجلس را رد کند. آخرین تظاهرات در ۱۱ اردی‌بهشت ۱۳۷۹ - روز کارگر - رخ داد. در آن ده‌ها هزار کارگر شرکت کردند. خانه کارگر در این تظاهرات کوشید، بار دیگر خشم کارگران را متوجه سازمان تأمین اجتماعی، عمل‌کرد مجلس پنجم در مورد معافیت کارگاه‌های پیش‌گفته از مقررات قانون کار و تا حدودی سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی کند. با این کار درصدد برآمد نفرت کارگران را تنها متوجه نهادها و جناح‌هایی از دستگاه حاکمه نماید و در عین حال توده کارگران را به دفاع از ولایت فقیه و کلیت نظام بکشانند.

۱۱- سابقه تقلاي پاره‌ای از جناح‌های درون دولت برای خارج کردن کارگاه‌ها و واحدهایی از مقررات قانون کار به سال ۱۳۷۷ بازمی‌گردد. در شهریور ماه ۱۳۷۷ تقی خاموشی - رئیس اتاق بازرگانی - طرحی مبنی بر معافیت کارگاه‌هایی که تا ۱۰ کارگر دارند را از مقررات قانون کار ارائه داد. این طرح با مقاومت کارگران رو به رو شد. راه‌پیمایی هزاران کارگر در ۱۱ اردی‌بهشت ۱۳۷۸ (روز جهانی کارگر پارسال)، گردهم آیی آن‌ها در میدان بهارستان و نیز اجتماعات کارگری در سراسر ایران نمونه بارزی از این دسته مقاومت‌ها بود. در آن زمان مجلس شورای اسلامی در نظر داشت کارگاه‌هایی که تا ۳ کارگر در استخدام دارند را از مقررات قانون کار معاف کند که در مقابل اعتراضات کارگری عقب نشست. مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۷۸ ناچار شد به مدت ۶ ماه این طرح را کنار بگذارد. اما بار دیگر آن را در دستور قرار داد و به تصویب رساند. بدین ترتیب صدها هزار تن از کارگران صنایع و واحدهای کوچک - از جمله تولید پوشاک، ریخته‌گری، مواد غذایی، واحدهای خدماتی حساب‌داری و ... و نیز کارگاه‌های بزرگ‌تری که می‌توان آن‌ها را به کارگاه‌های کوچک تقسیم کرد - را از کلیه قوانین حمایتی و بیمه محروم ساخت.

خانه کارگر در پایان مراسم به نام کارگران قطع نامه ۱۵ ماده‌ای صادر کرد. در این قطع نامه نکاتی مثل طرح بازنشستگی پیش از موعد، محکوم نمودن مصوبه مجلس شورای اسلامی، انتقاد از سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی - با این مضمون که چرا این سازمان مجامع برپا شده از سوی خانه کارگر را انعکاس نمی‌دهد - مطرح شده بود. در یکی دیگر از بندهای قطع نامه به جای اعتراض مستقیم به موضوع دست‌مزدهای معوقه، "سوءمدیریت در بسیاری از واحدهای تولیدی" و "برخورد اعجاب‌انگیز مسئولین صنعت سراسر کشور" مورد شماتت قرار گرفته بود. خانه کارگر در اجتماع اعتراضی کارگران نسبت به سرکوب آزادی‌های سیاسی سکوت اختیار کرد، بخشی از مشکلات کارگران را به وجود کارگران غیرایرانی مقیم



تظاهرات روز جهانی کارگر در تهران

کشور نسبت داد و کوشید از ولی فقیه حمایت کند. تلویزیون جمهوری اسلامی نیز به همین بخش‌ها پوشش تبلیغاتی داد. اما این تظاهرات با همه طرفندایی که نیروهای امنیتی رژیم از یک طرف و خانه کارگر و اجزایش از سوی دیگر به کار بستند، به صورت کامل تحت کنترل آن‌ها نبود. گروه‌هایی از کارگران که مرتباً مورد تهاجم حزب الله و مستقیماً در مقابل چشم‌های جاسوسان رژیم قرار داشتند، تلاش کردند خواسته‌های فوری طبقه کارگر ایران از جمله مشکلات مستقل کارگری، حق اعتصاب، قراردادهای دسته‌جمعی، کنار گذاشتن

پیمان کاران، جلوگیری از اخراج‌ها، افزایش دستمزدها و حمایت از آزادی مطبوعات و بیان را در اجتماع خود مطرح کنند.

در کویر خانه کارگر گلی نمی‌روید

شکی نیست که خانه کارگر سوار شدن بر امواج اعتراضی کارگران را در جهت اهداف و پلاتفرم حزب خود می‌خواهد. طبعاً این نهاد دولتی بر این باور است که برنامه‌ها و راه‌حل‌های حزبی بیش از هر جریان دیگری می‌تواند پایه‌های لرزان جمهوری اسلامی را استحکام بخشد و از این نقطه نظر می‌کوشد با بسیج کارگران سهم بیشتری در قدرت سیاسی به دست آورد. اما موضوع پراهمیت‌تر برای خانه کارگر این است که با بسیج کنترل شده کارگران، اعتماد آن‌ها را جلب کند؛ خود را به عنوان تشکیلات سراسری صنفی کارگران، به عنوان تشکیلی که از حقوق کارگران در مقابل تعرض لجام گسیخته سرمایه دفاع می‌کند؛ به عنوان مدافع "واقع بین" کارگران معرفی کند. با این کار خانه کارگر قادر خواهد شد به گرایش امکان‌گرا در جنبش کارگری، گرایشی که در این اوضاع فلاکت‌بار در وجود خانه کارگر و امکانات وسیع آن روزنه‌امیدی یافته است، بال و پر دهد. و این طیف را در مقابل گرایشی که روی پدیدار نمودن تشکیلات مستقل کارگری پای می‌فشارد، قرار دهد.

انسان می‌تواند صحنه گفتگوی دو کارگر مبارز را در نظر خود مجسم کند، که اولی از تلاش برای ایجاد تشکل‌های مستقل سخن می‌گوید. با حرارت استدلال می‌کند که در کویر خانه کارگر گلی نمی‌روید و ضرورت حرکت مستقل را توضیح می‌دهد. و دیگری با شرح دادن مشکلات عدیده فراروی ایجاد چنین تشکلاتی، برپایی آن‌ها را نیازمند کاری درازمدت و یک فرآیند طولانی می‌شمارد. و از این زاویه روی "امکانات" موجود و در دسترس انگشت گذاشته، خطاب به کارگر اول می‌گوید: "اسب سواری پیش کش، فعلاً قاج زین را بچسبیم!"

ساختن، پرداختن و جانداختن تشکیلات مستقل کارگری به یک فرآیند نیازمند است. این البته درست است. اما این فرآیند در خلاء اتفاق نمی‌افتد. همان‌گونه که روند خودآموزی، بازسازی اعتماد به نفس، باور آوردن به توانایی‌های خویش و اتکاء به خود در خلاء صورت نمی‌گیرد. این روند به دخالت‌گری مستقل کارگران در مسایل‌شان نیازمند است. هراندازه فعالیت مستقل کارگران وسیع‌تر باشد، آن‌ها آسان‌تر می‌توانند توانایی‌های خود را بروز دهند، به رشد خود بیندیشند و گرایشات انتقادی و مبارز در میان آن‌ها تقویت می‌گردد. یکی از

کارکردها و کارویژه‌های خانه کارگر این است که کوشش مستقل کارگران را عقیم بگذارد و خود را قیم و وکیل جامعه کارگری ایران معرفی کند. از نظر خانه کارگر نباید به کارگران فرصت داد که برای خود فکر کنند و نباید اجازه داد که آن‌ها خواست و انتظارات خویش را با قوای منحصر به فرد خود مطرح نموده، به کرسی بنشانند. اساساً یکی از شرایط دوام و بقای نظام این است که طبقه کارگر متکی به نفس نباشد و همیشه برای بهبود شرایط خویش به نیروی دیگری چشم امید بیند و امور خود را به دست دیگران بسپارد. تقویت و پرورش چنین روحیه‌ای، یکی از وظایف خانه کارگر - به ویژه در شرایط کنونی ایران - است. اساساً رژیم جمهوری اسلامی، خانه کارگر را با هدف خشتی کردن و یا در ظفه خفه نمودن ابتکار عمل کارگران برای ایجاد تشکلهای مستقل خودشان بازسازی نموده است. خانه کارگر یک سازمان فرمایشی، ساخته و پرداخته دولت، ایدئولوژیک و غیردموکراتیک است. یکی از موانع اساسی در مقابل تأسیس تشکلهای مستقل کارگری است، و گرایشی که در تنگناهای موجود و از سرناچاری، روزنه امیدی در این سازمان می‌بیند، باید به این واقعیات توجه کند. امروز اگر حزب اسلامی کار بیانیه می‌دهد و از "به رسمیت شناخته شدن اعتصاب، به عنوان حق طبیعی و مسلم کارگران" دم می‌زند (بیانیه ۱۰ اردیبهشت این حزب)؛ اگر کمالی وزیر کار و امور اجتماعی از گرایش کارگران به مذاکرات دسته‌جمعی و پیمان‌های دسته‌جمعی حرف می‌زند (کار و کارگر، ۲۵ بهمن ۱۳۷۸)؛ اگر شوراهای اسلامی خواهان افزایش ۷۰ هزار تومان به دستمزد ماهیانه کارگران می‌شوند (هم‌شهری، ۱۱ اسفند ۱۳۷۸)؛ اگر سازمان جوانان حزب اسلامی کار پرداخت مقرری بیمه بیکاری به جوانان را مطرح می‌کند و... این‌ها نه از تغییر ماهیت این نهادها و مقامات دولتی، نه محصول پاگرفتن جناحی "اصلاح طلب" در درون آن‌ها، بلکه حاصل برآمد اعتراضات خود کارگران و فضای متلاطم جامعه است. اگر اینان خواسته‌های کارگران پیشرو را می‌گیرند و در حرف این خواسته‌ها را به رسمیت می‌شناسند، هدف‌شان این است که بار دیگر خود را به عنوان "نماینده کارگران" تحمیل کنند. و اگر کارگران با هوشیاری این ترفندها را خشتی نکنند و با امید بستن به خانه کارگر از کار مستقل خود بازمانند، در این فضای سیاسی - اجتماعی که می‌توان برای سازمان‌یابی مستقل کارگران کاری کرد، بار دیگر عرصه عمل به دست عوامل رژیم خواهد افتاد.

ژوئن ۲۰۰۰

اتحادیه‌های اروپا: ویژگی‌ها و مشکلات کنونی

ناصر سعیدی

مقدمه

گریز از پژوهش درباره مسایل گوناگون جنبش کارگری هنوز هم گرایش غالب در چپ ایران است. تمایل به "اعلام موضع" کردن‌های شتاب‌زده به جای پژوهش، تقریباً در تمامی جریان‌ات چپ - منتهی با ضعف و شدت‌هایی - دیده می‌شود. فرار از تحقیق طبیعتاً منجر به ساده کردن موضوعات، ارائه درکی تجریدی و غیرتاریخی، حذف مؤلفه‌های متنوع و پیچیده مربوط به مبارزه طبقاتی، گریز از بررسی مشخص و متکی بر آثار و منابع مستند، می‌شود. بدین ترتیب درکی ساده شده و فرمول‌وار از مسایل بفرنج مبارزه طبقاتی ارائه می‌گردد. جای تحلیل مشخص و متکی بر شواهد مستند تاریخی را احکام غیرواقعی و من‌درآوردی می‌گیرد. در مورد تشکلهای کارگری - و از جمله اتحادیه‌ها - نیز وضع کم‌وبیش بر همین منوال است. جریانی را نمی‌توان یافت که تا به حال چندین و چند صفحه در مورد اتحادیه‌ها سیاه نکرده و درباره این تشکلهای "موضع" نداشته باشد. در عین حال به دشواری می‌توان در متون این جریان‌ات تحلیل‌های مستندی را جست که متکی بر بررسی تاریخ نشو و نمای اتحادیه‌ها

و جایگاه واقعی آنان در مبارزه طبقاتی باشد.^(۱)

بر خلاف درک و شیوه برخورد مذکور، اتحادیه‌ها را باید به عنوان تشکل‌هایی زنده، در روند تکوین‌شان و در کنش و واکنش با محیط فعالیت‌شان در نظر گرفت. دورنمای فکری، سیاست‌ها و روش‌های عملی اتحادیه‌ها در هر دوره تاریخی تابعی از عوامل گوناگون است و فعالیت اتحادیه‌ها به نوبه خود بر آن عوامل تأثیر می‌گذارد. عوامل مذکور فوق‌العاده متنوع هستند و عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک را در بر می‌گیرند. تا آن جا که مستقیماً به شرایط کار و مبارزه طبقه کارگر مربوط می‌شود، مهم‌ترین این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از:

- * درجه رشد مناسبات سرمایه‌داری در جامعه و کمیت طبقه کارگر، میزان تمرکز یافتگی کارگران در کارخانه‌های بزرگ و رشته‌های کلیدی اقتصاد و ...
- * رابطه کار و سرمایه در سطح اجتماعی و در محیط‌های کار، سازمان‌دهی کار و سیستم‌های مدیریت در محیط‌های کار
- * تغییر و تحول در بافت مزد و حقوق‌بگیران، چگونگی تقسیم کارگران در شاخه‌های گوناگون تولیدی، توزیعی و خدماتی، چگونگی کار زنان و کودکان، میزان تخصص و تحصیل کارگران و ...
- * درجه شدت یا ضعف مبارزه طبقاتی، چندوچون سنت تشکل‌یابی و تشکل‌پذیری در درون کارگران، قوام یافتگی گرایش‌اتحادی و مبارزاتی در کارگران، میزان دخالت‌گری کارگران در مسایل‌شان، درجه جاافتادگی "ارزش‌های تبلیغ شده از جانب بورژوازی در میان کارگران ...

البته می‌توان به عوامل فوق، بسیاری از مؤلفه‌های دیگر را اضافه کرد که به گونه‌ای بر جنبش کارگری و اتحادیه‌ها تأثیر می‌گذارند، از آن جمله‌اند: میزان وجود آزادی‌های سیاسی در جامعه، فرهنگ و سنت‌های غالب، رابطه اقشار تهیدست شهری و روستایی با کارگران،

۱- مقاله "تشکل‌های کارگری: لزوم یک نگرش و یک سیاست جدید" به قلم عبدالله مهدی (افق سوسیالیسم، شماره ۳) از نمونه تلاش‌هایی در ادبیات جریانات چپ ایران است که در آن سعی شده از تحلیل‌های رایج فاصله گرفته شود. در این مقاله سیاست کلیشه‌ای، غیرتاریخی و مجرد "حزب کمونیست ایران" در گذشته - و سیاست تاکنونی "حزب کمونیست کارگری ایران" - در باره تشکل‌های توده‌ای طبقه کارگر نقد شده است.

میزان شکل گرفتن جریانات و گرایش‌اتحادیاتی و ...

بنابراین برای آن که بتوانیم معضلات کنونی جنبش اتحادیه‌ای را دریابیم، باید ابتدا دیدی واقعی از این تشکل‌ها داشته باشیم. نگرشی که بر بستری تاریخی و در رابطه متقابل با عوامل گوناگون مربوط به مبارزه طبقاتی استوار باشد. در نوشته حاضر در ابتدا اشاره‌ای به روند تاریخی تحول اتحادیه‌های اروپا و ویژگی‌های غالب آنان می‌شود. هدف از این اشارات طرح برخی از جنبه‌های موضوع است که کم‌تر در ادبیات چپ ایران به بحث گذاشته شده است. در ادامه نوشته به برخی از موانع و مشکلات اتحادیه‌ها در دنیای متحول امروز اشاره می‌شود.

تذکر یک نکته دیگر نیز ضروری است: در این مقاله تنها اتحادیه‌های اروپای غربی مورد نظر هستند. روشن است که اتحادیه‌های کشورهای دیگر تفاوت‌های زیادی با اتحادیه‌های اروپا دارند. حتی پیشینه تاریخی و ویژگی‌های اتحادیه‌های دومین کشور صنعتی جهان یعنی ژاپن فرق‌های اساسی با غالب اتحادیه‌های اروپا دارد (در باره اتحادیه‌های ژاپن رجوع شود به: دویچمان، ۱۹۸۸ + برگمان، ۱۹۹۰ + و یلکه، ۱۹۹۲. اما این تفاوت‌ها با کشورهای در حال توسعه یا "جهان سوم" باز هم آشکارتر است. شرایط اجتماعی و مبارزه طبقاتی در کشورهای "جهان سوم" تأثیرات مهمی بر اهداف، برنامه و شیوه فعالیت اتحادیه‌ها باقی می‌گذارد. در کشورهای در حال توسعه قدمت سرمایه‌داری از چند دهه تجاوز نمی‌کند، طبقه کارگر هنوز نوپاست و معمولاً از سنت‌های مبارزاتی باسابقه‌ای برخوردار نیست، گرایش‌اتحادی فکری و سیاسی هنوز جا افتاده و تعریف شده نیستند، غالباً حق تشکل و اعتصاب وجود ندارد، دیکتاتوری‌ها، کودتاها و سرکوب‌های نظامی فعالیت علنی و توده‌ای تشکل‌های کارگری را با دشواری‌های بزرگی روبه‌رو می‌نمایند. از سوی دیگر در کشورهای پیش گفته رابطه کار و سرمایه‌داری و تعارضات طبقاتی آشکارتر است. مبارزات کارگری معمولاً از چارچوب‌های قانونی فراتر می‌رود و به سرعت سیاسی می‌شود. رهبران اتحادیه‌ها کم‌تر فضای مانور دارند و ناگزیر می‌شوند در مبارزات کارگری یا طرف سرمایه‌داران و یا طرف کارگران را بگیرند؛ فضا برای سازش و پادرمیانی اتحادیه‌ها در مقایسه با کشورهای اروپایی بسیار کم‌تر است. تمامی این ویژگی‌ها شرایط کاملاً متفاوتی را برای فعالیت اتحادیه‌ها در "جهان سوم" پدید می‌آورد.

بنابراین موضوع ویژگی‌های اتحادیه‌ها و تشکل‌های کارگری در کشورهای در حال توسعه نیاز به پژوهش مستقلی دارد و از چارچوب نوشته حاضر بسیار فراتر می‌رود. امید

است بتوان در آینده به این مسئله که از اهمیت زیادی برخوردار است و متأسفانه حتی در سطح جهان نیز تا به حال کم‌تر به آن توجه شده است، پرداخت.

پیشینه تاریخی

اتحادیه‌های اروپا تاریخ پر فراز و نشیبی را پشت سر دارند. پدیداری اتحادیه‌ها مدیون تلاش‌های خودجوش کارگران برای متحد شدن با یکدیگر و از این طریق، کاستن رقابت در میان خودشان بود. کارگران در تجربه زندگی دریافته بودند که برای مبارزه با کارفرمایان و بهبود شرایط کار و زیست‌شان نیاز به تشکل دارند. ایجاد اتحادیه‌ها پاسخی به این نیاز بود. هدف مستقیم و بلاواسطه اتحادیه‌ها یافتن راه‌حلی برای مشکلات روزمره کارگران - به‌ویژه مسایل مربوط به دستمزد و ساعت کار- بود. اما فعالیت اتحادیه‌ها به عرصه‌های مذکور خلاصه نمی‌شد.

در قرن نوزدهم اتحادیه‌ها غالباً در بطن مبارزات سخت و خونین کارگری پدید آمدند و نقش مهمی در سازمان‌دهی و پیش‌برد این مبارزات داشتند. آن‌ها در ابتدا غیر قانونی بودند. قوانین ضد اتحادیه‌ای در کشورهای اروپایی تنها پس از ده‌ها سال مبارزه ملغی شدند.^(۲) سرانجام سرمایه‌داران و دولت‌ها ناگزیر شدند موجودیت اتحادیه‌ها را به رسمیت بشناسند. اتحادیه‌های قرن نوزدهم عموماً تشکل‌هایی طبقاتی بودند. آرمان‌خواهی و مبارزه برای "جامعه تولیدکنندگان آزاد و برابر" در آنان گرایشی قوی بود. به همین جهت نیز می‌بینیم که گرایش‌های رادیکالی چون سوسیالیسم صنفی، سندیکالیسم انقلابی و مارکسیسم حتی تا پیش از جنگ جهانی اول در اتحادیه‌های انگلیس، فرانسه، آلمان و بسیاری از دیگر کشورهای اروپایی غالب بودند.^(۳) اما از دهه‌های اول قرن بیستم به این سو روندهای مهمی صورت گرفتند که موجب تغییر نقش و جایگاه اتحادیه‌های اروپا در مبارزه طبقاتی شدند. مهم‌ترین

۲- قوانینی که ایجاد هر نوع تشکل کارگری را ممنوع می‌کردند، در انگلستان در سال‌های ۲۵-۱۸۲۴، در پروس در سال ۱۸۶۹، در فرانسه در سال ۱۸۸۴، و در ایتالیا در سال ۱۸۹۰ لغو شدند.

۳- برای آشنایی با سوسیالیسم صنفی و سندیکالیسم انقلابی رجوع شود به: سعیدی، تابستان ۱۹۹۸، صفحات ۱۰۲-۹۹ + محمودی، پاییز ۱۹۹۸، صفحات ۱۳۷-۱۱۹ + ویرتس ۱۹۳۱ + زوپک ۱۹۷۸.

این روندها به شرح زیرند:

۱- در قرن نوزدهم مناسبات کار و سرمایه مستقیم‌تر و بلاواسطه‌تر بود و همین امر باعث اعتصابات و شورش‌های کارگری می‌شد که در بسیاری موارد به سرکوب خونین منتهی می‌شدند. تشکل‌های کارگری و کارفرمایی هنوز هم چون امروز تثبیت نشده بودند. آنان معمولاً به گونه‌ای خودانگیخته و برای برآوردن اهداف معینی پدید می‌آمدند و چه بسا پس از دوره معینی نیز از بین می‌رفتند. قوانین کار هنوز در اشکال جنینی و ابتدایی خود بودند. مبارزات کارگری در کانال‌های قانونی نیفتاده بود و برای سرمایه‌داران و دولت قابل پیش‌بینی نبود. دولت‌ها در سرکوب مبارزات کارگری نقش مستقیم‌تری داشتند و قشون‌کشی به کارخانه‌ها، تیراندازی به کارگران و زندانی کردن کارگران مبارز شیوه‌ای متداول بود. در عین حال کارگران نیز به اشکال حادث‌تر مبارزه دست می‌زدند و کم‌تر در چارچوب قانونی از قبل تعیین شده‌ای باقی می‌ماندند. اما امروزه در مناسبات بین کار و سرمایه - و به تبع آن جایگاه اتحادیه‌ها در این میان - تغییرات مهمی رخ داده است. اعتصابات و مبارزات کارگری غالباً به کانال قانونی انداخته می‌شوند و براساس قواعد و مقرراتی که در قوانین گوناگون پیش‌بینی گردیده، به پیش برده می‌شوند. قوانین کار و تأمین اجتماعی به شکل دقیقی رابطه بین کارگر و کارفرما و تشکل‌های آن دورا تعریف می‌کنند. اتحادیه‌ها و هم چنین تشکل‌های کارفرمایان نه تنها تثبیت، بلکه به رکنی از جامعه تبدیل شده‌اند. مبارزات کارگری معمولاً اشکالی معین و قابل پیش‌بینی دارد و افق درهم شکستن مناسبات سرمایه‌داری و بنای کمونیسم در آن‌ها به مراتب کم‌رنگ‌تر است. دولت‌ها اگرچه در مواقع لزوم از سرکوب وحشیانه اعتراضات کارگری ابایی ندارند، اما به طور معمول نقشی جانبی در مبارزات کاری ایفاء می‌کنند و دخالت‌شان در این مبارزات عموماً جنبه غیر مستقیم دارد.

۲- انقلاب صنعتی دوم در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و تحول در سازمان‌دهی کار بر مبنای الگوهای تیئوریستی و فوردیستی تأثیرات مهمی بر ساختار تشکیلاتی و خط‌مشی اتحادیه‌ها گذاشت. تا پیش از آن استادکاران و کارگران متخصص که اعضای اتحادیه‌های شغلی را تشکیل می‌دادند، جایگاه ویژه‌ای در روند تولید داشتند. همین جایگاه وجود سنت مبارزاتی قوی در میان کارگران ماهر باعث می‌شد اتحادیه‌های شغلی علی‌رغم آن که تعداد اعضای‌شان نسبتاً کم بود، از ظرفیت مبارزاتی بالایی برخوردار باشند. اما تحول در روند تولید و سازمان‌دهی کار که مکانیزه شدن بیشتر تولید، استفاده از الکتریسیته در

صنعت، رواج تسمه‌های نقاله و تقسیم کارهای پیچیده به اجزاء کوچک و ساده شده را به همراه داشت، منجر به تخصص‌زدایی از استادکاران و کارگران ماهر گردید. مزدگیران از نظر میزان مهارت و موقعیت اجتماعی همگون‌تر شدند. در عوض قشر نوپای مهندسی و متخصصین پدید آمد که معمولاً از اتحادیه‌ها فاصله می‌گرفت. کارگران ماهر بقایای تسلط خود بر کار خویش را از دست دادند. متناسب با این روند اتحادیه‌های شغلی سابق نیز رو به ضعف نهادند و اتحادیه‌های توده‌ای که اساساً کارگران ساده و نیمه ماهر را متشکل می‌کردند، به وجود آمدند. این اتحادیه‌ها اگرچه از نظر تعداد اعضاء بسیار نیرومندتر بودند، اما فاقد سنت‌های مبارزاتی اتحادیه‌های شغلی بودند.

۳- دستاوردهای مثبت کارگران و اتحادیه‌ها در زمینه افزایش دستمزدهای واقعی، کاهش ساعت کار و ایجاد سیستم بیمه‌های اجتماعی از یک سو و افت جنبش‌های رادیکال و انقلابی در اروپا از سوی دیگر، باعث شد که پس از جنگ جهانی اول - و به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم - رفته‌رفته گرایش محافظه کارانه‌ای در اتحادیه‌ها تقویت شود. افق سوسیالیستی در فعالیت عملی اتحادیه‌ها دائماً کم‌رنگ‌تر شد. آن‌ها خود را اساساً محدود به مبارزه برای اصلاحاتی در چارچوب نظام سرمایه‌داری کردند و روش‌های عملی و ساختار تشکیلاتی خویش را با این افق جدید متناسب نمودند. بدین ترتیب اتحادیه‌ها هرچه بیشتر در سیستم جذب شدند و خود جزئی از ساختارهایی گشتند که تضاد طبقاتی را تخفیف می‌دهند و مبارزات کارگری را به کانال‌های قانونی و قابل پیش‌بینی می‌اندازند. در این میان دو مؤلفه نقش مهمی داشتند:

اول این که اتحادیه‌ها اساس فعالیت‌شان را بر روی مذاکرات تعرفه و مسایل مربوط به آن متمرکز کردند و بدین ترتیب به بخشی از سیستم تعرفه تبدیل شدند. اگر اتحادیه‌های اولیه به مذاکره با کارفرمایان تنها هم‌چون جزء کوچکی از روند طولانی مبارزه می‌نگریستند، برای اتحادیه‌های امروزی مذاکرات تعرفه مهم‌ترین موضوع کار است. اتحادیه‌های اولیه هنگامی نیز که در مورد افزایش دستمزد و ساعت کار با کارفرمایان به بحث می‌نشستند، خود را محدود به توافقات ضمنی یا کتبی با سرمایه‌داران نمی‌کردند و در آن چارچوب باقی نمی‌ماندند. برای آنان سازمان‌دهی کارگران و پیش‌برد خواسته‌های‌شان از طریق فشار و مبارزه از پایین نقش کلیدی داشت. در حالی که اتحادیه‌های امروزی حتی تبلیغ در میان کارگران و احیاناً بسیج آنان را نیز به عنوان اهرم فشاری برای چانه زدن در سر میز مذاکره

درک می‌کنند. هنگامی که مذاکره و "چانه زنی" با کارفرمایان و نمایندگان دولت به هدفی در خود برای اتحادیه‌ها تبدیل می‌شود، طبیعتاً تأثیرات مهمی بر روحیه و روش‌های عملی رهبران اتحادیه‌ها می‌گذارد. رهبران اتحادیه به نمایندگان کارفرمایان نه به عنوان دشمن طبقاتی بلکه هم‌چون "شریک مذاکره" می‌نگرند. یکی از ملزومات به توافق رسیدن با "شریک" نیز توهم داشتن و توهم پراکنی نسبت به آن است. به همین جهت رهبران اتحادیه معمولاً به دنبال "جنبه‌های مترقی" و "انسانی" این یا آن نماینده کارفرما، تشکل کارفرمایی و یا مقام دولتی می‌گردند. از سوی دیگر توده عضو اتحادیه معمولاً در جریان جزئیات مذاکرات قرار نمی‌گیرند و تنها از نتایج آن با خبر می‌شوند.^(۴)

مؤلفه دوم جدایی نهادینه شده نمایندگی منافع کارخانه‌ای و فرا کارخانه‌ای است. این جدایی که در اغلب کشورهای اروپای غربی به اشکال گوناگون اتفاق افتاد، در آلمان به گونه‌ای بنیادین صورت گرفت. در آلمان پس از آن که شوراهای کارخانه در جمهوری وایمار (سال‌های دهه ۱۹۲۰) به طور قانونی تثبیت شدند، سیستم دوگانه‌ای از نمایندگی کارکنان به وجود آمد: یکی تشکل‌های اتحادیه‌ای بودند که اساساً نمایندگی مصالح فرا کارخانه‌ای کارگران را به عهده داشتند و شرایط عمومی فروش نیروی کار را در نظر می‌گرفتند. دیگری شوراهای کارخانه بودند که در چارچوب آن شرایط عمومی، با کارفرمایان به مذاکره بر سر چگونگی کاربرد مشخص نیروی کار در مؤسسه مربوطه می‌پرداختند. این سیستم که بر بنیاد

۴- تا آن جا که من اطلاع دارم، در سال‌های اخیر تنها اتحادیه سراسری که نسبت به مذاکرات با کارفرمایان موضعی صراحتاً مبارزه‌جویانه و طبقاتی دارد، کنفدراسیون عمومی کار فرانسه (ث. ژ. ت) است. در بخشی از اسناد این اتحادیه در باره قراردادهای دسته‌جمعی آمده است: "... مذاکرات جای فعالیت‌های توده‌ای، از جمله اعتصاب را نمی‌گیرند، بلکه مرحله آخرین آن هستند. هدف از مذاکرات آن است که از کارفرمایان ضمانت کتبی گرفته شود تا مجبور گردند خواسته‌هایی که مبارزه کارگران به آن‌ها تحمیل کرده است را عملاً اجراء نمایند... استدلال‌هایی که در برابر کارفرمایان هنگام مذاکرات ارائه می‌شود، برای قانع کردن آن‌ها نسبت به حقانیت درخواست‌های کارگران نیست، بلکه هدف آن، از هم پاشاندن استدلال‌های فریبنده‌ای است که کارفرمایان برای فلج کردن فعالیت کارگران سر هم می‌کنند. در واقع، مخاطب بحث و استدلال ما همواره کارگران هستند... مذاکرات باید مطلقاً علنیت داشته باشند..." (جهانی شدن و جنبش سندیکایی...، ص ۴۲). البته این امر که مصوبات فوق تا چه اندازه در تمامی موارد در عمل رعایت می‌شوند، مسئله دیگری است.

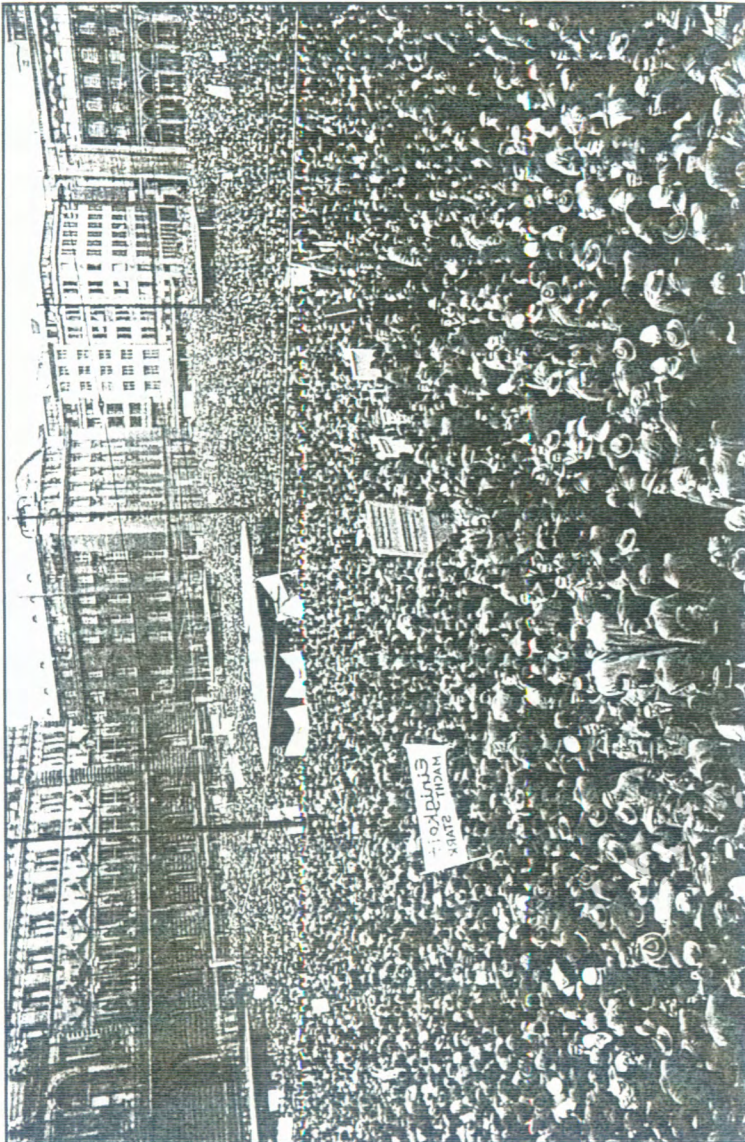
تولید انبوه صنعتی قوام یافت، باعث شد که اتحادیه‌ها تا حدودی از مبارزه روزمره و جاری در کارخانه‌ها دور بیاقتند و این مبارزات در کانال مذاکرات شوراهای کارخانه و کارفرمایان انداخته شود.

۴- روند دیگری که باعث شد اتحادیه‌ها از تشکلهای طبقاتی کارگران به نهادهای اصلاح‌گر و وساطت‌کننده در چارچوب نظام درآیند، تقسیم کار متداول بین احزاب کارگری و اتحادیه‌ها بود. طبق الگویی که هم در سوسیال دموکراسی اروپا و هم بعداً در احزاب کمونیست متداول بود، اتحادیه‌ها قرار بود مرکز ثقل فعالیت‌شان را روی مسایل اقتصادی و صنفی کارگران بگذارند و احزاب در پارلمان و خارج از آن، از مصالح سیاسی کارگران دفاع نمایند. بدین ترتیب مبارزات سیاسی در وهله اول به احزاب واگذاشته شد. این امر منجر به تضعیف هرچه بیشتر گرایش‌های رادیکال در درون اتحادیه‌ها شد؛ گرایش‌هایی که خواستار ترسیم چشم‌انداز سوسیالیستی و طبقاتی بودند و نمی‌خواستند در حد اصلاحاتی در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری محدود بمانند. به ویژه پس از جنگ جهانی دوم که احزاب سوسیال دموکرات یکی پس از دیگری از اعتقاد به سوسیالیسم و حزب کارگری بودن ابراز ندامت کردند و خود را "حزب مردم" نامیدند و از سوی دیگر از اعتبار احزاب کمونیست در بین کارگران به شدت کاسته شد، اتحادیه‌ها از نظر سیاسی بیشتر به حاشیه صحنه رانده شدند. با این حال یک جانبه‌نگری و ساده‌انگاری خواهد بود، اگر تصور کنیم که اتحادیه‌ها به تشکلهای صرفاً صنفی و اقتصادی تبدیل شده‌اند و دیگر دخالتی در امور سیاسی ندارند. چنین دیدی متأسفانه در بین بخشی از روشنفکران ایرانی نیز طرف‌دار پیدا کرده است.^(۵) نمود این نگرش در زمینه زبان نیز متداول شدن عبارت "اتحادیه صنفی" است.

نگرش مذکور از جهات گوناگونی قابل انتقاد است: اولاً دره عمیقی مسایل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را از یک‌دیگر جدا نمی‌کند. برعکس، یکی از ویژگی‌های جوامع امروز درهم تنیده شدن بیش از پیش حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. به طریق اولی حتی مبارزات صنفی - اقتصادی نیز جنبه سیاسی و فرهنگی دارند. کارگری که برای کاهش ساعت کار، افزایش دستمزد، تساوی حقوق کارگران زن و مرد، بیمه‌های اجتماعی ... مبارزه می‌کند، در عین حال به همه مردم اعلام می‌کند که ارزش و حرمت کارگران را پاس

۵- به عنوان مثال رجوع شود به مقاله کاظم علمداری با عنوان "شرایط نوین، نگرشی نو می‌طلبند!" در "جنس دوم" شماره ۴، صفحات ۱۱۸-۱۰۷.

میتینگ بزرگ کارگری در آوریل ۱۹۵۸ علیه تجهیزات اتمی در آلمان



بدارند. بدانند کارگران در ایجاد ثروت اجتماعی نقش اساسی دارند و باید در رفاه و سعادت زندگی کنند. پس این مبارزه یک جنبه سیاسی و فرهنگی دارد. مبارزه‌ای است علیه "ارزش‌ها" و فرهنگ حاکم در جامعه سرمایه‌داری یعنی علیه سودپرستی، از منافع شخصی، تحقیر کارگران، تبعیض نسبت به زنان و... ثانیاً بخشی از دایره فعالیت اتحادیه‌ها به سیاست اقتصادی کشور مربوط می‌شود. سیاست اقتصادی مجموعه قوانین و سیاست‌هایی است که مستقیماً به عرصه اقتصاد کشور مربوط می‌شود؛ از سیاست‌های مربوط به تأمین بودجه‌های عمرانی و اقتصادی و سرمایه‌گذاری در عرصه‌های تولیدی گرفته تا قوانین کار و امور اجتماعی، شرایط کار، تعیین حداقل دستمزدها، قوانین تعرفه و غیره. این‌جا اقتصاد و سیاست با هم تلاقی می‌کنند و درهم تنیده می‌شوند. ثالثاً اتحادیه‌های اروپا در زمینه‌های گوناگون سیاسی نیز موضع می‌گیرند، پیشنهادها و راه‌حل‌های خویش را ارائه می‌دهند و گاه حتی نقش مؤثری هم ایفاء می‌کنند.

در تأیید نکات فوق کافی است نگاهی به فعالیت یکی از نیرومندترین اتحادیه‌های اروپا یعنی کنفدراسیون سراسری اتحادیه‌های آلمان (د.گ.ب) از پایان جنگ جهانی دوم به این سو بیاندازیم. د.گ.ب در اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰ اعتراضات و مبارزاتی را برای حق مشارکت اتحادیه‌ها و کارگران در محیط‌های کار و امور مختلف مؤسسات سازمان داد. این اعتراضات اساساً جنبه سیاسی داشتند و قوانین مربوط به آن‌ها با فشار اتحادیه‌ها در مجلس به تصویب رسیدند. د.گ.ب فعالیت‌های قابل ملاحظه‌ای در ارتباط با تصویب قانون مؤسسات در سال ۱۹۵۲ داشت. وظیفه این قانون تنظیم مناسبات کار بین کارگران، کارمندان و کارفرمایان در مؤسسات است. د.گ.ب اعتراضاتی را در محدود کردن حق اعتصاب در آلمان و تصویب قانون اضطراری که در شرایط معینی به دولت حق می‌داد حقوق دموکراتیک مردم را لغو کند، سازمان داد. اتحادیه‌های آلمان سهم به‌سزایی در تدوین و تصویب قوانین گوناگون مربوط به تأمین اجتماعی در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی داشتند. د.گ.ب در اواسط دهه ۱۹۵۰ علیه استقرار و تولید سلاح‌های اتمی و به نفع صلح شرکت کرد. در دهه ۸۰ میلادی اتحادیه‌های آلمان برای کاهش ساعت کار، دفاع از حق اعتصاب و آزادی‌های دموکراتیک فعالیت‌هایی را به پیش بردند که مستقیماً جنبه سیاسی داشت. د.گ.ب معمولاً در فعالیت‌های انتخاباتی مجلس آلمان شرکت می‌کند و از اعضایش می‌خواهد به احزاب و شخصیت‌هایی رأی بدهند که از خواسته‌های مزد و حقوق‌بگیران دفاع نمایند. هم اینک نیز

کم‌تر مسئله مهم سیاسی‌ای است که اتحادیه‌های آلمان نسبت به آن موضع نگیرند و خواسته‌ها و طرح‌های خویش را مطرح نکنند. تازه باید در نظر داشت که د.گ.ب جزو اتحادیه‌هایی محسوب می‌شود که کم‌تر در حوزه‌های سیاسی دخالت می‌کنند و به عنوان مثال اتحادیه‌های فرانسه، ایتالیا و اسپانیا خصلت سیاسی برجسته‌تری دارند. بنابراین هنگامی که از تقسیم کار سنتی بین احزاب سیاسی و اتحادیه‌ها صحبت می‌شود، نباید به مطلق‌گرایی در غلطید و فعالیت اتحادیه‌ها را فقط و فقط به مسایل اقتصادی - صنفی محدود نمود.

خصوصیات اتحادیه‌های امروز

در پایین‌ترین سطح عموم اتحادیه‌های اروپا نقش دوگانه‌ای را در مبارزه طبقاتی ایفاء می‌کنند. آن‌ها از یک سو می‌کوشند رقابت در بین مزد و حقوق‌بگیران را کاهش دهند و از تنزل ارزش نیروی کار جلوگیری نمایند. در سطح اجتماعی هم اتحادیه‌ها معمولاً در جناح چپ جامعه قرار دارند و از آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک دفاع می‌کنند. از این نقطه نظر اتحادیه‌ها در مقابل سرمایه‌داران و سیاست‌تولیرالی دولت‌های اروپا قرار دارند. اما از سوی دیگر اتحادیه‌ها نفس وجود کارمزدی و تقسیم جامعه به طبقات را می‌پذیرند. به نهادهای قانون‌گذار و قضایی سرمایه‌داری گردن می‌نهند، اختلافات بین کار و سرمایه را به نحوی حل و فصل می‌کنند که برای کل نظام قابل پذیرش باشد. خواسته‌های کارگران را به کانال‌های قانونی می‌اندازند و در چارچوب مقررات دست و پاگیر سیستم اسیر می‌کنند. از این زاویه تشکل‌های مذکور مورد تأیید کارفرمایان و دولت‌های اروپا هستند و از جانب ایشان به رسمیت شناخته می‌شوند. بر بستر نقش دوگانه فوق، می‌توان پنج ویژگی را برای غالب اتحادیه‌های کنونی در اروپا برشمرد.^(۶)

۱- اتحادیه‌های امروزی تشکل‌های توده‌ای با ساختاری مرکزی - بوروکراتیک هستند. اصولاً در جامعه سرمایه‌داری که ساختار کل جامعه سلسله‌مراتبی است، تقسیم کار اجتماعی در تمامی عرصه‌ها وجود دارد، دولت و تشکل‌های کارفرمایی به گونه‌ای هر می

۶- در توصیف ۵ ویژگی اتحادیه‌های اروپا از کتاب مولرینج تحت عنوان "مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی روابط صنعتی" منتشر شده در سال ۱۹۹۷ سود جسته‌ام.

سازمان یافته‌اند، تشکل‌های توده‌ای نیز در بلند مدت معمولاً ساختی مرکزی و بوروکراتیک پیدا می‌کنند. ساختی که در آن کارمندان تمام وقت نقش کلیدی در اتخاذ سیاست‌های عمومی و اجرایی تشکل دارند و نقش توده‌های عضو فرعی است. اتحادیه‌ها نیز از این قاعده مستثنی نیستند. آپارات اتحادیه که در درجه اول متکی بر کارکنان تمام وقت است، معمولاً مصالح خاص خود را - برای حفظ تشکیلات - دنبال می‌کند که لزوماً با خواسته‌ها و مبارزات توده عضو یکسان نیستند. به همین جهت کارکنان حرفه‌ای اتحادیه‌ها و کارگران عضو این تشکل‌ها دارای مواضع، طرز نگرش و شیوه‌های برخورد متفاوتی هستند. کارکنان حرفه‌ای - برخلاف توده عضو - دارای اطلاعات نسبتاً دقیق از تغییر و تحولات درون اتحادیه و سیاست‌های عمومی آن هستند، در نهادهای تصمیم‌گیرنده تشکیلات حضور دارند و قادرند بر روی سیاست‌های آن تأثیر مستقیم بگذارند. برای این عده اتحادیه در درجه اول نقش کارفرمای‌شان را دارد. شغل و زندگی آنان بستگی به موجودیت تشکیلات دارد. از این رو برای آنان نفس وجود اتحادیه اولویت دارد. برعکس از دید کارگران عضو، اتحادیه نه هدف که وسیله‌ایست به منظور برآوردن خواسته‌های‌شان.

کارگران عضو به اتحادیه هم‌چون نهادی می‌نگرند که باید مطالبات روزمره و مشخص‌شان را پیش ببرد. از آن جا که توده عضو معمولاً نقش مستقیم در جهت‌گیری‌های سیاسی و عملی اتحادیه ندارد و امکانات دخالت‌گری‌اش در این زمینه محدود است، به مرور رابطه منفعلی با آپارات اتحادیه برقرار می‌کند. توده‌های عضو کارها را به فعالین اتحادیه‌ای و معتمدین‌شان وامی‌گذارند و امیدوارند آن‌ها خواسته‌های‌شان را پیش ببرند. اما رابطه مذکور در هنگام اعتصابات و مبارزات کاری متحول می‌شود. در این دوره‌ها توده‌های عضو رهبران اتحادیه را بازخواست می‌کنند و بر فعالیت‌شان نظارت فعال دارند؛ توده‌های عضو گرایش به پیش‌روی و فراتر رفتن از چارچوب‌های موجود دارند و به نقد عملی نایبگیری‌های دستگاه بوروکراتیک اتحادیه می‌پردازند، در حالی که رهبری و دستگاه دیوان سالار اتحادیه محافظه کارتر و برای سازش با کارفرمایان و دولت مستعدترند.

۲- اتحادیه‌های امروزی تشکل‌هایی تثبیت شده هستند. این خصوصیت با سه نشانه مشخص می‌شود. اولاً اتحادیه‌ها از سوی دولت، قوانین جاری کشور، کارفرمایان و افکار عمومی به رسمیت شناخته شده‌اند و مشروعیت دارند. کارفرمایان اتحادیه‌ها را به عنوان طرف مذاکره پذیرفته‌اند و بر روی توافق با آنان حساب می‌کنند. ثانیاً موجودیت اتحادیه در

خطر دائمی نیست. بحران‌های اقتصادی و حتی شکست در اعتصابات ممکن است به اتحادیه ضربه بزنند و از تعداد اعضای آن بکاهند، اما قاعده‌تأ موجودیت آن را به خطر نمی‌اندازند. ثالثاً مسئولیت‌های اجتماعی به عهده اتحادیه‌ها گذاشته می‌شود. بدین معنا که این تشکل‌ها در نهادهای مختلف دولتی و کشوری - مثلاً در پارلمان، اداره کار، بیمه‌های اجتماعی و... - نماینده می‌فرستند و یا دست‌کم نظرات آنان به حساب آورده می‌شود. بدین ترتیب دایره فعالیت و مسئولیت‌های اتحادیه‌ها بسیار فراتر از ضرورت وجودی اولیه آنان - یعنی دفاع از منافع کارگران - می‌رود. آنان به رکنی از نهادهای اقتصادی - سیاسی جامعه سرمایه‌داری تبدیل می‌شوند.

۳- اتحادیه‌ها سهم به‌سزایی در مطرح شدن و همگانی شدن خواسته‌های مزد و حقوق‌بگیران دارند و از این زاویه نقش مثبتی ایفاء می‌کنند. اما آن‌ها در عین حال معطوف به کانالیزه کردن مبارزات کارگری در مجاری قانونی هستند. آنان از طریق مذاکرات تعرفه و مقرراتی که در قراردادهای تعرفه قید می‌شود، خواسته‌های شاغلین را به کانال‌های از پیش معین شده‌ای می‌اندازند. مبارزه کاری - همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد - از قواعد مشخصی پیروی می‌کند و اتحادیه‌ها در جهت دادن به این مبارزات در چارچوب قوانین و نهادهای موجود، نقش مهمی دارند.

۴- اتحادیه‌های امروزی نه تنها یکی از دو طرف قراردادهای تعرفه هستند، بلکه بر رعایت مفاد آن نیز نظارت دارند. آنان مبارزات غیرقانونی و مستقل کارگران را محکوم می‌کنند و می‌کوشند تمام اعتراضات و خواسته‌های شاغلین، از کانال اتحادیه و نهادهای قانونی بگذرد. بدین ترتیب اتحادیه‌ها اگرچه در پیش‌برد خواسته‌های شاغلین نقش مثبتی به عهده دارند، اما در عین حال این خواسته‌ها و مبارزات را مهار نموده و می‌کوشند در راه‌ها و چارچوب قابل قبول برای نظام بیاندازند. همین نقش منضبط و قابل پیش‌بینی کردن اعتراضات شاغلین است که باعث می‌شود کارفرمایان و دولت روی اتحادیه‌ها به عنوان رکنی از نظام حساب کنند.

برای آن که موضوع روشن‌تر شود، مسئله حق اعتصاب و برخورد اتحادیه‌های آلمان به آن را از نظر می‌گذرانیم. طبق قوانین آلمان که اتحادیه‌ها نیز به آن گردن می‌نهند، حق اعتصاب بسیار محدود است. تنها اعتصابات مجاز هستند که دارای همه شروط زیر باشند: اولاً در رابطه با شرایط کار و دستمزدها و در چارچوب قراردادهای تعرفه باشند. بنابراین

اعتصباتی که خواسته‌های سیاسی داشته باشند، غیرقانونی هستند.

ثانیاً صرفاً علیه کارفرمایان و اتحادیه‌های آنان باشند. اعتصباتی که از این چارچوب فراتر روند و به عنوان مثال سیاست‌های دولت را به زیر سؤال ببرند، ممنوع هستند. ثالثاً توسط اتحادیه‌ها رهبری شوند. بدین ترتیب تمام اعتصابات خودجوش - که سرمایه‌داران و دولت کینه‌توزانه آن‌ها را "اعتصابات وحشی" می‌نامند - تحت پی‌گرد قانونی قرار می‌گیرند.

رباعاً اعتصابات تنها در محدوده زمانی خاصی مجاز هستند یعنی پس از اتمام مدت قرارداد تعرفه و تا هنگام بسته شدن قرارداد جدید. تمام اعتصباتی که خارج از این فاصله زمانی صورت بگیرند، غیرقانونی هستند (رجوع شود به محمودی، ۱۹۹۲).

با دقت در شروط چهارگانه بالا درمی‌یابیم که اعتصابات در آلمان تا چه اندازه از نظر اهداف، خواسته‌ها، رهبری و حتی زمان وقوع‌شان در کانال‌های قابل پیش‌بینی برای سرمایه‌داران و دولت انداخته شده‌اند. اتحادیه‌ها نیز بر اجرای شرط‌های مذکور نظارت دارند و کارگران را به پیروی از آنان فرا می‌خوانند.

۵- اتحادیه‌های کنونی نهادهای وساطت هستند. آنان برخلاف اتحادیه‌های قرن نوزدهم و جنبش سندیکالیستی در فرانسه در اوایل قرن بیستم، نهادهای طبقاتی کارگران نیستند و از منافع کارگران به گونه‌ای پی‌گیر و سرسخانه دفاع نمی‌کنند. برعکس، اتحادیه‌های امروز در صدد وساطت بین منافع کارفرمایان، دولت و شاغلین هستند. آنان اگر چه در وهله اول مصالح اعضای خود را در نظر دارند، اما در عین حال نیازهای سیستم و ملزومات سرمایه را نیز به حساب می‌آورند. رهبران و آپارات اتحادیه برای آن که هم چنان به عنوان نهادی قانونی و رکنی از جامعه مورد پذیرش سرمایه‌داران و دولت باشند، می‌کوشند از "زیاده‌روی"های کارگران جلوگیری نموده و "مصالح ملی" را رعایت کنند. این امر را به خصوص عمل کرد آن دسته از اتحادیه‌های اروپا که سیاست تشریک مساعی با دولت و کارفرمایان را به گونه‌ای پی‌گیرتر دنبال می‌کنند، نشان می‌دهد.

در پایان این فصل تذکر یک نکته دیگر نیز لازم است: هنگامی که از خصوصیات مشترک اتحادیه‌های اروپای غربی صحبت می‌کنیم، این امر دلیل بر نادیده گرفتن اختلافات مهم بین اتحادیه‌ها در کشورهای گوناگون نیست. تا آن جا که به جهت‌گیری‌های سیاسی و ساخت تشکیلاتی اتحادیه‌های اروپای غربی مربوط می‌شود، می‌توان تاریخاً دست‌کم سه گروه اصلی

را تشخیص داد:

۱- اتحادیه‌های سوئد، اتریش و تا حدود زیادی آلمان که سیاست مشارکت و همکاری (کتوراسیون) با کارفرمایان و دولت را در دستور کار خویش دارند. این‌ها به صورت اتحادیه‌های صنعتی متشکل هستند و مذاکرات تعرفه را به گونه‌ای مرکزی - در سطح شاخه صنعتی یا در سطح ملی - به پیش می‌برند.

۲- اتحادیه‌هایی که جهت‌گیری‌های سیاسی معین دارند و معمولاً از گرایش فکری و عقیدتی احزاب معینی دفاع می‌نمایند. این‌ها تاریخاً از سنت‌های مبارزاتی بالاتری برخوردارند ولی از نظر بنیه تشکیلاتی و تعداد اعضا ضعیف‌ترند، مانند اتحادیه‌ها در ایتالیا و فرانسه.

۳- اتحادیه‌ها در بریتانیای کبیر که ساختی غیرمتمرکز دارند و مذاکرات تعرفه را نیز در غالب شاخه‌های اقتصادی به گونه‌ای غیرمتمرکز و به طور عمده در سطح مؤسسات به پیش می‌برند. سنتاً چهار نوع اتحادیه را در بریتانیای کبیر می‌توان تشخیص داد: اتحادیه‌های شغلی که کارگران یک شغل یا حرفه معین را متشکل می‌کنند؛ اتحادیه‌های عمومی که محدودیت خاصی در پذیرش اعضا ندارند و تاریخاً بدنه‌شان از کارگران ساده تشکیل می‌شده؛ اتحادیه‌های صنعتی که اعضای‌شان از یک شاخه معین صنعتی هستند و اتحادیه‌های کارمندان. طبعاً اتحادیه‌های چهارگانه مذکور از نظر جهت‌گیری‌های سیاسی و میزان مبارزه‌جویی متفاوت هستند (رجوع شود به مولرینج، ۱۹۸۸، EGI + ۱۹۸۶).

البته در دو دهه اخیر اختلافات تشکیلاتی و سیاسی اتحادیه‌های کشورهای اروپای غربی کاهش یافته است. اتحادیه‌های مبارزه‌جویی که خود را تشکل‌های طبقاتی کارگران به حساب می‌آورند، گرایش بیشتری به سازش و همکاری با کارفرمایان و دولت پیدا کرده‌اند. از درجه فراگیری و مشمول قراردادهای و مذاکرات تعرفه نیز کاسته شده و مسایل مربوط به شرایط کار بیشتر از سابق در سطح مؤسسات و یا در سطح محدود محلی حل و فصل می‌شود. با این وجود هنوز تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای موجود است. بنابراین آن چه در این فصل آورده شد، مطوف به ویژگی‌های مشترک گرایش غالب در اتحادیه‌هاست و نافی اختلافات و یا وجود استثنائاتی بین آنان نیست.

موانع راه اتحادیه‌های امروز

اتحادیه‌ها در دنیای متحول امروز با مسایل متعددی در سطوح گوناگون روبه‌رویند. معضلاتی که با افق سیاسی، روش‌های عملی و ساختار تاکتونی‌شان نمی‌توانند به آن‌ها پاسخ دهند. اتحادیه‌ها اگر بخواهند حتی به طور ناپی‌گیر از منافع مزد و حقوق‌بگیران دفاع کنند و به همکار و خدمت‌گزار سرمایه‌داران و دولت‌ها تبدیل نشوند، ناگزیر به یافتن الگوهای جدیدی برای ادامه فعالیت‌های خود هستند. برای این که گستره موضوعاتی که جنبش اتحادیه‌ای اروپا با آن روبه‌روست روشن شود، به برخی از روندهای مهمی که در دنیای امروز در حال رخ دادن است، اشاره می‌کنم:

* اتخاذ سیاست اقتصادی تولیبرالی: با به روی کار آمدن مارگارت تاچر در انگلیس (در سال ۱۹۷۹) و رونالد ریگان در ایالات متحده (۱۹۸۰) سیاست اقتصادی تولیبرالی به سیاست رسمی در دو کشور مذکور تبدیل گردید.^(۷) پس از آن نیز سیاست مذکور در کشورهای غرب گام به گام، هرچند با آهنگی متفاوت، پیاده شد. از جمله محورهای این سیاست عبارت است از تقویت مکانیزم‌های بازار و کاهش دخالت‌های دولت در امور اقتصادی، خصوصی کردن مؤسسات دولتی، کاهش میزان مالیات‌ها برای سرمایه‌داران، کسر خدمات اجتماعی و سوبسید (یارانه) دولت در این زمینه و حمایت از رسانه‌های الکترونیکی خصوصی (رجوع شود به شیر، ۱۹۹۵).

در عین حال سیاست تولیبرالی در سطح کشورهای جداگانه محدود نمانده و به امری جهانی تبدیل شده است. کشورهای پیشرفته صنعتی می‌کوشند از طریق قراردادهای بین‌المللی (گات، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) موانع موجود را از سر راه رقابت آزاد جهانی بردارند و دخالت دولت‌ها را در مسایل اقتصادی کاهش دهند. اجرای سیاست‌های دیکته شده از جانب بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در بسیاری از کشورها موجب افزایش تورم، فقر، بیکاری و تعمیق نابرابری‌های اجتماعی شده است.

۷- پس از به روی کار آمدن احزاب کارگر و دموکرات در دو کشور پیش‌گفته نیز اگر چه از برخی از زیاده‌روی‌های "تاچریسم" و "ریگان‌یسم" پرهیز شده، اما سیاست عمومی آنان مبنی بر کاهش نفوذ دولت در مکانیسم اقتصاد، فراهم نمودن تسهیلات گوناگون برای سرمایه‌داران و کاهش خدمات اجتماعی هم چنان دنبال شده است.

(رجوع شود به: شیر، ۱۹۹۵ + دوران، ۱۹۹۴ + بیژن صفوی، ۱۳۷۴).

اما عروج تولیبرالیسم و تعرض جناح راست بورژوازی جهانی، دارای بار ایدئولوژیک مهمی نیز هست. می‌خواهند به مردم القاء کنند که هیچ راهی به جز پذیرش بی‌چون و چرای مکانیزم‌های بازار و فراهم آوردن زمینه مساعد برای آن وجود ندارد، نظریه‌پردازان رنگارنگ سرمایه‌مدت‌هاست که به این "اجبارهای اقتصادی" و "جهانیت" (Globalization) استناد می‌کنند و به این وسیله می‌کوشند ناگزیری کاستن از خدمات اجتماعی و تنزل سطح زندگی توده مردم را نشان دهند. از "اجبارهای" اقتصادی و سیاسی اسطوره‌ها و اصولی ساخته‌اند که انتقاد از آن‌ها در حکم بی‌گانگی از واقعیت و خیال‌پردازی قلم‌داد می‌شود. بخشی از این اسطوره‌ها چنین‌اند: ۱- بازارها گرایش به ایجاد تعادل دارند و دخالت دولت در مکانیزم بازار منجر به بحران اقتصادی می‌شود. ۲- جهانیت (Globalization) یک قانون بی‌چون و چراست و هیچ کس جلوی آن را نمی‌تواند بگیرد. دولت‌ها و مردم ناگزیرند آن را بپذیرند و خود را با آن تطبیق دهند. ۳- هیچ بدیلی در مقابل سرمایه‌داری مبتنی بر بازار آزاد وجود ندارد. ۴- افزایش دستمزدها منجر به افزایش بیکاری و تورم می‌شود. ۵- تقویت سرمایه‌گذاری‌ها به خودی خود باعث ایجاد محل‌های کار جدید می‌شود (مقایسه شود با: ریک سینگر، ۱۹۹۹).

طبعاً در این جا مجال پرداختن به هر یک از احکام بالا نیست. اما نکته مهم منطقی تقدیرگرایانه (دترمینیستی) در پشت این احکام است. تمام آن‌ها حالت مطلق‌گرایانه دارند. گویی هیچ راهی به جز تمکین به اجبارهای اقتصادی و مناسبات بازار بیش روی بشریت نیست. بی‌جهت نیست که برخی از منتقدین تولیبرالیسم این شیوه برخورد را نوعی "بنیادگرایی غربی" ارزیابی می‌کنند (به عنوان مثال رجوع شود به شیر، ۱۹۹۵ + باربر، ۱۹۹۶). در حالی که پروژه‌های اجتماعی - چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی - همواره محصول برآیند مبارزه طبقات هستند. هیچ‌گاه یک راه منحصر به فرد در برابر بشریت وجود ندارد. راه‌حل‌های معین تنها در عرصه مبارزات و رویارویی‌های اجتماعی به کرسی نشاندن یا کنار گذاشته می‌شوند. راه‌حلی که تولیبرالیسم ارائه می‌دهد نیز از همین قاعده تبعیت می‌کنند و تافته جدا بافته‌ای نیستند (مقایسه شود با هیرش، ۱۹۹۶).

سیاست اقتصادی تولیبرالی تأثیرات مهمی بر جنبش اتحادیه‌ای گذاشته است. اگر در الگوی "دولت رفاه" اتحادیه‌ها به همراه کارفرمایان و دولت یکی از سه رکن تعیین‌کننده

سیاست اقتصادی کشور بودند، با تبدیل شدن تئولیرالیسم به سیاست رسمی غالب کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، اتحادیه‌ها هرچه بیشتر به حاشیه صحنه رانده می‌شوند. اکنون از نفوذ سیاسی و اجتماعی اتحادیه‌های اروپایی به میزان زیادی کاسته شده است. از سوی دیگر تمامی آن‌ها در سال‌های گذشته بخش قابل ملاحظه‌ای از اعضای خویش را از دست داده‌اند و قدرت کم‌تری برای بسیج توده‌ای دارند.

* در دهه‌های اخیر دایره عمل سرمایه گسترده‌تر شده است. شرکت‌های فراملیتی از نفوذ بی‌سابقه‌ای برخوردار شده‌اند. با پیشرفت تکنولوژی اطلاعاتی، امکان فعالیت دائمی و لحظه به لحظه در بازارهای پول و سهام در اقصی نقاط جهان فراهم آمده است. و بالاخره انتقال سرمایه به کشورهای دیگر گسترده‌تر و فراگیرتر شده است. بستن پیمان‌های منطقه‌ای برای تسهیل تجارت آزاد نیز جزئی از این روند جهانی است.^(۸)

روند افزایش سرسام آور رقابت جهانی و ساده‌تر شدن انتقال سرمایه‌ها باعث تعرض جدیدی به سطح معیشت کارگران در کشورهای پیشرفته صنعتی شده است. از یک سو از آن جا که در کشورهای "جهان سوم" شرایط کار (زمان کار، دستمزدها، ایمنی و...) بسیار بدتر از غرب است، برای شرکت‌های چند ملیتی در شرایط معینی به صرفه‌تر است که بخشی از کارهای‌شان را به کارگران "جهان سوم" بسپارند.^(۹) و از سوی دیگر سرمایه‌داری و

۸- علاوه بر جامعه اروپا که سابقه ده‌ها ساله دارد، در سال‌های اخیر قراردادهای منطقه‌ای متعددی برای تسهیل در انتقال سرمایه‌ها بسته شده است. از آن جمله‌اند: پیمان تجارت آزاد در منطقه آمریکای شمالی (NAFTA)، پیمان تجارت آزاد در منطقه آسیای جنوب شرقی (AFTA)، بازار مشترک در جنوب آمریکای لاتین (MERCOSUR) و پیمان تسهیل تجارت در آسیای جنوبی (SAPTA).

۹- در این رابطه باید توجه داشت که معمولاً نظریه‌پردازان مدافع سرمایه‌داری در غرب بر روی "فرار سرمایه‌ها" بیش از حد تبلیغ می‌کنند و آن را بسیار بزرگ‌تر از آن‌چه که هست نشان می‌دهند. علت هم این است که آن‌ها از حربه "فرار سرمایه‌ها" هم چون چماقی ایدئولوژیک برای پایین آوردن سطح معیشت کارگران کشور خود استفاده می‌نمایند.

در جهان واقعی اما هنوز بخش اعظم سرمایه‌ها هم‌چنان در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری باقی مانده‌اند. چراکه بی‌حقوقی کارگران "جهان سوم" و کار ارزان در این کشورها تنها دلیل - و حتی مهم‌ترین دلیل - برای سرمایه‌گذاری‌ها نیست. کشورهای پیشرفته صنعتی کماکان از یک سلسله شرایط مناسب برای سرمایه‌گذاری‌ها برخوردارند که در "جهان سوم" موجود نیست. برخی از (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

دولت‌های کشورهای پیشرفته صنعتی از مسئله "جهانیت" هم چون شمشیر آخته‌ای استفاده می‌کنند و دائماً تبلیغ می‌نمایند و فشار می‌آورند که برای حفظ بنیه "اقتصاد خودی" باید مجموع شرایط کار و بیمه‌های اجتماعی را بدتر کرد.

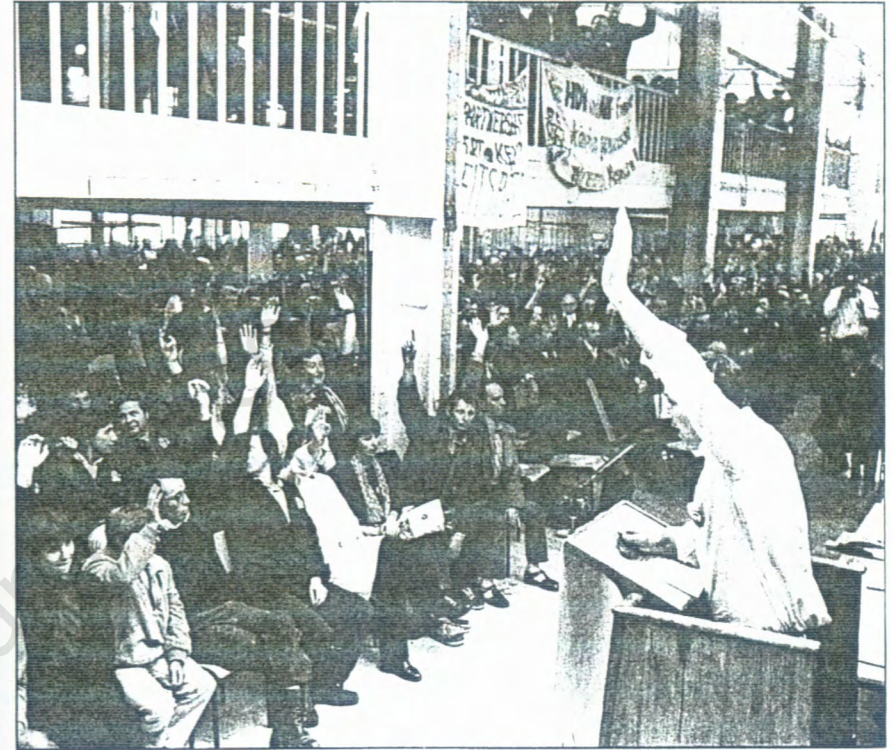
ادامه جنون رقابت جهانی شکاف و رقابت بین شاغلین کشورهای مختلف را افزایش می‌دهد و مزایای اجتماعی و امتیازاتی را که کارگران اروپایی و آمریکایی با ده‌ها سال مبارزه به دست آورده‌اند، تهدید می‌کند.

جنون رقابت جهانی در کشورهای "جهان سوم" نیز در دراز مدت تأثیرات منفی به جای خواهد گذاشت. زیرا اولاً فاصله برخی از کشورهایی که بنیه اقتصادی بسیار ضعیفی دارند و فاقد نیروهای متخصص و زیر ساخت‌های اقتصادی لازم برای استفاده از تکنولوژی مدرن هستند، با سایر کشورها بازم بیشتر خواهد شد. تنها تعداد نسبتاً محدودی از کشورهای "جهان سوم" این امکان را خواهند یافت که در این رقابت جهانی موقعیت خویش را بهبود بخشند. ثانیاً شکاف‌های طبقاتی در عموم کشورهای مذکور باز هم عمیق‌تر خواهد شد. فاصله ثروت‌مندان و فقرا بیشتر خواهد شد. ثالثاً ادامه مسابقه برای پایین بردن سطح زندگی توده مردم و بدتر کردن شرایط کار محدود به کارگران غرب نمی‌شود و در نهایت دامن کارگران "جهان سوم" را هم خواهد گرفت. چراکه عطش سیری‌ناپذیر سرمایه، به هیچ حدی از ریاضت‌کشی کارگران و تهیدستان رضایت نمی‌دهد. این عطش تنها با مبارزه و مقاومت کارگران تا اندازه‌ای فرو می‌نشیند. بنابراین کوتاه نظری است اگر تصور شود، توده مردم در "جهان سوم" با انتقال بخشی از سرمایه‌ها به این کشورها به سعادت خواهند رسید.

در این بین دولت‌ها و اتحادیه‌های غرب - هرکدام با انگیزه‌های متفاوت - خواستار تصویب قوانینی برای یک‌سان کردن شرایط کار (ساعت کار، دستمزدها و...) در سطح بین‌المللی هستند. دولت‌های غرب قصد دارند با این امر جلوی فرار سرمایه‌ها را بگیرند و بنیه اقتصاد "خودی" را نسبت به کشورهای دیگر تقویت کنند. اتحادیه‌ها نیز در وهله اول خواهان حفظ مشاغل و دفاع از سطح دستمزدها و معیشت توده مردم در غرب هستند. اتحادیه‌ها در

(ادامه پاورقی از صفحه قبل)

این شرایط عبارتند از: امنیت سیاسی و اقتصادی برای سرمایه‌گذاری‌ها؛ وجود نیروی کار متخصص‌تر و کارآمدتر؛ وجود زیر ساخت‌های اقتصادی هم‌چون مخابرات، شبکه‌های کامپیوتری، ارتباطات؛ سازمان‌دهی بهتر مؤسسات سرمایه‌داری و غیره.



سپتامبر ۱۹۸۳: کارکنان شرکت کشتی‌سازی H.D.W هامبورگ، تصمیم به تصرف کارخانه می‌گیرند

عین حال کم و بیش دریافته‌اند که هر قدر استانداردهای زندگی در سطح جهان بالا برود، این امر به‌طور غیرمستقیم باعث افزایش حرمت انسانی همه محرومین - از جمله در غرب - خواهد شد. از سوی دیگر دولت‌ها و سرمایه‌داران کشورهای در حال توسعه مخالف یک‌سان شدن شرایط کار بوده و می‌خواهند به خرج مزد و حقوق‌بگیران، قدرت رقابت سرمایه بومی را افزایش دهند. اما از زاویه منافع کارگران "جهان سوم" مبارزه برای یک‌سان شدن استانداردهای کار در سطح بین‌المللی امکانی واقع‌یست برای بهبود جدی شرایط کارشان؛ برای ممنوعیت کار کودکان، کاهش ساعت‌کار، افزایش دستمزدها، بالا رفتن معیارهای ایمنی

و بهداشت کار، بهبود شرایط زیست و غیره.

امروزه - با جهانی شدن روز افزون تولید سرمایه‌داری - حتی دفاع از منافع اقتصادی و شرایط کار مزد و حقوق‌بگیران جهان در گرو پیش‌برد مبارزه در سطحی فراملی و بین‌المللی است. اتحادیه‌های غرب در دراز مدت اگر محدود به چارچوب کشوری بمانند، حتی قادر نخواهند بود از بدتر شدن شرایط کار جلوگیری کنند. آنان ناگزیرند - اگر نخواهند به دنبالچه سرمایه خودی در رقابت جهانی تبدیل شوند - با تمام قوا در جهت یک‌سان شدن استانداردهای بین‌المللی برای شرایط کار بکوشند. برای این امر گسترش همکاری با تشکل‌های شاغلین در سراسر جهان به منظور سازمان‌دهی اقدامات مشترک، ضروری است. البته در این راه موانع بزرگی وجود دارد: اولاً مشکل بنیادین در این جاست که در دهه‌های اخیر قدرت مانور سرمایه در سطح جهان به گونه‌ای چشم‌گیر افزایش یافته، در حالی که قوانین کار و همچنین دایره فعالیت اتحادیه‌ها در بهترین حالت در سطح کشوری باقی مانده است. در نتیجه توازن قوا تا اندازه‌ای به نفع سرمایه تغییر کرده است. ثانیاً افق اجتماعی، روش‌های عملی و تشکیلات اتحادیه‌ها در چارچوب ملی و کشوری باقی مانده است و مجموعه این مبانی نظری و عملی بطی‌تر و دیرپاتر از آن هستند که بتوان به سادگی آن‌ها را تغییر داد. و بالاخره ثالثاً نه فقط ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در کشورهای جهان - حتی در اروپا - فوق‌العاده متنوع هستند، بلکه سنت‌های عملی، جهت‌گیری‌های سیاسی - ایدئولوژیک و درجه محافظه‌کاری یا رزمندگی اتحادیه‌های کشورهای اروپای غربی نیز بسیار ناهمگون است.^(۱۰) همه عوامل فوق باعث می‌شود که حرکت در مسیر همکاری‌های بین‌المللی برای اتحادیه‌ها بسیار مشکل باشد.

* سیاست‌های تئولیرالی در سطح جهان و جنون رقابت جهانی موجب وخیم‌تر شدن زندگی توده مردم شده است. شکاف طبقاتی در همه کشورهای سرمایه‌داری رو به عمیق‌تر شدن است. در ثروت‌مندترین کشور جهان، ایالات متحده آمریکا، یک سوم شاغلین که در پایین‌ترین هرم درآمد جامعه قرار دارند، ۲۵ درصد کم‌تر از ۲۰ سال پیش حقوق می‌گیرند. این در حالی است که حدود ۵۰۰ هزار تن از ثروت‌مندان بزرگ، یک سوم کل دارایی خصوصی (غیر دولتی) کشور را در تصرف خود دارند. در اروپای ثروت‌مند، حضور سنگین

۱۰- برای آشنایی با ناهم‌گونی‌های درون اتحادیه‌های اروپا رجوع شود به: مولرینج، ۱۹۸۸ + "مؤسسه تحقیقات در باره جنبش کارگری اروپا"، ۱۹۸۶.

بیکاری توده‌ای و کاهش سطح زندگی مردم در همه جا احساس می‌شود. بنابر آمارهای موجود ۵۳ میلیون تن از کل ۳۷۰ میلیون جمعیت "جامعه اروپا"، در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. در سطح جهانی نیز شکاف بین ثروتمندان و مردم محروم به گونه‌ای بی سابقه در حال تعمیق است. از ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۷ میزان تولید جهانی از ۴۰۰۰ میلیارد دلار به ۲۳۰۰۰ میلیارد دلار افزایش یافت. اما در همین مدت بیش از ۲۰ درصد بر تعداد فقرا افزوده شد. سهم یک پنجم از فقیرترین مردم جهان از درآمد جهانی از ۴ درصد در سال ۱۹۶۰ به یک درصد در سال ۱۹۹۰ کاهش یافت. در عوض دارایی ۳۵۸ میلیارد دلار جهان، بیش از درآمد سالیانه نیمی از مردم دنیا است (شنايدر، ۱۹۹۷).

تمامی این واقعیات نشان می‌دهند که در نظام سرمایه‌داری افزایش تولید و ثروت اجتماعی به هیچ وجه به گونه‌ای خود به خودی منجر به رفاه توده مردم نخواهد شد. در این نظام هیچ دستاوردی تثبیت شده و برگشت‌ناپذیر نیست. همه چیز بستگی به مبارزه طبقاتی دارد. پیشرفت تکنولوژی و نیروهای مولده در سرمایه‌داری ممکن است با فقر و فلاکت روزافزون توده‌های مردم حتی در ثروتمندترین کشورها همراه باشد. (۱۱)

امروزه نظریه تکامل تدریجی جامعه سرمایه‌داری به سمت سوسیالیسم که تاریخاً در میان رفرمیست‌های اتحادیه‌ای نظریه‌ای جان سخت و دیرپاست، بیش از هر زمان دیگر نادرستی خویش را نشان می‌دهد. مبارزه با درنده‌خویی سرمایه و عطش کسب ارزش اضافه آن نیز با حرکت برای اصلاحات نیم‌بند و برگشت‌پذیر به سرانجام نمی‌رسد. به همین جهت افق موجود اتحادیه‌های اروپا که افقی تدافعی در چارچوب نظام سرمایه‌داری است، هرچه بیشتر کارآیی خویش را از دست می‌دهد.

* تحول در بافت و ترکیب شاغلین در شاخه‌های گوناگون اقتصاد، مشکلاتی را برای

۱۱- امروزه در بخشی از روشنفکران ایران این تصور رایج است که گویا رشد صنعت و تکنولوژی خودبه‌خود منجر به سعادت همه مردم می‌شود. نمودهای چنین گرایشی را می‌توان در مقالات «شیون سالاری» و «شرح مصائب» راه حل بهبود زندگی زنان کارگر» به قلم خدیجه مهمی و شهلا صالحی («جنس دوم»، شماره ۲، خرداد ۱۳۷۸) و «شرایط نوین، نگرشی نو می‌طلبد!» از کاظم علمداری («جنس دوم»، شماره ۴، دی ۱۳۷۸) مشاهده نمود. در حالی که واقعیات جهان سرمایه‌داری - همان‌گونه که در متن اشاره شده - نادرست بودن چنین نظریه‌ای را نشان می‌دهد.

اتحادیه‌ها در جهت سازمان دادن مزد و حقوق‌بگیران و دفاع از خواسته‌های عمومی آنان پدید می‌آورد. از یک سو از تعداد و جایگاه برجسته کارگران ماهر مرد که سنتاً پایه اصلی اتحادیه‌ها را تشکیل می‌دهند، کاسته می‌شود. شاخه‌های صنعتی قدیمی که کارگران ماهر مرد نقش مهمی در آن‌ها دارند - شاخه‌هایی نظیر تولید زغال سنگ، آهن و کشتی‌سازی - اهمیت سابق خود را در اقتصاد از دست داده‌اند و از تعداد شاغلین آن‌ها دائماً کاسته می‌شود. در صنایع جدید نظیر الکترونیک، اتومبیل‌سازی و شیمی هم تیپ جدیدی از کارگران متخصص رشد می‌کند که سنتاً جزو اعضای ثابت قدم اتحادیه‌ها محسوب نمی‌شود. از سوی دیگر نسبت آن دسته از شاغلین که اتحادیه‌ها در متشکل نمودن‌شان دشواری‌های زیادی دارند و خود این شاغلین نیز کم‌تر به فعالیت اتحادیه‌ای رغبت نشان می‌دهند، در حال افزایش است. از آن جمله‌اند: کارمندان و کسانی که عمدتاً کار فکری می‌کنند، زنان و کارکنان بخش خدمات (مقایسه شود با آلتی، ۱۹۹۶ + مولرینج، ۱۹۸۸).

مشکلاتی که اتحادیه‌ها در متشکل نمودن بیکاران دارند از آن هم بزرگ‌تر است. اتحادیه‌ها سنتاً خود را نهادهای مزد و حقوق‌بگیران تعریف نموده‌اند و هنوز نیز چنین می‌کنند. سیاست‌ها، ساخت تشکیلاتی، روش‌های عملی و محیط فعالیت‌شان در سازگاری با همان تعریف و طرز تلقی است. آن‌ها هیچ‌گاه نتوانسته‌اند به طور مؤثر و با دوام بیکاران را متحد نموده و خواسته‌های ایشان را نمایندگی کنند. این نقص با وجود بیکاری میلیونی و افزایش رقابت بین شاغلین و "ارتش ذخیره کار" باز هم برجسته‌تر می‌شود.

* دگرگونی در سازمان‌دهی کار در مؤسسات سرمایه‌داری: تا اواخر دهه ۸۰ الگوی غالب برای سازمان‌دهی کار و تولید در مؤسسات اروپایی و آمریکایی، الگوی "تیلوریستی-فوردیستی" بود. شالوده‌های عملی و نظری آن توسط فردریک. و. تیلور (۱۹۱۵-۱۸۵۶) و هنری فورد (۱۹۱۷-۱۸۶۳) ریخته شد. من در جای دیگری درباره ویژگی‌های مدل مذکور توضیح داده‌ام (سعیدی، بهار ۱۹۹۹، ص ۶۳-۴۵). در این جا تنها اشاره می‌کنم که مهم‌ترین عناصر آن الگو عبارتند از: تدوین جزء به جزء نقشه تولید و کاری که هر کارگر باید انجام دهد توسط بخش مدیریت، تجزیه روندهای پیچیده کار به اعمال و حرکات ساده، استاندارد کردن اعمالی که در طول یک کار معین انجام می‌شود و استاندارد کردن ابزارها و ماشین‌های کار. این عناصر بر مبنای جدایی کامل طرح‌ریزی و کنترل تولید از اجرای آن قرار دارد. براساس الگوی تیلوریستی - فوردیستی توده کارگران تبدیل به افرادی می‌شوند که

کاری جزئی و یک سویه را به طور سیکل وار انجام می دهند. از طرف دیگر، وظیفه کنترل بر روند تولید، کنترل کیفیت محصولات و طرح ریزی نقشه تولید اساساً به عهده متخصصین و بخش اداری قرار می گیرد.

از اواخر دهه ۸۰ به این سو تلاش های نظری و عملی زیادی برای تغییر و یا دست کم تعدیل در الگوی سازمان دهی تیلوریستی - فوردیستی در اروپا و آمریکا صورت گرفته است. اجرای کار گروهی، چرخشی بودن وظایف در محیط کار، واداشتن کارگران به این که به طور منظم پیشنهادهایی در جهت صرفه جویی در هزینه های مؤسسه بدهند، نمونه هایی از این تلاش ها هستند. هدف از این نوآوری ها در درجه اول بالا بردن انگیزه کارگران برای کار کردن، استفاده از دانسته های شاغلین در جهت کاهش هزینه تولید، بالا بردن ارزش اضافه و وابسته تر نمودن شاغلین به مؤسسه از نظر ایدئولوژیک و فکری است. به نحوی که سود و زیان مؤسسه را امری مربوط به خود بدانند و از صمیم قلب در جهت پیشرفت مؤسسه بکوشند. یکی از پیامدهای تغییر در سازمان دهی کار، عمیق تر شدن شکاف مابین پرسنل اصلی و پرسنل جانبی مؤسسات است. شاغلین در کشورهای پیشرفته بیش از پیش به دو دسته تقسیم می شوند. گروه اول، پرسنل اصلی، هسته مرکزی شاغلین مؤسسات را تشکیل می دهند. آن ها معمولاً به طور تمام وقت کار می کنند، قراردادهای کارشان به صورت دائمی یا بلند مدت است و کمابیش شغل شان تضمین شده است. از پرسنل اصلی انتظار می رود در کلاس های کارآموزی شرکت کنند و دائماً تخصص شان را افزایش دهند، پیشنهاداتی برای بهبود تولید بدهند و هرگاه لازم شد اضافه کاری کنند. گروه دوم "کارکنان جانبی" هستند که بنا به نیاز مؤسسات برای مدت خاصی و یا به طور پاره وقت استخدام می شوند. این ها دائماً در معرض خطر اخراج هستند. شرایط کار و دستمزدهای شان نیز بدتر از دسته اول می باشد. نسبت تعداد دسته دوم به دسته اول در حال افزایش است و این امر باعث می شود شرایط کار و سطح زندگی کل شاغلین پایین بیاید و امنیت شغلی شان کم تر شود.

تغییر در سازمان دهی کار و تولید، اتحادیه ها را در برابر مسایل جدیدی قرار می دهد: اولاً ساختار تشکیلاتی اتحادیه ها که به گونه سلسله مراتبی و تمرکز یافته است، با الگوی تیلوریستی و فوردیستی سازگاری بیشتری دارد. در آن الگو اتحادیه های اکثر کشورهای اروپایی می توانستند به طور سراسری قراردادهای تعرفه ای را با تشکل های کارفرمایان یک شاخه اقتصادی یا صنعتی ببندند، در حالی که امروزه شرایط کار و تولید به اندازه ای متنوع

شده است - و در آینده باز هم متنوع تر خواهد شد - که از اهمیت قراردادهای تعرفه فراکارخانه ای دائماً کاسته و بر نقش توافقات کارفرمایان و شاغلین در هر مؤسسه جداگانه افزوده می شود. ثانیاً افزایش تعداد پرسنل جانبی نسبت به پرسنل اصلی، اتحادیه ها را با مشکل متشکل کردن دسته اول مواجه می کند. طبیعی است که متشکل نمودن شاغلین پاره وقت یا قراردادی دشوارتر است. ثالثاً رایج شدن کار گروهی در بسیاری از مؤسسات بزرگ، سیستم نمایندگی جدیدی را به وجود می آورد که بر پایه مذاکره سخن گویان هر گروه با مدیران و مسئولان مربوطه قرار دارد. در این سیستم نقش و جای گاه اتحادیه ها کم تر می شود.



اتحادیه های اروپا ناگزیرند برای پاسخ گویی به مسایل دنیای متحول امروز، در پی یافتن الگوهای جدیدی برای ادامه فعالیت خویش باشند. افق سیاسی، روش های عملی و ساخت تشکیلاتی تاکتونی اتحادیه ها با دگرگونی های دهه های اخیر در رابطه کار و سرمایه سازگار نیست.

پیش تر به برخی از معضلات و موانع راه اتحادیه ها اشاره شد. در عین حال نباید فراموش نمود که تحولات دنیای امروز زمینه ها و امکانات نوینی را نیز برای پیش روی جنبش کارگری فراهم می آورند. با جهانی تر شدن سرمایه، مسئله همبستگی بین المللی کارگران به یک نیاز و ضرورت روز و بلاواسطه تبدیل می شود. شعار "کارگران سراسر جهان متحد شوید" دیگر نه یک شعار مربوط به آینده دور که به یک نیاز مبرم برای پیش برد مبارزات روزمره و جاری مبدل می گردد. پیشرفت سیستم های مخابراتی و اطلاعاتی امکانات مثبتی را برای شکل دادن به یک جنبش نیرومند ضد سرمایه داری فراهم می آورد. هم اکنون در فرانسه شبکه کامپیوتر وسیله مؤثری در سازمان دهی آکسیون های کارگری و دانشجویی به حساب می آید. حتی در مبارزات دانشجویان ایران در سال گذشته گوشه ای از ظرفیت عظیم شبکه های کامپیوتری را در پخش سریع و گسترده اخبار به سراسر جهان مشاهده کردیم. مهم تر از آن، تکنولوژی پیشرفته و رشد جهش وار نیروهای مولده زمینه عینی و اقتصادی مساعدتری را برای بنای جامعه ای آزاد و برابر فراهم آورده است (به عنوان مثال رجوع شود به اندی پولاک، بهار ۱۹۹۹).

با این وجود تمام این ها هنوز تنها امکانات بالقوه ای هستند. به فعل درآوردن آن ها نیاز به

- زندگی زنان کارگر، جنس دوم، شماره ۲، خرداد ۱۳۷۸، صفحات ۸۵-۷۷.
- Barber, Benjamin R.: Coca Cola und Heiliger Krieg - Wie Kapitalismus und Fundamentalismus Demokratie und Freiheit abschaffen, Bern / München / Wien 1996
- Bergmann, Joachim: Rationalisierungsdynamik und Betriebsgemeinschaft: Die Rolle der japanischen Betriebsgewerkschaften, München / Mering 1990
- Deutschmann, Christoph: Sind dezentralisierte Formen der Interessenvertretung überlegen? Zur Lage der japanischen Gewerkschaften, in: W. Müller-Jentsch (Hg.): Zukunft der Gewerkschaften - Ein internationaler Vergleich, Frankfurt / New York 1988
- Durand, M.: Die Weltbank - eine riesige Geldeintreibungsagentur, in: Inprekorr, Sep. 1994
- EGI (Europäisches Gewerkschaftsinstitut): Die Gewerkschaftsbewegung in Großbritannien, Brüssel 1986
- Hirsch, Joachim: Der nationale Wettbewerbsstaat. Staat, Demokratie und Politik im globalen Kapitalismus, 2. Auflage: Berlin / Amsterdam 1996
- Institut zur Forschung der europäischen Arbeiterbewegung (Hg.): Konflikt und Kooperation - Strategien europäischer Gewerkschaften im 20. Jahrhundert, 1. Auflage Juni 1988
- Müller-Jentsch, Walther: Soziologie der industriellen Beziehungen- Eine Einführung, 2. erweiterte Auflage: Frankfurt / New York 1997
- Müller-Jentsch, Walther: Zukunft der Gewerkschaften- Ein internationaler Vergleich, Frankfurt / New York 1988

هم‌یاری انسان‌هایی دارد که برای جهانی بهتر - عاری از استثمار و ستم - مبارزه می‌کنند.
مه ۲۰۰۰

منابع

- بولاک، اندی: تکنولوژی اطلاعاتی و خودمدیریتی سوسیالیستی، برگردان ح. آزاد، کتاب پژوهش کارگری، شماره ۳، بهار ۱۹۹۹، صفحات ۱۷۰-۱۴۹.
- جهانی شدن و جنبش سندیکایی، ترجمه و تکثیر از کمیسیون ارتباطات سندیکایی ایران، ۱۳۷۷
- سعیدی، ناصر: اشکال مدیریت سرمایه‌داری و سازمان‌دهی کار در سوسیالیسم، کتاب پژوهش کارگری، شماره ۳، بهار ۱۹۹۹، صفحات ۸۵-۳۰.
- سعیدی، ناصر: تاریخچه‌ای از مبارزات و بحث‌های پیرامون کنترل و مدیریت کارگری، کتاب پژوهش کارگری شماره ۱، تابستان ۱۹۹۸، صفحات ۱۵۰-۸۹
- صفوی، بیژن: قلم‌روی جدید گات و تحولات بین‌المللی تولید در قالب تئوری توکلاسیک، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، بهمن و اسفند ۱۳۷۴.
- علمداری، کاظم: شرایط نوین، نگرشی نو می‌طلبد!، جنس دوم، شماره ۴، دی ماه ۱۳۷۸، صفحات ۱۱۸-۱۰۷.
- محمودی، جلیل: اتحادیه‌ها و موانع و محدودیت‌های قانونی اعتصاب در آلمان، انتشارات انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی، ژوئیه ۱۹۹۲.
- محمودی، جلیل: اندیشه‌های کار از سرمایه در جنبش کارگری، کتاب پژوهش کارگری، شماره ۲، پاییز ۱۹۹۸، صفحات ۱۳۸-۸۵
- مهتدی، عبدالله: تشکیل‌های کارگری: لزوم یک نگرش و یک سیاست جدید، افق سوسیالیسم، شماره ۳، صفحات ۵۴-۱۳.
- مهین، خدیجه و صالحی، شهلا: "شیون سالاری" و "شرح مصائب" راه حل بهبود

- Olney, Shauna L.: Unions in a changing World: Problems and Prospects in selected industrialized countries, Industrial Labour Office, Geneva 1996
- Riexinger, B.: Für einen Perspektivenwechsel gewerkschaftlicher Politik, in: Redaktion Sozialismus und Redaktion express (Hg.): Perspektiven der Gewerkschaftslinken: Diskussionen, Positionen, Materialien, Hamburg 1999
- Scheer, Hermann: Zurück zur Politik - Die archimedische Wende gegen den Zerfall der Demokratie, München 1995
- Schneider, Michael: Globalisierung - Mythos und Wirklichkeit, in: Gewerkschaftliche Monatshefte, 3 / 1997
- Supek, Rudi: Arbeiterselbstverwaltung und Sozialistische Demokratie, Hannover 1978
- Wilke, Ulrich: Die Betriebsloyalität der japanischen Gewerkschaften - Garantie für Wirtschaftsfriedlichkeit?, Hannover 1992
- Wirz, J. Paul: Der revolutionäre Syndikalismus in Frankreich, herausgegeben von M. Saitzew, Zürich 1931

برگی از تاریخ جنبش کارگری ایران

معرفی نشریه "خبرکارگر"

"کتاب پژوهش کارگری" می‌کوشد به فراخور امکانات، بخشی از صفحات خود را به معرفی ابتکارات مستقل کارگران و هم‌چنین اسناد مربوط به تاریخ جنبش کارگری ایران اختصاص دهد. در همین راستا در شماره اول منتخبی از اخبار درج شده در مطبوعات ایران را در باره مبارزات کارگران در سال‌های ۵۸ - ۱۳۵۷ چاپ نمودیم.

در این شماره نیز به معرفی نشریه "خبرکارگر" که در سال‌های ۵۹ - ۱۳۵۸ در ایران چاپ می‌شد، می‌پردازیم. "خبرکارگر" ماهنامه‌ای خبری - سیاسی بود که اساساً توسط عده‌ای از کارگران صنایع تهران نگاشته، چاپ و در کارخانه‌های تهران و برخی از شهرهای دیگر توزیع می‌شد. "خبرکارگر" گرایش قوی سوسیالیستی داشت و به افشای سیاست‌های ضد کارگری جمهوری اسلامی می‌پرداخت. ایده انتشار این نشریه، چگونگی تهیه اخبار و گزارشات برای آن، از خود کارگران بود. امکانات فنی و مالی آن را خود کارگران تهیه می‌کردند.

برای آشنایی بیشتر با این نشریه، گفتگویی داشتیم با یکی از دست‌اندرکاران و مسئولین "خبرکارگر" که در زیر از نظر تان می‌گذرد. پس از آن گفتگو، گزارشی از "خبرکارگر" شماره ۸، فروردین ۱۳۵۹، با عنوان "نظر کارگران - نظر عاملان رژیم" را به چاپ می‌رسانیم. در این سند تاریخی بخشی از بحث‌های کارگران در چند اجتماع کارگری آن دوره، منعکس شده است. مطالعه این سند ما را به دنیای پرجوش و خروش کارگران در دوره پس از قیام بهمن ۱۳۵۷ می‌برد.

طریق امکانات محدود خودمان و بدون کمک سازمان‌ها و جریانات، وسایل تهیه و چاپ نشریه را فراهم کنیم. از آن‌جا که شغل اصلی‌ام در چاپ‌خانه بود، با رفقای بسیار عزیزی که سالیان سال در کنارشان آموزش دیده‌ام و کارهای مشترکی را مستقل از سازمان‌ها با آن‌ها به پیش می‌بردم، ارتباط داشتم. آن‌ها ما را یاری دادند و کار حروف چینی و صفحه بندی را به عهده گرفتند. چاپ نشریه هم در یکی از چاپ‌خانه‌های کوچکی آشنا صورت می‌گرفت. آرم "خبر کارگر" را هم یک گرافیست ایرانی - یکی از دوستان رفیق تنظیم کننده مطالب - تهیه کرده بود.

در آن روزگار کارگران از نظر ما مشت‌شان پر، فریادشان رسا ولی پشت‌شان خالی بود. بدین معنی که از نداشتن یک تشکل مستقل و هم چنین از یک سازمان رزمنده و آگاه به مسایل کارگری و کمونیستی رنج می‌بردند. در بالای صفحه اول این توضیحات را به طور شفاف ملاحظه می‌کنید.

ما با شوق، شور و تفاهم با هم‌یاری عده زیادی کارها را انجام می‌دادیم. به عنوان مثال شماره اول در عرض یک روز حروف چینی شد. سپس فردای آن روز مطالب در جمع تصحیح شد و بعد از آن برای وارد کردن تصحیحات دوباره به حروف چینی سپرده شد، در اسرع وقت به چاپ رسید و فوراً برای توزیع به دست رفقا سپرده شد. تمام سعی ما بر این بود که در کوتاه‌ترین مدت این کارها به خصوص با ملاحظه مسایل امنیتی انجام شود. پس از آن هم "خبر کارگر" به همین ترتیب تهیه می‌شد.

جمع شما چه هدفی را از انتشار "خبر کارگر" دنبال می‌کرد؟

- همه ما آرزو داشتیم و تلاش می‌کردیم کارگران و تمامی زحمت‌کشان در همه جا از هر نوع بهره‌کشی انسان از انسان‌هایی یابند. ما معتقد به مبارزه برای ایجاد صف مستقل و حرکت مستقل کارگران بودیم. به همین جهت در گوشه سمت چپ نشریه شعار "کارگران جهان متحد شوید" را داشتیم. برای گوشه سمت راست هم سه خط زیر از سرود انترناسیونال را انتخاب کرده بودیم:

با دست خود گیریم آزادی
در پیکارهای بی‌امان
تا ظلم را از عالم برویم
نعمت خود آریم به دست

دمیم آتش را و بکویم تا وقتی که آهن گرم است

اما هدف از انتشار نشریه همان‌طور که در شماره ۵ آن در قسمت "سخنی درباره خبر کارگر" آمده است این بود که: در حد توان خود از مبارزات پراکنده کارگران جمع‌بندی کنیم و جهت تکاملی این مبارزات را پیدا کنیم تا ما کارگران به کمک آن مبارزات خود را مستحکم‌تر و با درک درست‌تر به پیش ببریم. "خبر کارگر" ارائه دهنده یک نوع برخورد خاص به مبارزات کارگران بود.

"خبر کارگر" همان‌طور که از اسمش پیداست در درجه اول نشریه‌ای خبری بود و تلاش می‌کرد اخبار کارگری را تحلیل کند و جمع‌بندی مفیدی از مبارزات کارگران ارائه دهد. این نشریه از همان ابتدا به افشای عمل‌کردهای ضد کارگری جمهوری اسلامی می‌پرداخت.

چند شماره "خبر کارگر" چاپ شد، تیراژ آن چقدر بود و نحوه توزیع نشریه چگونه بود؟

- در مجموع ۹ شماره به صورت ماهانه با تیراژ بین ۵ تا ۱۰ هزار نسخه منتشر شد. بیشترین تعداد در کارخانه‌های مربوط به شرکت نفت، ماشین‌سازی، چیت‌سازی و چاپ‌خانه‌ها توزیع می‌شد. هم‌چنین از طریق دوستان کارگر به شهرهایی مثل آبادان، اصفهان، تبریز، شیراز، مشهد، رشت، ساری و... فرستاده می‌شد. خوانندگان اکثراً کارگران آشنا با مبارزات کارگری بودند. "خبر کارگر" در کیوسک‌ها و در سطح شهر به فروش نمی‌رسید بلکه مستقیماً در محیط‌های کار توزیع می‌شد. ما شنیده بودیم که خبرهایی از آن بازتکثیر و در بین کارگران پخش می‌شود. در یک مورد هم دیدیم که خبری از نشریه - با همان تیتر و محتوی - روی کاغذ دیگری چاپ شده بود.

روش‌ها و موازین کار "خبر کارگر" چه بودند؟ چه نوع رابطه‌ای با خوانندگان برقرار می‌کرد؟

- همان‌طور که قبلاً اشاره شد، هر یک از ما با طیفی از کارگران ارتباط داشت و اخبار از طریق این ارتباطات به ما می‌رسید. ما در باره این که اخبار کامل و منطبق با واقعیت منعکس شود، حساسیت زیادی داشتیم. بعضی وقت‌ها بارها بر روی اخبار بحث می‌کردیم و می‌کوشیدیم کم‌بودها و اشکالات را برطرف کنیم. بدین منظور پیش می‌آمد که برای بیرون

آوردن یک شماره چند جلسه می‌گذاشتیم.

هریک از ما می‌کوشید کارگرانی را که با آن‌ها ارتباط داشت در جهت رساندن اخبار و بحث در باره مسایل کارگری فعال کند. برای مثال اگر کارگری خبری را می‌نوشت و به من می‌داد، من در مورد نوشته او و احیاناً اشکالاتی که داشت با او بحث می‌کردم. او اگر نکات ذکر شده را قبول داشت، نوشته‌اش را تصحیح و گزارش کامل‌تری می‌آورد. سپس متن کامل شده به جمع آورده می‌شد و در باره‌اش بحث می‌کردیم. اگر خبر کامل تشخیص داده می‌شد که مسئله حل بود، اما اگر هنوز ایراداتی به آن وارد بود دوباره از آن رفیق کارگر خواسته می‌شد که اطلاعات بیشتری به دست بیاورد تا خبر تکمیل شود. اگر هم تصحیحاتی را در خبر لازم می‌دانستیم، قبل از چاپ در نشریه به اطلاع فرد گزارش دهنده می‌رساندیم. من موردی به یاد ندارم که به نحوه درج خبری اعتراض شده باشد.

گاهی دو یا سه گزارش از کانال‌های مختلف در باره مسئله واحدی دریافت می‌شد. در این صورت ما همه این گزارشات را به دقت مطالعه و با یکدیگر مقایسه می‌کردیم. اگر اختلافاتی در گزارش‌ها وجود داشت این مسئله با تمامی افراد در میان گذاشته می‌شد و از آن‌ها می‌خواستیم بیشتر در این مورد تحقیق کنند.

تمام تلاش ما این بود که هیچ تحریفی در خبرها صورت نگیرد و مسئله به همان شکلی که بوده - نه کم‌تر نه بیشتر - منعکس شود. در عین حال به خوبی آگاه بودیم که شیوه نگرش خاصی به اخبار داریم و تحلیل و جمع‌بندی خودمان را هم ارائه می‌دادیم. برای مثال قطعه‌ای از "خبرکارگر" شماره ۵، صفحه اول را نقل می‌کنم:

«برای "خبرکارگر" نقل هر خبر خود ارائه تحلیل و جمع‌بندی آن هم هست. اتفاقات، حرکات، واکنش‌ها و گفته‌ها بر روی هم یک خبر را می‌سازند و روی هم رفته حلقه‌های اصلی فهم خبر را تشکیل می‌دهند، به زبان دیگر نقل هر خبر به خام‌ترین نوع آن هم گویای فهم نقل‌کننده و به نوعی تفسیر و تحلیل آن خبر نیز می‌باشد.

وقایع چنان که فهمیده شده‌اند بازگو می‌شوند مثلاً کافی است یک خبر واحد را از دو، سه یا چند منبع مطلع بپرسید و یا در چند نشریه بخوانید. خواهیم دید که هر کدام بر "مسایل خاص" در آن تکیه می‌کنند و بدین طریق خبر را به نوعی خاص (براساس پایگاه طبقاتی خود) فهمیده‌اند و ناچاراً با این فهم "راه خاص عملی" خود را هم ارائه می‌کنند.»

قاعده دیگری که ما می‌کوشیدیم در فعالیت‌مان رعایت کنیم، این بود که خوانندگان و

طیفی را که با آنان ارتباط داشتیم تشویق می‌کردیم، نشریه را از آن خود بدانند. اگر اشتباه و یا انحرافی در آن نشریه می‌بینند، از آن انتقاد کنند و نگذارند نشریه به بی‌راهه برود. به عنوان مثال ما در تمام شماره‌های "خبرکارگر" قطعه‌ای را با عنوان "غلط را بگوییم" چاپ می‌کردیم که در هیچ یک از نشریات آن زمان چنین کاری سابقه نداشت. متن قطعه‌ای که به چاپ می‌رساندیم به شرح زیر است: «کارگران! نگذارید در نشریه‌ای که برای شما منتشر می‌شود خبر دروغ و یا اشتباه وجود داشته باشد. کارگران! هر بخورد، هر تحلیل و هر سمت‌گیری نشریه را با مبارزات خود محک بزنید، اشتباهات و کجی‌ها را بگویید. نگذارید سمت‌گیری‌ها و تحلیل‌های غلط مبارزات کارگران را به انحراف بکشاند. آن‌ها را در میان خود کارگران افشا کنید و اگر امکان داشتید برای "خبرکارگر" روشن کنید که چرا فلان تحلیل یا سمت‌گیری غلط است.»

ما روی کلمه به کلمه قطعه بالا در جمع‌مان بحث کرده بودیم و واقعاً به آن معتقد بودیم. ما اعتقاد داشتیم که نوشته‌های مان هنوز پخته نیست و باید اشتباهات مان تذکر داده شود. به کارگران می‌گفتیم این نشریه مال خود شماست و نگذارید سمت‌گیری‌های غلطی داشته باشد. قاعده دیگری که در جمع ما رعایت می‌شد، توجه به مسایل امنیتی بود. به عنوان مثال هیچ‌کدام از ما ۵ نفر - با آن که به یکدیگر اعتماد داشتیم - از روابط هم دیگر خبر نداشتیم. در مورد حروف چینی و چاپ هم ترتیبی داده بودیم که "خبرکارگر" در چاپ‌خانه نماند و همان روز خارج شود. هم‌چنین برای احتیاط بیشتر آرم و اسم نشریه، سرصفحه و عنوان‌های مطالب را در آخرین ساعات چاپ به آن اضافه می‌کردیم. تا قبل از آن مطالب تنها به صورت یک تعداد خبر به نظر می‌آمد و نه یک نشریه کارگری معین.

امکانات مالی، فنی و پخش نشریه چه بود، چگونه توانستید بدون کمک‌های جریانات سیاسی و به طور مستقل نشریه را اداره کنید؟

- در مجموع می‌شد هزینه‌های تهیه و چاپ را به چهار قسمت تقسیم کرد. اول حروف چینی که خرجی نداشت، چون رفقایی که مسئول آن بودند با علاقه هم‌کاری می‌کردند و پولی نمی‌خواستند. دوم فیلم و زینک نشریه که چون آشنایان این امکانات را در اختیارمان می‌گذاشتند، از ما پول کمی می‌گرفتند و یا گاهی اصلاً پول نمی‌گرفتند. سوم هزینه چاپ بود که باز هم به همان ترتیب خیلی کم برای ما تمام می‌شد. چهارم مسئله تهیه کاغذ بود که یا از

طریق آشنایان و یا برخی روزنامه‌هایی که در آن زمان منتشر می‌شدند، آن را به دست می‌آوردیم.

بدین ترتیب هزینه نشریه خیلی کم بود و ما نیاز به امکانات فوق‌العاده‌ای نداشتیم. خرج نشریه را هم از طریق فروش آن تأمین می‌کردیم. به این شکل که هزینه‌های هر شماره را برآورد می‌کردیم و با توجه به تیراژ آن، قیمت هر شماره را تعیین می‌کردیم. معمولاً هم برای احتیاط یک یا دو قران قیمت را بیش از هزینه‌های برآورد شده تعیین می‌کردیم. قیمت هر نسخه بسته به شماره‌های مختلف بین ۱۰ تا ۲۰ ریال بود.

توزیع نشریه هم از طریق طیف کارگرانی که هر یک از ما با آن‌ها در ارتباط بودیم، صورت می‌گرفت. هر کدام از ما مشخص می‌کردیم که چه تعداد نشریه را از طریق روابط خود می‌توانیم پخش کنیم و معمولاً پول آن تعداد نشریه را همان موقع و یا بعداً می‌پرداختیم. سپس هر فردی مسئول پخش سهم خود می‌شد. اگر هم کسی نشریاتی را نمی‌توانست به فروش برساند و نسخه‌هایی از نشریه را برمی‌گرداند، پولی بابت آن‌ها به وی پس داده نمی‌شد. بدین ترتیب هر کس می‌کوشید فقط همان تعداد نشریه را که قادر به پخش آن بود، بگیرد.

گفتید که در مجموع ۹ شماره از "خبرکارگر" منتشر شد. چرا پس از آن انتشار نشریه متوقف گردید؟

- عمده‌ترین مسئله، وسیع شدن ارتباطات نشریه بود. عده‌ای از کسانی که خبرها را به نشریه می‌رساندند، می‌خواستند شخصاً در جلسات ما شرکت کنند و در همه کارها مستقیماً دخالت داشته باشند. جمعی از آن‌ها توقع داشتند نشریه به یک ابزار سازماندهی تبدیل شود. و به امر وحدت تشکیلاتی کارگران یاری رساند. شرایط جامعه نیز این موضوع را می‌طلبید. حتی پیشنهاد شد که در مناطق مختلف کشور - از جمله آبادان، گیلان، مازندران، آذربایجان و... - نشریه "خبرکارگر" منتشر بشود. اما توانایی جمع کوچک ما محدود بود. ما قادر نبودیم مناطق دیگر کشور را سازمان دهیم و "خبرکارگر" را به یک ارگان سراسری تبدیل کنیم. به علاوه از نظر کارهای اجرایی هم همان ۵ نفر کافی بودند و اضافه شدن تعداد دیگری به ما باعث نمی‌شد که کارها سریع‌تر و بهتر پیش برود. این مسئله از نظر امنیتی هم خطرناک بود. این انتظارات و پیشنهاداتی که مطرح شد، بحث‌های زیادی را در بین ما به وجود آورد. در چندین جلسه درباره آینده "خبرکارگر" گفتگو کردیم. تعدادی از ما - از جمله من - معتقد

بودیم که "خبرکارگر" دارای این ظرفیت نیست که در خدمت ایجاد یک تشکیلات درآید و در چنین حالتی از راه خود منحرف می‌شود و احتمالاً عده زیادی دستگیر خواهند شد و جان‌شان به خطر خواهد افتاد.

ما از ابتدا قرار گذاشته بودیم که حتی اگر یک نفر از جمع ما خارج شود و یا با ادامه انتشار نشریه موافق نباشد، چاپ آن متوقف شود. به همین جهت چون در باره آینده "خبرکارگر" به توافق نرسیدیم، پس از بحث‌های بسیار در اواسط سال ۱۳۵۹ کار انتشار نشریه متوقف گردید. البته تمام گفتگوها و نقطه‌نظرات مان را در بین رفقای نزدیک "خبرکارگر" مطرح کردیم و آن‌ها از تمام کم و کیف موضوع با خبر بودند. همه ما در محیطی صمیمانه و دوستانه همکاری مان را به پایان رساندیم.

در مجموع من علت اساسی توقف نشریه را در این می‌بینم که ما به شکل محفلی فعالیت مان را شروع کردیم و چشم‌اندازی برای آینده کارمان نداشتیم. به همین دلیل هنگامی که دامنه کار و فعالیت مان وسیع شد، نتوانستیم با امکانات محدودمان به نیازهای جدید آن پاسخ مناسب بدهیم.

با همه این احوال فعالیت "خبرکارگر" را در مجموع مثبت ارزیابی می‌کنم و انتشار آن را یکی از دوران‌های بسیار خوب زندگی و فعالیت سیاسی‌ام می‌دانم و با سرافرازی از همکاری بارفقای "خبرکارگر" یاد می‌کنم. به خصوص آن که این نشریه توانست بخشی از اخبار مربوط به دوره مهمی از تاریخ جنبش کارگری ایران را ثبت کند.

طبیعتاً این برداشت، تعبیر و تفسیر من است. رفقای دیگر دست‌اندرکار ممکن است تعبیر و تفسیرهای دیگری داشته باشند. من به سهم خودم خیلی خوشحال خواهم شد اگر آن‌ها هم نظرات‌شان را مطرح کنند تا تصویری همه جانبه از فعالیت این نشریه ارائه شود.

کارگر- با توجه به دامنه دید خود به سخنرانی پرداخته و نظرات خود را ارائه کردند و هریک نشان دادند که با توجه به وضع‌شان چه انتظاراتی از حاکمان جدید دارند، چه اهمیتی برای کارگران قائل هستند و چه آینده‌ای برای کارگران در نظر دارند.

تهران- کانون شوراهای شرق تهران جلسات ۳۰ بهمن و ۷ اسفند

درجلسه فوق‌العاده کانون شوراهای شرق تهران که برای بررسی مسئله شورا تشکیل شده بود ابتدا کارگری از کارخانه ایران والوانو (شیرفلکه سازی با ۲۰۰ کارگر) صحبت کرد. او گفت: "با آوردن یک مثال مشخص از کارخانه خودمان نظر خود را در باره شورا می‌گویم. در کارخانه ما بعد از کش و قوس‌های زیاد در هفته گذشته یک شورا بنا گذاشته شد، ولی از ۹ نفر اعضای هیئت اجراییه فقط یک نفر کارگر است، دو نفر کارمند و ۶ نفر بقیه از سرپرست‌ها هستند. مسئله این جاست که خواست کارفرما تنها در تعیین افراد در شورا نبوده است، بلکه کارفرما منافعی هم در عمل‌کرد شورا دارد. این عمل‌کرد چیزی است که حتی اگر به وسیله یک شورای کارگری اجرا شود غلط است و آن کنترل تولید کارخانه به وسیله شورا است. تجربه نشان داده که هر جا شورا تمام و یا مقداری از مدیریت و کنترل را به عهده گیرد در مقابل کارگران قرار خواهد گرفت و حالا می‌گویم چطور: یکی از سرپرستان عضو شورای کارخانه والوانو، امروز به یکی از کارگران می‌گفت: "ما که همه سرنوشت خود را به دست داریم و همه چیز مال ماست دیگر چرا باید از مرخصی عید و یا سود ویژه و غیره حرف بزنیم؟ مرخصی برای کسانی که خودشان همه چیز کارخانه را می‌گردانند معنی ندارد." می‌بینید که چطور کارفرما به این وسیله خواست‌های طبیعی کارگران را سرکوب می‌کند؟

او اعضای شورا را در پست‌های مهمی مثل حساب‌داری و انبارداری گماشته است و آن‌ها در این پست‌ها مدیریت را خودشان به عهده دارند. و کارگران تحت مدیریت آن‌ها کار می‌کنند. این‌ها از یک طرف مجبورند به دنبال مواد خام و مشتری و بازار و غیره باشند و از طرف دیگر در محل به عنوان چماق کارفرما بالای سر کارگران باشند. این طوری شورا باید کارخانه را بچرخاند و کارفرما بدون این‌که به کسی پولی بابت مدیریت بپردازد، با گفتن این‌که "می‌خواهم همه چیز را به دست خودتان بدهم" از آن‌ها به عنوان مدیر استفاده می‌کند. کارفرما مثلاً از آن‌ها خواسته است که دفترچه بیمه گرفتن برای کارگران را به عهده بگیرند. حال اگر حتی آن‌ها آدم‌های خوبی هم بودند و به دنبال این کار می‌رفتند، وقت رسیدگی به خواست

نظر کارگران - نظر عاملان رژیم

(در باره شوراهای کارگری)

متن زیر از "خبرکارگر" شماره ۸، فروردین ۱۳۵۹، بازنویسی شده است.

کارگران ایران برای متشکل شدن گام‌های سریع‌تری برمی‌دارند و امروزه شاهد ایجاد تشکلات مختلفی هستیم که کارگران و تشکیلات کارگری چندین واحد تولیدی را در بر می‌گیرد.

کارگران برای پیشبرد منافع صنفی و صنفی - سیاسی خود به چه نوع تشکیلاتی نیاز دارند؟ برای ایجاد چنین تشکیلاتی از چه راه‌هایی باید اقدام کنند؟ حدود، وظایف و دایره عمل این تشکیلات چه باید باشد؟ و چه آینده‌ای برای آن می‌توان پیش‌بینی کرد؟ کارگران از هر فرصت سود می‌جویند و نظرات خود را ارائه می‌کنند، تشکل‌های کارگری به بررسی این مسایل می‌پردازند. دارودسته‌های مختلف رژیم نیز با تکیه به قدرت حکومتی سعی در تحمیل تشکیلات مورد نظر خود به کارگران دارند تا از این طریق منافع خود را منافع کارگران نشان دهند.

در زیر قسمت‌هایی از سخنان کارگران که طی دو جلسه در باره شورا، سندیکا و اهمیت و نقش هر یک در "کانون شوراهای شرق تهران" ایراد شده به علاوه قسمت‌هایی از سخنان کارگران و مسئولین امر که در سه سمینار دولتی ایراد شده آورده می‌شود. این سه سمینار برای بررسی مسئله شوراهای و مشکلات کارگران از طرف مقامات حکومت و انجمن‌های اسلامی که در رابطه با حکومت قرار دارند برگزار شد.

در هر یک از جلسات هر یک از افراد شرکت‌کننده - اعم از کارگر، غیر کارگر یا ضد

کارگران را نداشتند. و یا مثلاً کارخانه "بافکار" که عضو اصلی شورا عرب شناخته شده است، قسمت مهمی از مدیریت را به عهده گرفته بود، با این دخالت در مدیریت، شورا نه تنها شخص سازش کاری مثل عرب را به مجلس خبرگان فرستاد (که الان نمی‌خواهم در موردش حرف بزنم) بلکه ۱۰ کارگر را هم بیرون کرد. این‌ها اعمال ضد کارگری هستند که چه آگاهانه، چه ناآگاهانه، عمل کرد این شوراهاست. درستش اینست که آن شوراهایی که نظارت و کنترل کارخانه را به عهده گرفته‌اند، به دفاتر و خرید مواد خام و فروش نظارت کنند، سندیکا این کارها را نمی‌توانست انجام دهد، شکل تصمیم‌گیری شورا در این موقعیت غلط است.

کارگری از لعاب شیمی گفت: "من با این نظر مخالفم، زیرا ما انقلاب کردیم که قدرت خودمان را اجرا کنیم چرا باید بترسیم؟ ما می‌توانیم کلیه امور را به عهده بگیریم، ما مثل سنگ بنای کارخانه هستیم، پس چرا نباید کنترل همه چیز را به عهده بگیریم؟ آقای خامنه‌ای که کارگران با او مخالفت کرده‌اند در طوق جمعه خود گفته است که در آن زمان (زمان پیغمبر) شورا وجود نداشته، پس آقای خامنه‌ای می‌گوید که قرآن تازه نوشته شده؟ و پیغمبر هم همین چند ماه قبل این حرف‌ها را زده است؟"

کارگری از روغن نباتی ناب: "ما در یک کارخانه و با یک کارخانه طرف نیستیم، بلکه با یک نظام و یک اجتماع سروکار داریم که مشتری‌ها و فروشندگان موادش همه سرمایه‌دار هستند. اگر اداره کارخانه را به عهده بگیریم، آیا همین‌ها نیستند که ما باید با آن‌ها سروکار داشته باشیم؟ اگر همه کارخانه‌ها شورایی با این ماهیت که شما می‌گویید داشته باشند حرف شما درست است. ولی شوراهای موجود شورا نیستند و در واقع سندیکا هستند. ما مثلاً مجبوریم بخاری از شرکت علاءالدین بخریم، کارخانه علاءالدین به وسیله سرمایه‌دار اداره می‌شود و شورای آن کارخانه هم مثل شورای ما نیست."

کارگر لعاب شیمی ادامه داد: "اگر تمام کارخانه‌ها و علاءالدین هم شورای مشابه داشتند، همه چیز درست می‌شد، مسئله این است که ما همه یک‌طور عمل نمی‌کنیم. ما نباید از این که حتی دو کشته بدهیم بترسیم، تا حال هفتاد هزار کشته داده‌ایم."

یک کارگر قدیمی می‌گوید: "ما نه تنها دو نفر بلکه هفتاد هزار کشته در سال گذشته دادیم. از سال ۳۲ تا حال ۲۰۰ هزار کشته داده‌ایم و صد البته که باید کنترل همه چیز را به دست بگیریم، با تجربه‌ای که از کشورهای دیگر داریم، هدف از تشکیل شورا در کارخانه و شهر و روستا، همان اداره همه چیز به وسیله شوراهاست و خاتمه دادن به استعمار فرد از فرد، ولی تا

زمانی که سرمایه‌داری وجود دارد، به آن صورت نخواهد بود. ما هم عقب نمی‌نشینیم و ادامه می‌دهیم تا به آن صورت درآید. ما هر چه پول می‌گیریم سرمایه‌گذاری می‌کنیم برای نیروی کار آینده مملکت یعنی تربیت فرزندان مان. ما باید بفهمیم که این رژیم سرمایه‌داریست و در این صورت این رژیم همان رژیم مورد نیاز شوراهای نیست."

کارگری از فیلیس می‌گوید: "کارفرما در کارخانه می‌گفت که اگر شورا درست شود، در کارخانه را می‌بندیم، راست هم می‌گفت چون او می‌دید که کارگران در شوراهای کارخانه‌های دیگر چه می‌کنند. ما ایستادگی کردیم و کارخانه را باز نگاه داشتیم حالا اگر ما آن قدر نیرو داریم که در کارخانه را باز کنیم، پس آن قدر هم قدرت داریم که همه چیز را کنترل کنیم. وقتی که ما وارد گود شدیم تا به آخر پیش می‌رویم، مثلاً در کارخانه توکلی تبریز کارفرما نخواست ماده اولیه بخرد. کارگران خودشان این کار را کردند، سرمایه‌داران از طریق قانون و کمیته امام و پاسداران و بنیاد مسکن و غیره جلوی رشد ما را می‌خواهند بگیرند. فراموش نکنیم که وقتی از بنیاد مسکن به این جا آمدند که این محل را از ما بگیرند، همین شورای کارگری کارخانه صنایع چوب بود که ایستاد و گفت که "ما هم می‌توانیم چوب‌ها را بسازیم و به این جا بیاوریم و خدمت‌تان برسیم." با توجه به این که حق را در سینی نمی‌گذارند و تعارف نمی‌کنند و آن را باید با تکیه بر نیرویی که در پشت سر داریم بگیریم.

شورا یا کنترل تولید را اگر ما نتوانستیم هم اکنون به وجود آوریم لااقل آن را باید هدف قرار دهیم و پیش رویم تا به دست آوریم، مثل جریان انقلاب بر علیه رژیم پهلوی. ما با این کار دست سرمایه‌داران، دولت و تاجرین و اصناف را که همه طرف سرمایه‌داران هستند، دانه، دانه رو می‌کنیم ولی این در صورتی است که هدف ما مشخصاً شورای مورد علاقه‌مان باشد."

کارگر ایران والوانو گفت: "هدف همان است که سایر دوستان گفتند، ولی باید دید واقعیت، آن چه که الان خارج از این اتاق هست چیست؟ ۳۰ درصد الی ۴۰ درصد سرمایه‌داران هنوز در ایران هستند و می‌توانند بازار را تحریم کنند. جلوی مواد اولیه را بگیرند و مثل یک حلقه زنجیر عمل کنند و جلوی فروش را هم بگیرند. من حرفی در این جا ندارم که هدف باید همان باشد که شما می‌گویید، ولی آیا ۵۰۰۰۰ کارگر آگاه در شرق تهران وجود دارد؟ ولی ما چه کار می‌توانیم بکنیم؟ الان شورایی که فقط یک نماینده کارگر دارد چطور باید کنترل تولید را به نفع کارگران تمام کند؟ بحث بر سر این نیست که شورا نمی‌خواهد مدیریت را به دست گیرد و یا نمی‌تواند این کار را بکند بحث بر سر این است که سرمایه‌داران نمی‌گذارند. از این واضح تر چه

بگویم.

نماینده شورای کارخانه روغن نباتی ناب می‌گوید: "کارفرما از ما خواسته است که فردا با او در باره کنترل کارخانه صحبت کنیم، معلوم است که او هم یک چنین برنامه‌ای برای استفاده از شورا دارد."

در جلسه فوق‌العاده ۵۸/۱۲/۷ نماینده شورای کارخانه شیمی لعاب نظر خود را که در جلسه قبل هم گفته بود مبنی بر این که شورا و کنترل تولید و فروش و مواد اولیه و ... به وسیله کارگران می‌تواند انجام گیرد گفت:

"همان‌طور که اگر وارد گود کشتی شویم ده بار زمین می‌خوریم و بعد یاد می‌گیریم که چطور مبارزه کنیم و پیروز شویم، نباید از سختی‌ها بهراسیم. ما باید حداکثر را اول تعیین کنیم و مشکلاتی که سر راه مان می‌آیند را یکی یکی تجربه کنیم و پیش برویم، کارگر قادر است همه توانایی‌ها را در کار داشته باشد و باید کنترل کارها را به دست گیرد، شورا و مشورت یعنی این که عقل‌های خودمان را روی هم بگذاریم، ببینیم چه کار می‌توانیم در جهت منافع حداکثر خود انجام دهیم و مشکلات را حل کنیم."

رئیس جلسه گفت: "شورا را نمی‌توان فقط از یک جنبه بررسی کرد. شورا باید از نظر سیاسی هم بررسی شود. شورای کارگری باید با توجه به کلیه عواملی که در تصمیم‌گیریش مؤثر هستند بررسی شود. باید سیستم، وزارت کار و افکار مختلفی که در میان مردم است بررسی شود. زیرا دولت و افکار عمومی مردم در همه کارهای شوراهای مؤثرند. ما نمی‌توانیم الگویی که در اسلام آورده شده است در جامعه خودمان پیاده کنیم. ما باید جامعه خودمان را ببینیم مثلاً کارفرما با یک تلکس ماده اولیه می‌گیرد. اگر شورای کارخانه بخواهد این کار را بکند به او ماده اولیه نمی‌دهند و یا کارخانه جنرال موتورز را در نظر بگیرید. این کارخانه از یکی از کارخانه‌های اطراف این جا در بخاری می‌گیرد. بعد از آن که شورای کارگری کارخانه جنرال موتورز خواست از این کارخانه در بخاری بخرد، این کارخانه به آن‌ها نمی‌فروشد. اگر ما همه مسایل جامعه را در نظر نگیریم، شورا تنها در ذهن باقی خواهد ماند. کارفرماها همه با هم منافع مشترک دارند منافع آن‌ها با کارگران در تضاد متقابل است. مثلاً کارفرما برای نفع خود روغن تولید می‌کند ولی ما کارگران برای نیاز جامعه."

یکی از نمایندگان صنایع چوب می‌گوید: "اگر ما سرمایه‌دار و کارفرما را که قبول نداشته باشیم، کنترل و مدیریت را در دست نگیریم و در آن دخالت هم نکنیم، پس شورا وظیفه‌اش

چیست؟"

رئیس جلسه در پاسخ می‌گوید: "من نمی‌گویم که شورا نباید در کنترل و مدیریت دخالت نکند و بر همه چیز نظارت نکند. من می‌گویم که نباید کنترل همه چیز را در زمانی که سیستم در اختیار کارگران نیست در دست گیرد. تأمین زندگی کارگران و همه مسایل صنفی کارگران به عهده شورا است و این در زمانی است که قانون به دست وزارت کار است و نه کارگران، زیرا وقتی از کنترل کارخانه صحبت می‌شود مسئله حاکمیت عنوان می‌شود. وزارت کار هنوز از مالکیت "مشروع" حرف می‌زند. این هنوز روشن نکرده که مالکیت خصوصی است و یا عمومی، ولی ما با محاسبات خود می‌دانیم که منظور آن‌ها چیست. آن‌ها حرف از ملی کردن صنایع می‌زنند حال آن که صنایع فقط دولتی شده‌اند."

جلسه کانون با سخنرانی عده دیگر از کارگران که صحبت‌های رئیس جلسه را تأیید می‌کردند پایان یافت.

تهران - وزارت کار - هفته شوراها ۲۸ تا ۳۰ بهمن

در جلسات این سمینار حدود ۱۰۰۰ نفر از شوراهای کارخانجات ۲۵ شهر بزرگ شرکت داشتند از جمله شوراهای کارگران جنرال موتورز، کشتی سازی بوشهر، قند نیشابور، پشم شیشه شیراز، سازمان گسترش صنایع تبریز، یزدیاف، زامیاد، سیمان شمال، سیمان صوفیان، ناز اصفهان، ذوب آهن کرمان، کارکنان عملیات حفاری بوشهر، خبازان کرمان، کیان طایر، شورای اسلامی کارگران خراسان (۳۰ کارخانه)، شورای کارخانجات گیلان (۳۷ کارخانه)، سیمان تهران، سیمان نکا.

موضوع مورد بحث ارائه نظریات نمایندگان شوراهای در باره کار و هدف شوراهای و حدود وظایف شوراهای در رابطه با مدیریت بود.

ابتدا نعمت‌زاده وزیر کار صحبت کرد: "... کارگرها به ما می‌گویند چه فرقی کرده است که یک مدیر رفته و یک مدیر دیگر آمده است. ما نمی‌خواهیم نظام را از بین ببریم همان‌طوری که امام گفته ما با نظام سر جنگ نداریم، ما با آدم‌های نظام سر جنگ داریم که باید عوض شود نه نظام، نظام باید باشد. فرمانده واحد باید باشد، اطاعت زبردست از بالادست باید باشد، افرادی که نظام توحیدی را قبول ندارند نیابند سرکار."

وزیر، با نظام گذشته که دو باره حاکم شده سر جنگ ندارد بلکه عملاً با شورا و هر تشکل

کارگری به عنوان یک نظام نو سر جنگ دارد چرا که شوراها و تشکلات کارگران و دیگر زحمت‌کشان با اطاعت کورکورانه آن‌طور که وزیر کار می‌خواهد در تضاد است. یکی از کارگران در همین جلسه گفت: "در این مملکت هیچ مقام مسئولی شورا را قبول ندارد." وزیر کار می‌گوید: "همان‌طور که اسلام شورا را قبول دارد، اصل رهبری و مدیریت را هم قبول دارد." مشکل وزیر هم از همین جا شروع می‌شود. او و همه مسئولین که شورا و تشکیلات کارگران که واقعاً کارگری باشد را قبول ندارند در جستجوی راهی هستند که بتوانند این دورا با هم تطبیق دهند و در واقع در جستجوی این هستند که چگونه باید مدیریت دولتی و کارفرمایی را تحکیم کنند و در عین حال سر کارگران شیره بمانند که قدرت در دست شما است.

پس از وزیر کار نوبت به وزیر صنایع و معادن می‌رسد و می‌گوید: "کارگران باید کوشش کنند و بیشتر تولید کنند و کم‌تر بخواهند، بیشتر احساس مسئولیت کنند و کم‌کاری نکنند و بیش از حد خود نخواهند. کم‌کاری و اعتصاب در سطح کشور ایجاد گرانی می‌نماید. دست از راحت‌طلبی بردارید و صبر و تحمل کنیم، محصولات را به نحو احسن به بازار عرضه کنیم، هدف رفاه مادی فوری نیست معیار اخلاقی را به یاد داشته باشیم... و سرانجام شورا بایستی در کنار هیئت مدیره بر کارها نظارت کند نه دخالت...".

وزیر صنایع و معادن جمهوری اسلامی کارگران را متهم به کم‌کاری و راحت‌طلبی می‌کند و بعد هم گرانی اجناس و کالاها را که ناشی از بحران اقتصادی و سیاسی رژیم سابق و رژیم کنونی است، بحرانی که زاینده حرص و آز صاحبان سرمایه و دیگر صاحبان وسایل تولید است، را به گردن کارگران می‌اندازد. وزیر صنایع و معادن کارگران را به صبر و تحمل فرامی‌خواند تا استثمارگران فرصت کافی داشته باشند که دو باره همه شریان‌های حیاتی کشور را در دست گیرند و برای این کار وزیر از کارگران می‌خواهد معیار اخلاقی را در نظر داشته باشند. اخلاقی که وزیر سرمایه‌داران و استثمارگران از آن سخن می‌گوید یعنی پذیرش استثمار بیشتر کارگران، توسط سرمایه‌داران، یعنی پذیرش گرسنگی بیشتر برای کارگران و راحت‌طلبی بیشتر برای سرمایه‌داران، و سرانجام یعنی این که کارگران بیش از آن حد که ما (حاکمان جدید) برای شما تعیین کرده‌ایم، نخورید و استراحت نکنید چون ممکن است دیگر جیب‌های ما به سرعت سابق پر نشود و بالاخره در کنار هیئت مدیره نظارتی هم می‌توانید بکنید ولی دخالت در امور نه برای ما بلکه برای شما اکیداً ممنوع است چون این با

اخلاق "ما" جور در نمی‌آید.

وقتی کارگری می‌خواهد از وزیر سؤال کند، گرداننده جلسه و مسئول اداره کردن مسایل شوراها و وزارت کار فریاد می‌زند: "برادر نظم اسلامی داشته باشید، آقای وزیر برای جواب دادن به سؤالات شما نیامده، سمینار جای سؤال و جواب نیست." خوب می‌دانیم که سمینار وزیر جای شیره مالیدن سر کارگران است. برای خفه کردن کارگران نه تنها معیار اخلاقی (اخلاق وزراء، اخلاق ملایان، اخلاق استثمار هر چه بیشتر کارگران) لازم است بلکه این معیارها باید بر زمینه نظم صورت گیرد. این نظم، نظم سرمایه، نظم بهره‌کشی و استثمار است که امروزه حاکمان جدید بر آن رنگ اسلامی زده‌اند. فریاد اعتراض کارگران بر علیه حامیان این نظم فضای سالن سمینار را پر می‌کند، در حالی که یک نفر عکاس مشکوک مرتب از کارگران معترض، کارگرانی که به خود جرأت سؤال کردن از وزیر جمهوری اسلامی می‌دهند عکس می‌گیرد.

نوبت به کارگری از سیمان تهران می‌رسد که می‌گوید: "ما کارگران سالیان سال محرومیت کشیده، تولید کرده‌ایم، زحمات انقلاب را بر دوش کشیدیم، اعتصاب کردیم تا انقلاب به پیروزی برسد ولی باز هم همان سمینارهای فرمایشی دوران طاغوت. خودشان می‌برند و خودشان هم می‌دوزند. این‌ها چرا باید برای ما تصمیم بگیرند. من برای آقای وزیر متأسفم که می‌آید چند مطلب را این جا سرهم می‌کند و به خورد ما می‌دهد. ما از این حرف‌ها زیاد شنیده‌ایم. روز جمعه خواستم چند سؤال از وزیر صنایع بکنم جواب می‌دهد الان وقت نداریم و نماز جمعه را به سؤالات ما ترجیح می‌دهد. آقایان می‌گویند برادرها نظم اسلامی داشته باشید. آیا نظم اسلامی این است که بنده بیایم این جا بنشینم و هیچ حرفی نزنم و همه حرف‌ها را فقط گوش کنم و آن وقت گردانندگان سمینار بروند در رادیو و تلویزیون و مطبوعات بگویند به به چه کارگران با نظمی؟ این است نظم اسلامی؟ نخیر آقایان نظم اسلامی این نیست. نظم اسلامی این است که من فریاد خود را با صدای بلند به گوش آن کارگران ستم‌دیده کوره پزخانه‌ها و آن کارگران آفتاب سوخته سیمان تهران و آن کارگری که در ته معدن صدها متر زیر زمین کار می‌کند برسانم. پس کو رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی؟ چرا از تجمع کارگران می‌ترسید؟ شورا نظارت کند یعنی چه؟ نظارت یعنی دخالت، آقایان اگر مدیر من سوء استفاده کرد شورا دستش را گرفت یعنی دخالت کرده است. شورا باید امور کارخانجات را به عهده بگیرد، مدیر انتخابی دولت هم نظارت می‌کند به شورا." در این موقع به جای خبرنگار

رادیو یا تلویزیون یا مطبوعات عکاس‌باشی سمینار که خود از دارودسته طرف‌داران نظم اسلامی بود برای برقراری نظم باز هم از کارگران معترض عکس می‌گرفت که با فریاد "عکس گرفتن موقوف" کارگران رو به رو شد. همان تعداد عکس برای فرستادن چند کارگر به زندان برای برقراری نظم اسلامی برای برقراری رژیم جمهوری فعلاً کافی است. بار دیگر حاکمان می‌توانند به دست عکاس خود مسلسل بدهند، تا در جا کار را یک‌سره کنند.

کارگر سیمان سخنان خود را با این جمله پایان داد: "هر قانونی که دور از چشم کارگران و بدون نظر کارگران پشت پرده تصویب شود از نظر ما آن قانون محکوم است".

پس از سخنرانی چند نفر از نمایندگان نوبت به نماینده شورای پشم شیشه شیراز رسید: "من متأسفم که بعضی برادران کارگر می‌آیند این جا و پیشنهاد می‌کنند که شورا باید در امور کارخانجات نظارت داشته باشد، خیر آقایان، برادران و خواهران، شورا باید حق اجرایی و قدرت داشته باشد بدون حاکمیت شورا در کارخانجات چرخ کارخانه‌های ملی شده نمی‌چرخد، باید در تمام موارد اعم از خرید مواد اولیه، تولید، فروش و هزینه مستقلاً عمل کند".

بعد از سخنرانی نماینده شورای کارخانه پشم شیشه شیراز رشته سخن را کارگری از جنوب به دست گرفت: "من از جنوب می‌آیم، هم‌وطنانم در جنوب روی آب شناورند... این ما بودیم که شریان‌های نفت این آب و خاک را که سالیان سال به جیب امپریالیست‌ها می‌ریخت بستیم. این ما کارگران و زحمت‌کشان بودیم که زحمات این انقلاب را به دوش کشیدیم. کارگران حق را با حقوق اشتباه نگیرید. اول حق را بشناسید بعد به دنبال حقوق بروید. آقای وزیر این حکومت مال مستضعفان است، حکومت مال کارگران است. این کار کارگرانست که چرخ‌های این مملکت و دنیا را به گردش در می‌آورد. ما باید حکومت کنیم. شوراها باید در کارخانه‌ها اعمال حاکمیت کنند." کف زدن شدید کارگران!

"دانشمند" عامل وزارت کار و میان‌دار جلسه با عصبانیت گفت نماینده کارخانه‌های جنوب خودشان خودسرانه وقت گرفتند و خودشان صحبت کردند که فریاد کارگران بلند شد "ما این وقت را به او دادیم." در میان همه کارگران نماینده شورای صنایع اراک پشت میکروفون قرار گرفت و شروع کرد به خواندن قرآن. یکی از کارگران فریاد زد: "احتیاج نداریم که برای ما قرآن تلاوت کنند" نماینده شورای صنایع اراک گفت: "حضرت رسول فرموده است که در موقع تلاوت قرآن بایستی سکوت را رعایت کرد" و معلوم شد که برای این

حامیان نظم قرآن خواندن نیز وسیله‌ایست برای ساکت کردن دیگران. کارگر معترض جواب داد: "تا قرآن را چه کسی بخواند، عامل سرمایه‌دار و یا کارگر".

سپس نماینده شورای صنایع پوشش گیلان ضمن اعتراض به سمینارهای فرمایشی و از پیش برنامه‌ریزی شده گفت: "آقای وزیر در این مملکت انقلاب شده ما نمی‌توانیم قانون را که پشت درهای بسته به تصویب می‌رسد قبول داشته باشیم. امروز حقایق را و قانون را به میان مردم باید برد. شورا باید اعمال حاکمیت داشته باشد. ما با تمام قوا کارخانه را به دست می‌گیریم. امور تولید، فروش، مواد اولیه، هزینه و کیفیت محصول را دقیقاً مورد بررسی قرار می‌دهیم. باید چرخ‌های کارخانجات به دست شورا به گردش درآید نه به دست سرمایه‌داران استثمارگر. اعمال حاکمیت شوراها در کارخانجات باید در قانونی که تصویب می‌شود قید شود. کارگران متحد شوید و از شوراها دفاع کنید. نگذارید شوراها لوٹ شوند".

به دنبال صحبت‌های نماینده شورای صنایع پوشش، "دانشمند"، عامل نظم که حتی از خیال این که روزی شوراها واقعی همه قدرت را به دست گیرند و نظم کارگران را نه تنها بر سمینار که بر سراسر کشور حاکم گردانند به وحشت افتاده بود ختم جلسه را اعلام کرد و هنوز حرفش تمام نشده بود که فریاد نماینده شورای تراکتورسازی تبریز چون رعد به صدا درآمد: "چرا نمی‌گذارید افشاگری کنیم؟ چرا نمی‌گذارید حقیقت را بگوییم؟" وی به خواست همه کارگران پشت میکروفون رفت و رو به طرف وزیر صنایع گفت: "در روز قیام از ساواک سلطنت آباد مقداری اسامی ساواکی به دست آوردیم و پس از نشان دادن به وزیر صنایع ایشان گفتند که این اسامی را به شورا ندهید. چرا گفتند؟ می‌دانید چرا؟ چون اسامی مدیران جدیدی که از طرف دولت تعیین شده بودند در آن لیست دیده می‌شد. چرا ساواکی‌ها را از کارخانه بیرون نمی‌کنید. شوراها باید ساواکی‌ها را شناخته و بیرون کنند".

نماینده شورای تراکتورسازی نمی‌دانست که مدتی بعد - حدود یک ماه بعد - آب توبه ملایان همه ساواکی‌ها را ظاهر خواهد ساخت و آن را در کنار دیگر معتقدان به حاکم جدید به برقراری نظم اسلامی می‌گمارد.

بار دیگر "دانشمند" عصبانی شد و این بار سرهم‌دردی با ساواکی‌ها جلسه را ختم شده اعلام کرد و گذاشت صحبت‌های نماینده شورای تراکتورسازی ادامه یابد. در میان همه‌های که پس از سخنان "دانشمند" به وجود آمد کارگری از کرمانشاه رو به کارگران کرد و گفت: "از این صحبت‌ها نتیجه‌گیری می‌کنیم: ۱ - شورا باید اعمال حاکمیت داشته باشد. ۲ - شوراها

باید در تمام امور کارخانجات دخالت کنند تا نگذارند صاحبان فراری آن‌ها دوباره برگشته و شروع به استثمار کارگران کنند. ۳- کارگران تشکیلات خود را در اتحادیه‌ها و شوراهای متشکل کنید و ۴- از تفرقه و دودستگی پرهیزید تا پیروز شوید.

تهران - کنگره اسلامی مسجد الجواد ۵۸/۱۱/۲۵

روز پنجشنبه ۲۵ بهمن کنگره شوراهای اسلامی در مسجد الجواد برگزار شد. ۲۰۰ نفر از نمایندگان کارگران شوراهای کارخانجات مختلف در این جلسه شرکت داشتند. در این کنگره که دو روز و در چهار جلسه برگزار گردید ابتدا آیت‌الله خامنه‌ای طی سخنانی گفت: "شورا باید در کنار مدیریت قرار گیرد نه در متن آن، مدیر باید در رابطه مشورتی با شورا باشد، خط مشی کلی وقتی تضمین می‌شود که شوراها نظرات کلی خود را بدهند و مدیر باید با توجه به نظر کارکنان آن جا را اداره کند. شورا برای جامعه ما یک نهاد تازه و نو است ما تجربه‌ای نداریم حالا که چنین است نمی‌گوییم که این شوراها هستند که باید یک کارخانه را اداره کنند زیرا اداره یک کارخانه ابعاد گوناگونی دارد. در اسلام سرمایه‌دار وجود ندارد و کارفرما نیست بلکه باید گفت که چون کارگران عمال ملت هستند و مدیران کارخانجات هم مزدور ملت هستند پس هر دو در یک سنگرند و مدیر و کارگر باید در رابطه با خدمت به ملت و مملکت با هم مشورت کنند.

آقای خامنه‌ای عضو شورای انقلاب برای آن که آب توبه بر سر سرمایه‌داران بریزد چاره‌ای ندارد که آن‌ها را در سنگر کارگران قرار دهد. لکن کارگران در طول مبارزات تاریخی خود ثابت کردند که نه تنها دشمن آشتی‌ناپذیر سرمایه‌داران بلکه دشمن آشتی‌ناپذیر همه آن کسانی که بخواهند آب توبه بر سر سرمایه‌داران بریزند، بوده و هستند. کارگران با آگاهی طبقاتی خود به درستی پی می‌برند که حاکمان نو رسیده در کدام سنگر قرار گرفته‌اند که این‌گونه سنگ سرمایه‌داران را به سینه می‌زنند.

به دنبال سخنان خامنه‌ای وزیر کار نیز در جهت دفاع از سرمایه‌داری! می‌گوید: "متأسفانه طی گفتار، ما مسئله نظام سرمایه‌داری را با نظام مدیریت و مسئولیت اشتباه کرده‌ایم، به هر حال مدیریت به عنوان اصل مسلم در تاریخ انسان و اسلام مورد قبول واقع شده و الی‌الیوم القیامه نیز باید باشد و این در شأن ما نیست که مسئولیت‌ها و سلسله مراتب را لوث کنیم و بگوییم همه مثل همه و تخصص بی مورد است."

وزیر کارفرما نیز مانند عضو شورای انقلاب برای آن که از تیر خشم کارگران در امان بماند نظام سرمایه‌داری را لباس نو می‌پوشاند و آن را با نظام مدیریت! می‌پوشاند تا به این وسیله نشان دهد که در شأن او نیست که سرمایه‌داری لوث شود بلکه سرمایه‌داری امروز باید اشکال و شیوه‌های دیگری برای استثمار پیدا کند و این شیوه جدید همان "نظام مدیریت" است که عمال سرمایه آن را به عاریه گرفته و به کار می‌گیرند.

وزیر کارفرما در مقابل نظرات کارگران که خواستار دخالت در امور کارخانه‌ها بودند گفت: "ما نمی‌گوییم که مدیریت به کارکنان سلطه داشته باشد و یک‌تازی کند، اما شورا هم نباید در آن مرحله‌ای قرار گیرد که دخالت غیرمنطقی در مسایل و اموری که به آن آگاهی و شناخت ندارد داشته باشد، شورا نباید رو در روی مدیریت قرار گیرد، شما توجه داشته باشید که باید خواسته‌هایی مطرح کنید که با مسایل کل جامعه مطرح باشد نه صرفاً خواسته‌های صنف خودتان."

همین نعمت‌زاده در پاسخ خواسته‌های کارگران گفت: "که کلمه باید را بهتر است از فرهنگ و لغات حذف کنیم، این کلمه مؤدبانه نیست. چرا شما در رابطه با خواسته‌های تان کلمه باید را به کار می‌برید."

وزیر کارفرما وقتی از دخالت غیرمنطقی صحبت می‌کند، در واقع می‌گوید این منطبق ماست که باید پیش برود، مسایل و اموری وجود دارد که دخالت شما نظم‌ش را به هم می‌زند، شورا نباید در مقابل مدیریت بایستد بلکه باید تحت نظر و سلطه سرمایه‌داران که امروز در لباس مدیریت فرو رفته‌اند باشد. وزیر کارفرما فریب کارانه از یاد می‌برد که مسئله شورا امروز نه تنها مسئله طبقاتی کارگران است بلکه از جمله مسایل دهقانان، سربازان، فرهنگیان، دانش‌آموزان و غیره است و بدین ترتیب موضوع شورا یکی از مسایل و مشکلات عمومی طبقات جامعه است. شورا باید در فکر کل جامعه باشد نه صنف خود، وزیر کارفرما با این حرف کل جامعه را از کارگران جدا می‌کند و مصالح زحمت‌کشان را مصالح سرمایه‌داران می‌داند، اگر کارگران برای خواسته‌های طبقاتی خود مبارزه کنند حاکمان نو رسیده ۳- به دست‌ها را سرشان می‌فرستند که ما فعلاً با امریکا مبارزه می‌کنیم. بیشتر نخواهید و وقتی کارگران برای کل جامعه مبارزه می‌کنند و می‌خواهند از طریق دخالت در تولید سهم بیشتری از ثروت اجتماعی را در اختیار زحمت‌کشان جامعه قرار دهند مقامات رژیم می‌گویند شما مصالح مدیریت (سرمایه‌داران) را در نظر نمی‌گیرید.

نعمت‌زاده و قیاحانه می‌خواهد کارگران کلمه باید را از فرهنگ‌شان حذف کنند چرا که در اخلاق سرمایه‌داری این کلمات از زبان زحمت‌کشان مؤدبانه نیست. خصمانه است و باعث رنجش آقایان می‌شود و آن وقت در فرهنگ خود در دفاع از مدیریت سرمایه‌داران می‌گویند: "باید الی الیوم القیامه باشد" و در شأن ایشان نیست که حذف شود و یا وقتی می‌گوید: "باید خواسته‌هایی مطرح کنید که با مسایل کل جامعه مطرح باشد." در واقع ریاکارانه می‌گوید باید با مصالح "ما" جور در بیاید و مصالح کل جامعه از نظر "ما" یعنی خود "ما".

پس از صحبت‌های وزیر یکی از کارگران سیمان تهران در رد این نظر که شورا فقط باید نظارت کند گفت: "نظارت تنها هیچ مشکلی را حل نمی‌کند، شورایی که نتواند در امور جاری کارخانه دخالت کند ده شاهی نمی‌ارزد."

کارگر دیگری در تأیید حرف دوست کارگرش گفت: "شورا حتماً باید در امور دخالت کند من نمی‌توانم در شورا باشم، دزدی مدیر عامل یا عناصر کارفرما را ببینم ولی به خاطر این که حق دخالت ندارم مجبور شوم خفقان بگیرم و دم زنم." شاید برای آیت‌الله خامنه‌ای و شورای ایشان کاملاً روشن شده باشد که کارگران سنگرشان را خوب می‌شناسند و در مقابل ستم و استثمار هم خفقان نمی‌گیرند و خیلی صریح و ساده هم می‌گویند: "آقایان بهتر است شما خفه خون بگیرید. ما نه تنها می‌توانیم بدون مداخله طبقه سرمایه‌دار در صنایع بزرگ کشور از عهده کارها به خوبی برآیم بلکه می‌بینیم که دخالت شما بیشتر و بیشتر به صورت مزاحمت در می‌آید، کنار بروید و به طبقه کارگر فرصت بدهید تا نشان بدهد قادر به چه کارهایی است." نماینده کارگران تولید دارو نیز در ضمن سخنان خود می‌گوید: "اولاً شورا باید در تمام کارخانه از لحظه برنامه‌ریزی، خرید، بستن قراردادها، تولید و توزیع نظارت داشته باشد، ثانیاً قدرت اجرایی در تعیین سرنوشت خود (سیاسی - اجتماعی و رفاهی) داشته باشد، ثالثاً اعضای شورا باید مصونیت سیاسی داشته باشند."

کارگران تا قلب مسئله پیش می‌آیند و یکی از کارگران ادامه می‌دهد: "صریحاً می‌گویم مادامی که حدود و ثغور مالکیت تعیین نشود، مسئله شورا حل نخواهد شد چون ممکن است شورا با مالکیت خصوصی تناقض پیدا کند قبل از تدوین اساس‌نامه باید حدود مالکیت روشن شود."

و برای تعیین حدود مالکیت می‌دانیم که باید وضع قدرت سیاسی تعیین شود؛ قدرت سیاسی در دست کارگران و دیگر زحمت‌کشان و یا در دست سرمایه‌داران و دیگر

استثمارگران؟ به این جهت بدون گرفتن تمام قدرت سیاسی، شوراهایی که به کار کنترل و برنامه‌ریزی و مدیریت می‌پردازند چیزی نخواهند بود جز ابزار منافع حاکمان. چون حاکمان جدید وضع مالکیت را در قانون اساسی خودشان در اصول ۵۴ و ۵۵ روشن کرده‌اند.

یکی دیگر از نمایندگان شورا چنین آغاز می‌کند: "بزرگ‌ترین چیزی که از ما گرفته‌اند، شخصیت ما کارگران بوده است، در سخنان دیروز آقای خامنه‌ای (که مورد تأیید شورای انقلاب است) ایشان با توجه به این که شورا را یک نهاد تازه‌ای عنوان می‌کند و سر آخر به این نتیجه می‌رسد که شورا در کنار مدیریت انجام وظیفه کند، مسئله شورا نباید به صرف این که یک مسئله تازه است در کنار مدیریت مورد بررسی قرار گیرد خواست ما کارگران این است که با این مسئله یک برخورد انقلابی بشود و در این راه از هیچ کاری کوتاهی نکنیم."

کارگر دیگری مسئله شورا را این طور ادامه می‌دهد: "شورا باید تبلور اندیشه و خواست‌های طبقاتی کارگران باشد نه شورایی که دولت موقت پیشنهاد کرد. شورا باید بر کلیه امور حق دخالت داشته باشد، چون سرمایه‌داران به کلیه حیل‌ها و توطئه‌ها متوسل می‌شوند که منافع خویش را حفظ کنند."

در پایان قطع‌نامه‌ای صادر شد که در آن از جمله گفته شد: "... ما مخالفت صریح خود را با هر آئین‌نامه و اساس‌نامه که در آن شوراها عروسک‌های خیمه شب‌بازی تلقی می‌شوند اعلام می‌داریم، ما خواستار تعیین حدود و ضوابط دقیق مالکیت هر فرد می‌باشیم، ما خواستار رسیدگی به اموال سرمایه‌داران و کارخانه‌داران می‌باشیم." بدیهی است که همه آن‌ها از دست‌رنج و از آن کارگران است. "ما خواستار ملی شدن کلیه سرمایه‌ها و سودهای حاصل از غارت سرمایه‌داران وابسته و غارت‌گر و فراری و برنامه‌ریزی به منظور محو سرمایه‌داری به نفع مستضعفین هستیم."

شیراز - کنگره اسلامی شوراهای کارخانجات استان فارس اسفند ۵۸

در این کنگره نمایندگان شوراهای هیجده کارخانه شرکت داشتند تعداد شرکت‌کننده روز ۵ اسفند ۶۰۰ نفر، روز ۶ اسفند ۱۰۰۰ نفر و ۷ اسفند ۶۰۰ نفر.

این کنگره به دعوت دانشجویان مسلمان و کانون اسلامی شوراها، کارگران کارخانجات استان فارس شامل کارخانه‌های خوش طعم، صنایع الکترونیک، ایران فایدا، بریجستون، آزمایش، ایران بتون، پارچه بافی نگار، ایران بایکا، پشم شیشه، پلاستیکو تکنیک، شیراز گاز،

شیراز پلاستیک، کاشی و سرامیک حافظ، پرژیان، روغن نباتی نرگس، کارخانجات شیمیایی شیراز، عمران شهرداری، شرکت دارویی و آرد، و اتوبوس رانی دانشگاه و... و با دعوت از استان دار فارس و وزیر صنایع و معادن برپا شد.

بحث کنگره مسئله شورا و دیگر مشکلات کارگری و شعار کنگره آگاهی تشکل بود. در اولین جلسه استان دار ضمن یک سخنرانی گفت: "... مالکیت فردی و خصوصی مقدس است، اما نباید مالکیتی وجود داشته باشد که بهره کشی از دیگران بکنند. زکات، خمس، عشر می تواند از توسعه مالکیت فردی و خصوصی جلوگیری کند."

در کنگره گزارش هایی توسط کارگران داده شد از جمله: "نماینده اتوبوس رانی طی سخنانی اخراج و دستگیری و محکومیت کارگرانی که علیه سرمایه داری مبارزه می کنند را در دادگاه انقلاب اسلامی شیراز محکوم کرد و ادامه داد: "مالکیت خصوصی در اصل ۴۴ و ۵ قانون اساسی تأیید و تأکید شده و باید اصلاح شود.

پس از وی کارگر دیگری گفت: "هدف سرمایه داران استثمار کارگران و بهره کشی از نیروی کار آنان است. مسایل کارگری ما را در نظر نگرفته و نمی گیرند. در رژیم کنونی باید به مشکلات کارگران رسیدگی شود. مسایل رفاهی، حقوق معوقه، سود ویژه، عیدی کارگران را باید شوراها در کارخانجات انجام دهند. برای مقابله با سوداگرانی که تولیدات کارخانجات را می خرند و دو برابر می فروشند باید در شیراز مراکز فروش باشد و ما تولیدات را به نمایندگی ها بفروشیم ... مقامات رژیم گفته اند ما کارگران راحت طلب هستیم و گفته اند باید موقعیت حکومت را در نظر بگیریم از افزون طلبی بپرهیزیم (اشاره به سخنان احمد زاده). آیا ما کارگران راحت طلب هستیم؟ آیا ما افزون طلب هستیم؟ آن ها خود اعتراف می کنند که بخشی از سرمایه از راه دزدی به دست آمده ما می گوییم که همه این سرمایه از راه دزدی به دست آمده است. آن سرمایه دار از کجا آورده؟ مگر نه این که خون ما را در شیشه کرده و با دست رنج ما پول انباشته و شکمش را گنده کرده. می گویند بهترین جنس را با ارزان ترین قیمت تولید کنید. مسئله ما هم همین است. ولی وقتی شوراها کارگری دارای قدرت اجرایی بوده باشند تمام این مسایل حل می شود. در سراسر ایران مدیران کارخانجات همان سرمایه داران و شکم گنده های سابق اند که حالا می گویند شورا حق ندارد و اصلاً بهش نیامده که در مدیریت دخالت کند. آن ها که مخالف قدرت شورابند برای حفظ منافع خود تلاش می کنند، اگر سرمایه داران همان اعمال قبلی را انجام دهند مسلماً شورا نخواهد پذیرفت، وقتی مسایل ما

حل می شود که تمام کارخانه ها واقعاً ملی شود.

در کنگره رو در روی کارگر و سرمایه دار در زیر حجاب اسلامی گردانندگان کنگره (که در برگیرنده هر دو بود) مخدوش می شد، ولی گزارش وضع کارگران یک کارخانه این رو در روی را دوباره آشکار می ساخت. در مورد شورا و سندیکا جهت گیری کل کنگره مخالفت با شکل گیری سندیکا و تقدم شورا بود، حاصل کار کنگره تنظیم قطع نامه ای در ۱۱ ماده بود شامل مواد:

- ۵- برای نفی هرگونه استثمار و تحقق حاکمیت کارگران بر سرنوشت خود، قوانین ضد کارگری لغو و قوانین جدید کار با شرکت فعال کارگران ...
- ۶- ما اقدامات محافظه کارانه مسئولین در جهت تثبیت شوراهای ظاهری و مشورتی را محکوم کرده و معتقدیم که بایستی شوراها اساسی ترین نقش را در کارخانه داشته باشند.
- ۷- مدیریت در کارخانه ها یک تخصص نیست این امر جزو یکی از وظایف شوراها می باشد.

براین اساس باید آیین نامه شوراها به صورتی تدوین یابد که قدرت کنترل کارخانه و دخالت مستقیم کارگران در کلیه امور همراه با تصمیم گیری کامل تحقق یابد.

تقسیم جنسی کار و عوام‌فریبی "کار و کارگر"

میترا سترگ (مهوش نظری)

توضیح پژوهش کارگری

آخرین مقاله تحقیقی‌ای که میترا قبل از بیماریش مشغول نوشتن آن برای کتاب پژوهش کارگری بود، مطلبی است در باره جنبش کارگری در اسپانیا. او قصد داشت مقاله را در دو قسمت تنظیم کند، اما تنها موفق شد استخوان بندی و اساس بخش اول مقاله‌اش را روی کاغذ بیاورد. در بخشی از مقاله مذکور نوشته بود:

"در بخش اول این مقاله که در این شماره به چاپ می‌رسد، به جنبش کارگری اسپانیا، شرایط عمومی و تاریخی و رویدادهای مهم سیاسی در این کشور تا شروع جنگ داخلی در اسپانیا پرداخته می‌شود. در شماره بعدی پژوهش کارگری، بخش دوم این مقاله منتشر خواهد شد. در آن سعی می‌شود در حد توان تجارب و اقدامات عملی خودپوی کارگران و زحمت‌کشان را در عرصه‌های خودمدیریتی و خودگردانی تولید انعکاس داده و تحلیل‌ها و جمع‌بندی‌های ارائه شده نسبت به آن‌ها طرح گردد."

ما قسمت اول مقاله او را برای چاپ در شماره آینده پژوهش کارگری آماده خواهیم نمود، و اگر توانستیم براساس طرح او قسمت دوم مقاله را نیز به نگارش درآورده، در

شماره‌های آتی چاپ خواهیم کرد.

اما مقاله "تقسیم جنسی کار و عوام‌فریبی کار و کارگر" که برای این شماره در نظر گرفته‌ایم، مطلبی است که حدود ۲ سال و ۹ ماه پیش توسط میترا سترگ نوشته شده است. این نوشته برای اولین بار در "کارگر تبعیدی" نشریه انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی، شماره ۳۸، سال دهم، آبان‌ماه ۱۳۷۶ به چاپ رسیده است. تجدید چاپ مقاله اخیر فقط به منظور زنده نگاه داشتن خاطره و نام میترا نیست، بلکه به دلیل موضوعیت داشتن آن نیز هست.

میترا در این مقاله موضوعی را مورد بررسی و نقد قرار می‌دهد که امروز نیز مطرح و زنده است. خواننده با مطالعه مقاله احساس می‌کند که گویا نویسنده آن همین دیروز مطلب را نوشته است.

مقدمه

بی‌حقوقی‌ای که رژیم جمهوری اسلامی به زنان تحمیل کرده است بر همگان آشکار است. اما زنان ایران با مبارزات خود در عرصه‌های مختلف به رژیم اسلامی ثابت کرده‌اند که قربانی دست‌بسته آن نیستند. در این راستا روشنفکران، نویسندگان و پژوهش‌گران هر یک به نحوی و با نگرش ویژه خود با مایه گرفتن از مقاومت زنان در برابر رژیم اسلامی، به مسئله زن پرداخته‌اند. به گونه‌ای که امروز در کم‌تر نشریه، ماهنامه و یا گاهنامه‌ای است که مطلبی در مورد وضعیت زنان درج نگردد.^(۱)

مقاومت و جنبش اعتراضی - مطالباتی زنان به اندازه‌ای گسترده است که حتی بخشی از جناح‌های حکومتی را نیز ناچار نموده است که به مسئله زن در نشریات خود بپردازند. به‌عنوان مثال می‌توان از روزنامه "کار و کارگر" ارگان "خانه کارگر" و نماینده نظریات انجمن‌ها و شوراهای اسلامی نام برد. این روزنامه نیز به‌ویژه طی چند ماه اخیر مقالاتی را به این امر اختصاص داده و حتی "ویژه‌نامه زن" نیز منتشر نموده است.

روی‌آوری جناح‌های حکومتی به مسئله زن و قلم‌زدن در این باره، از چند نظر مهم به نظر می‌رسد:

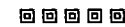
۱- این موضوع که نگرش و زاویه برخورد هر کدام از این نویسندگان به مسئله زن چیست، امری است که به بررسی مستقلی نیاز دارد.

- شرایط مادی زنان در جامعه ایران، بی حقوقی کامل آنان در همه عرصه‌های قضایی، اجتماعی و اقتصادی و ستمی که به آنان روا می‌شود، به مسئله ذهنی آحاد جامعه تبدیل شده است. یکی از عوامل مهم در این زمینه فعالیت و حرکت خود زنان و اثبات توانایی‌ها و استعداد‌های‌شان در بسیاری از عرصه‌های اجتماعی، هنری و شغلی بوده است. آنان با فعالیت خود در عمل بسیاری از سدها و موانع را به کنار زده و در مقابل رژیم اسلامی عرض اندام نموده‌اند. به عنوان مثال از یک سو در عرصه‌های فیلم‌سازی، انتشارات، نویسندگی، عکاسی و نقاشی شاهد ابتکار زنان هستیم و از طرف دیگر زنان در عرصه شغل‌هایی که ستاً در اختیار مردان قرار داشتند، فعال شده‌اند. برای مثال می‌توان از رانندگی تاکسی، رشته‌های فنی، مهندسی و مدیریت نام برد.

- توانایی‌ها و خلاقیت‌هایی که زنان در عرصه‌های مختلف از خود بروز داده‌اند، در تناقض کامل با سیستم قانون‌گذاری اسلامی که بر بی حقوقی زنان بنیاد گرفته، و دستگاه اداری - دولتی در ایران می‌باشد. این واقعیت به ناگزیر اسلام و قوانین آن را به زیر سؤال می‌برد و ضدیت این دین با آزادی زنان، در همه وجوه آن را برملا می‌کند. روی آوردن جناح‌هایی از حکومت، از جمله بخش "شوراهای اسلامی و انجمن‌های اسلامی"، به مسئله زن در وهله اول واکنشی است به این مسئله. این جناح‌ها قصد دارند به نحوی با رنگ و لعاب مترقی زدن به اسلام به خیال خود گریبان اسلام را از این بن‌بست رها کنند.

- البته باید به توجه این جناح‌ها به مسئله زن از یک نقطه نظر تاکتیکی نیز توجه داشت. به یاد داشته باشیم که "کار و کارگر" در زمانی به این موضوع پرداخته که مسئله انتخابات ریاست جمهوری و تبلیغات انتخاباتی بازار بسیار گرمی داشت. جناح "خانه کارگر" نیز تلویحاً از ریاست جمهوری خاتمی حمایت می‌کرد و خاتمی نیز برای جلب آرای زنان، وعده و وعیدهایی در رابطه با "آزادی زنان" و بهبود وضعیت ایشان داده بود.

من در این مقاله سعی می‌کنم برخوردهای متفاوت روزنامه "کار و کارگر" در دو مقطع زمانی قبل و بعد از انتخابات را بازگو کنم و پس از آن در پرتو موضوع تقسیم جنسی کار، نشان دهم که حتی ژست طرف‌داری اینان از کارگران زن چیزی به جز دفاع مطلق از تقسیم جنسی کار نیست.



"کار و کارگر" در مقالات و گزارشات خود عمدتاً به مسئله اشتغال زنان پرداخته است.

همان‌گونه که اشاره شد، این مقالات از دو جهت قابل توجه‌اند:
الف- مواضع مطرح شده در آن‌ها قبل و بعد از انتخاب خاتمی
ب- محتوا و شیوه نگرش "کار و کارگر" نسبت به مسئله اشتغال زنان

مواضع مطرح شده در "کار و کارگر" قبل و بعد از انتخاب خاتمی

هر کسی با یک نگاه سطحی به این روزنامه پی خواهد برد که برخورد آن به مسئله اشتغال زنان در جامعه و صنعت در مقطع قبل و بعد از انتخابات کاملاً متفاوت است. در دوران تبلیغات داغ انتخاباتی خاتمی، کار زنان در خارج از خانه را - البته با اما و اگر و با پیش فرض قلم‌داد کردن ارجحیت کامل وظایف خانه‌داری زنان - مثبت تلقی می‌کند. از جمله می‌نویسد:

"اگر زنان آموزش دیده، در توسعه مشارکت نداشته باشند، بخشی از سرمایه ملی به هدر رفته و آموزش و تحصیلات و تخصص جنبه تجملاتی و مصرفی به خود می‌گیرد. شرکت فعال زنان در بخش‌های تولیدی و صنعتی نه به عنوان یک انتخاب بلکه به عنوان یک ضرورت نیل به توسعه مطرح است."

"مطالعات نشان می‌دهد که مادران شاغلی که تسلط بر نقس و حس اعتماد خیلی زیاد به فرزندان‌شان القاء می‌کنند، فرزندان‌شان از نظر رشد شخصیت در سطح بالاتری قرار دارند."
"بنا به شواهد و قوانینی که وجود دارد می‌توانیم پیش‌بینی کنیم که در روز آتی تحولات اجتماعی و سیاسی آینده زنان نقش اجتماعی فعال‌تری ایفا خواهند کرد." (مقاله مشارکت زنان و توسعه، ۱۶ فروردین ۱۳۷۶)

"زنان در جامعه ما باید امکان آن را بیابند که بر توانایی‌های خود آگاهی یابند و با دانش و آگاهی، حس اعتماد و حفظ شخصیت خویش در همه عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... شرکت آگاهانه داشته باشند." (مقاله اشتغال زنان در برابر دیدگاه‌های متضاد، ۴ اسفند ۱۳۷۵) پس از انتخابات اما مقاله‌ای با تیترو درشت زیر در "کار و کارگر" به چاپ می‌رسد: "اشتغال زنان؛ مبدا خانواده فدای کار شود!"

این مقاله که در شماره ۲۶ خرداد ۷۶ منتشر شده است، راجع به بحث‌های مطرح شده در رابطه با اشتغال زنان یک‌باره موضعی انتقادی می‌گیرد: "گسترش بحث‌های مربوط به حضور جدی‌تر زنان در کلیه عرصه‌های کار و فعالیت طی سال‌های گذشته و به ویژه در ماه‌های

اخیر، بهانه برخورد دیدگاه‌ها و اندیشه‌های مختلف و حتی متضاد گردیده، اما به ریشه‌ها کم‌تر توجه شده است.

مقاله با عمده شدن اشتغال زنان مخالفت ورزیده، تلاش می‌کند انتظارات و احیاناً امیدهایی را که در پی انتخاب خاتمی به وجود آمده است مهار زند و تقسیم کار تا کنونی در جامعه مردسالار ما را امری "مثبت" وانمود نماید:

"... در غرب پیشرفته و به اصطلاح متدمن! که بحث آزادی زنان و برابری زن و مرد مطرح می‌شود از این نکته غفلت شده که اصولاً زن و مرد برابر نیستند. ضمن این که زن و مرد بودن، در حد لفظی، خود، تفاوت‌هایی را بین دو جنس مطرح می‌سازد، از سوی دیگر، هر یک دارای ویژگی‌های ذاتی، اخلاقی و شخصیتی خاص خود بوده و نیز مقهور تفاوت‌های تاریخی و اجتماعی می‌باشند. اگر زن مثل مرد کار کند، دیگر زن نیست، زیرا زن بودن با کارکردهایی ملازم است و اگر اشتغال زن، آن کارکردها را تحت الشعاع قرار دهد، مشکل به وجود می‌آید."

آری "مشکل به وجود می‌آید"، چرا که خانواده اسلامی و از این طریق کیان اسلام به زیر سؤال خواهد رفت. نویسنده مقاله در ادامه ناچار می‌شود اعتراف کند که: "بدون شک یک جامعه ارزشی با ویژگی‌های دینی و اخلاقی، پذیرای مشارکت و فعالیت بی‌حساب و کتاب زنان در عرصه‌های مختلف نخواهد بود."

"کار و کارگر" همین مواضع اسلامی و ارتجاعی را نیز در مقالاتی که بعد از انتخابات به چاپ رسانده، مطرح نموده است که ضرورتی به تکرار آن‌ها نیست. فکر می‌کنم همین فاکت‌ها برای نشان دادن تغییر مواضع قلم‌زنان این روزنامه کافی باشد.

محتوا و شیوه نگارش "کار و کارگر" نسبت به مسئله اشتغال زنان

آن خط عمومی‌ای که محتوای تمامی مقالات "کار و کارگر" (حتی مقالاتی که در آن‌ها ظاهراً اشتغال زنان مثبت ارزیابی می‌شود) را تشکیل می‌دهد، عبارت است از:

۱- تأکید قاطع بر تقسیم جنسی کار و حمایت بی‌چون و چرا از آن ۲- دفاع از اسلام، توجیه نمودن آن و طرح این ادعا که این دین با فعالیت‌های اقتصادی زنان مخالفتی ندارد. لازم است اندکی بر روی موضوع تقسیم جنسی کار مکت کنیم:

تقسیم جنسی کار در مناسبات سرمایه‌دارانه تولیدی خود را در وهله اول در تقسیم کار

بین دو جنس و در وهله دوم در تفاوت ارزش نیروی کار دو جنس نشان می‌دهد.

فعالیت تولیدی زنان تحت مناسبات سرمایه‌داری در عرصه‌های زیر صورت می‌گیرد:

۱- تولید نیروی انسانی

۲- کار خانگی و پرورش کودکان

۳- اشتغال

در سرمایه‌داری خانواده کوچک‌ترین واحد اقتصادی جامعه است. مناسبات درون خانواده خصوصی تعریف می‌شود. در تقسیم اجتماعی کار، غالباً وظیفه اصلی زنان در عرصه‌های یک و دو یعنی زایمان، کار خانگی، تربیت بچه قلم‌داد می‌شود. به نحوی که نقش زن در اجتماع عمدتاً به مثابه مادر، همسر و کدبانو دیده می‌شود. در حالی که عرصه‌های فعالیت مردان منحصرأ به اشتغال و امرار معاش خانواده محدود می‌شود. مردان "نان‌آور" خانواده هستند.

من در این جا سعی می‌کنم نشان دهم که چگونه در سرمایه‌داری چنین تقسیم کاری به منبعی برای ارزش‌افزایی سرمایه تبدیل می‌شود. هدف اساسی سرمایه، تولید هرچه بیشتر ارزش اضافی است.

"تولید سرمایه‌داری تنها عبارت از تولید کالا نیست بلکه ذاتاً عبارت از تولید اضافه ارزش است. کارگر نه برای شخص خود، بلکه برای سرمایه‌دار تولید می‌کند. بنابراین دیگر کافی نیست که وی به‌طور کلی تولید نماید. کارگر باید اضافه ارزش تولید نماید." (کاپیتال، جلد اول، فصل چهاردهم، ترجمه ایرج اسکندری، ص ۴۶۲)

اما ارزش اضافی چیست و چگونه به وجود می‌آید:

در پروسه تولید، کارگر طی روزکار خود ارزش معینی را تولید می‌نماید. بخشی از این ارزش به‌عنوان معادل ارزش نیروی کار، به شکل دستمزد، به کارگر پرداخت می‌شود. این اما تنها بخشی از ارزش تولید شده توسط وی می‌باشد. بخش دیگر ارزشی مازاد بر ارزش نیروی کار او است که به سرمایه‌دار تعلق می‌گیرد.

"امتداد روزکار در وراء نقطه‌ای که کارگر فقط معادلی برای ارزش نیروی کار خویش تولید نموده است و تصرف این اضافه کار به وسیله سرمایه‌دار عبارت از تولید ارزش اضافه مطلق است." (همان جا)

تولید ارزش اضافه مطلق طبق تعریف مارکس با روزکار کارگر ارتباط دارد. از آن جا که هدف

سرمایه‌داری افزودن هر چه بیشتر به میزان ارزش اضافه می‌باشد، سرمایه‌داران سعی می‌کنند با افزایش ساعات کار و یا اضافه کاری این امر را متحقق سازند. ارزش اضافی نسبی با در نظر گرفتن ثابت ماندن روزکار، در طی آن پروسه‌هایی شکل می‌گیرد که منجر به کاهش ارزش نیروی کار، و یا مدت زمانی که برای تولید ارزش نیروی کار لازم است می‌گردد. البته مارکس معتقد است که در رابطه با امر افزایش ارزش اضافه تفاوتی بین این دو وجود ندارد. کاربرد مفاهیم مطلق و نسبی ولیکن در رابطه با راه و روش‌هایی است که برای افزایش نرخ ارزش اضافه^(۲) انتخاب می‌گردند. (رجوع کنید به مارکس، همان‌جا، ص ۴۶۴)

با این ترتیب یکی از راه‌های ارزش افزایی سرمایه‌داری کاهش ارزش نیروی کار است. اما ارزش نیروی کار چگونه تعریف می‌شود:

ارزش نیروی کار منوط به ارزش وسایل معیشتی است که بنا بر معمول برای یک نفر کارگر متوسط ضروری است. حجم این وسایل معیشت، هر چند شکل آن تغییرپذیر باشد، در دوره معین و در جامعه مشخص معلوم است^(۳)... (همان‌جا، فصل پانزدهم، ص ۴۷۱)

بنابراین مبنای محاسبه دستمزد کارگران در بهترین حالت (حتی در جوامع اروپایی که کارگران با مبارزات اتحادیه‌ای سطح دستمزد خود را تا حدودی به میزان ارزش کالاها می‌مورد نیاز خود نزدیک نموده‌اند) عبارت است از قیمت مواد خام و عمل نشده و شرایط اولیه‌ای که برای گذران امورات یک کارگر لازم است. روشن‌تر بگوییم برای این که کارگر بتواند غذا بخورد، باید مواد خام آن خریداری شده، آماده و پخته شود. باید امورات خانه سر و سامان گیرند. لباس‌ها شسته و اتو شوند. ظروف جمع‌آوری و شسته شوند. خانه منظم و پاکیزه شود. کودکان نگهداری و تر و خشک شوند و غیره و غیره و غیره. و این همه در قلمرو وظایف خانگی زنان است. این کار زنان است که از مواد خام غذایی، تغذیه کارگر و کل خانواده را سامان دهند، با رسیدگی به امور خانه، وسایل زندگی را قابل استفاده نگاه دارند. زن نه تنها کل امورات زندگی

۲- نرخ ارزش اضافه چنین محاسبه می‌شود: ارزش اضافه

ارزش نیروی کار

۳- در کشورهایی مثل ایران دستمزد کارگر همواره پایین‌تر از ارزش وسایل ضروری معیشتی برای او بوده است. اگر هزینه سرسام‌آور مسکن، مواد غذایی، بهداشت و غیره را حساب کنیم، می‌بینیم که دستمزد ماهانه کارگر ایرانی کم‌تر از یک سوم ارزش نیروی کار او است. چنان‌که به اعتراف "خانه کارگر" جمهوری اسلامی، دستمزد کارگر ایرانی کفاف یک سوم مخارج او را هم نمی‌دهد.

خانواده کارگری را سازمان می‌دهد، بلکه بازتولید نیروی کار، پرورش نسل انسانی آینده را نیز به عهده دارد.

کار زن در چهارچوب خانه ولیکن نه از طرف جامعه و نه از طرف همسر وی دارای هیچ ارزشی نیست. یا بهتر بگوییم اصلاً کار محسوب نمی‌شود. به یاد بیاوریم اصطلاحات رایج در زبان روزمره‌مان را که همواره کار کردن زن را با اشتغال وی یکسان تلقی می‌کند. جالب این جاست که کار زنان در خانه، یعنی پخت و پز، خرید، شست و شو، نظافت محل زیست، نگهداری از کودکان و... اگر در خارج از چهارچوب خانه انجام شود به آن مزد تعلق می‌گیرد. به عنوان مثال در کشور آلمان دستمزد رایج برای نظافت ساعتی ۱۵ مارک می‌باشد.

در این رابطه ممکن است چنین استدلال گردد که در سرمایه‌داری آن نوع فعالیتی کار محسوب می‌گردد که نه ارزش مصرف بلکه ارزش مبادله تولید نماید و نیروی کار آن نیز به مثابه یک کالا خریداری شود. این استدلال تا حدودی قابل مکتب می‌باشد. با چنین تعریفی از آن جا که کار زنان تنها ارزش‌هایی را تولید می‌کند که مختص مصرف خود و خانواده‌شان است و برای عرضه به بازار نمی‌باشد، طبیعی است که آن را نمی‌توان جزو کارهای تولیدی محسوب نمود. در سرمایه‌داری کاری ارزشمند است که ارزش مبادله تولید نماید. با این حال اگر بخواهیم صرفاً از مکانیسم‌های سرمایه‌دارانه حرکت کنیم، می‌توانیم بر روی این نکته در پاسخ مکتب نماییم:

کار خانگی زنان در تولید نیروی کار به مثابه کالا نقش اساسی و تعیین‌کننده‌ای دارد. سرمایه‌داری در حالی که از نیروی کار زنان در این جا به طور مستقیم استفاده می‌کند، آن را از رده کارهای ارزش آفرین خارج می‌کند و به آن برچسب خصوصی و شخصی می‌زند. بر همین اساس کار و خدمات زنان در خانه را جزو تولید ناخالص اجتماعی محسوب نمی‌نماید و زنان هیچ‌گونه جایگاهی در سیستم تأمین اجتماعی ندارند، در کار آن‌ها هیچ‌گونه امیدی به بازنشستگی و تأمین آتیه مستقل‌شان موجود نیست. زنان خانه‌دار تا آخر عمر مجبور به کار بوده، به لحاظ اقتصادی وابسته به شوهران‌شان می‌باشند. مجسم کنید که کار خانگی زنان اصلاً وجود خارجی نداشت و کارگران مرد مجبور بودند غذای خود را در رستوران صرف نمایند، لباس‌های خود را به خشک‌شویی بدهند، کسی را استخدام کنند که خانه‌شان را تمیز کرده و سایر امور خانه را سازمان دهد. در چنین شرایطی ارزش نیروی کار چگونه محاسبه می‌گردید؟ آیا به ناچار این هزینه‌ها جزو نیازهای ضروری و معیشتی کارگران تعریف

نمی‌شدند؟ آیا با این پیش فرض که دستمزد کارگران مساوی با ارزش نیروی کار آنان باشد، نمی‌بایستی دستمزد کارگران حداقل دو یا سه برابر سطح کنونی دریافتی‌شان می‌بود؟ می‌بینیم که چگونه کار زنان در خانه با پائین آوردن ارزش نیروی کار به افزایش ارزش اضافه منجر می‌گردد و یکی از عوامل اصلی سودآوری سرمایه می‌باشد. سرمایه‌داران و ایدئولوگ‌های آنان ولیکن با سوءاستفاده از نهاد خانواده و تعاریف ایدئولوژیک و اخلاقی از نقش زن در آن، کار مجانی زن را به عنوان امری بدیهی، پیش‌فرض هر نوع رابطه انسانی بین زن و مرد می‌انگارند.

حال به روزنامه "کار و کارگر" بازگردیم. در تمامی مقالات منتشر شده در این روزنامه همین تقسیم جنسی کار پیش‌فرض گرفته شده است:

الف - کار به مفهوم کار در خارج از خانه و داشتن شغل تعریف می‌گردد: "کار به آدمی هویت می‌دهد و شخصیت انسان در کار و فعالیت در عرصه جامعه است که رشد و پرورش می‌یابد." "ما نمی‌گوییم زنان در خانه بنشینند و کار نکنند ولی نباید انتظار این باشد که هم‌با و هم‌ردیف مردان در تمام بخش‌های مختلف جامعه به کار گرفته شده، و همانند مردان کار کنند." (کار و کارگر، ۴ اسفند ۱۳۷۵، ص ۵)

ب - رسیدگی به امور خانه و کار خانگی وظیفه بی‌چون و چرای زنان، حتی در صورت اشتغال آنان تعریف می‌گردد: "در روند رشد و پیشرفت زندگی شهری، زنان اگر چه مسئولیت مهم و خطیر مادری و مدیریت خانواده را برعهده دارند، اما به‌عنوان انسان‌های خلاق و فعال در عرصه کار و تولید و در قلمرو فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی نیز می‌توانند هم‌دوش مردان به فعالیت بپردازند." (همان‌جا) "زن به عنوان یک مادر و یک همسر، وظایف و مسئولیت‌هایی دارد که گاهی با مقوله "زن، به‌عنوان شاغل" برخورد پیدا می‌کند و در این روند، مشکلات متعددی برای او و برای خانواده و جامعه پیش می‌آید." (کار و کارگر، ۲۶ خرداد، ص ۵) "در جامعه ما موقعیت زن در خانه و خانواده جزئی از سیستم کل اجتماعی است که آن‌ها را تابع مردان ساخته است انجام کارهای منزل توسط آنان به ویژه تربیت فرزندان حتی وقتی که زن بیرون از خانه کار می‌کند بر عهده زنان است." (کار و کارگر، ۷ تیر ۱۳۷۶، ص ۵) "صبح که بچه‌هایش را به مدرسه می‌فرستد، شوهرش را راهی می‌کند، تازه نوبت دل‌شوره‌های خود اوست. نکند سرویس کارخانه او را جا بگذارد و برود. میلیون‌ها زن ایرانی، صبح را در جای جای این سرزمین پهناور، این چنین آغاز می‌کنند. زنان کارگری که مسئولیت‌شان سنگین‌تر از

مردان است و لاجرم کارشان هم بیشتر و به این ترتیب می‌بینی که زن کارگر ایرانی سمبلی از ایثار و از خودگذشتگی است." (کار و کارگر، ۹ اردیبهشت ۱۳۷۶، ص ۱۲)

اگر چه این قلم‌زنان ارگان "خانه کارگر" رژیم جمهوری اسلامی، به حال این زنان اشک تمساح می‌ریزند، نه تنها هیچ‌گاه نفس این تقسیم کار را زیر سؤال نمی‌برند، بلکه از آن دفاع می‌کنند و آن را قانون طبیعی می‌دانند. بنابراین طبیعی است که هیچ‌گاه از مشارکت مردان در امور خانه نیز سخنی به میان نمی‌آورند. البته از شوراها و انجمن‌های اسلامی که خواهان پیاده کردن بی‌چون و چرای تعالیم و قوانین اسلامی هستند، انتظاری بیش از این هم نمی‌رفت و نخواهد رفت. چنین نگرشی اما در اعماق سنت و تفکر حاکم بر جامعه ما ریشه دارد. فرهنگی که نه تنها مشارکت در کارهای خانه را در حیطة وظایف مرد نمی‌شمارد، چنین امری را نیز دور از شأن مردان می‌انگارد.

تفاوت ارزش نیروی کار دو جنس

یکی دیگر از حربه‌های سرمایه‌داری برای افزایش میزان ارزش اضافی کشاندن زنان و فرزندان کارگران به عرصه تولید است. و این در حالی است که به آنان برای کار برابر با مردان، دستمزد و مزایای به مراتب کم‌تری می‌پردازد. مارکس در کاپیتال، در فصل مربوط به ارزش نیروی کار نیز بر روی این نکته که در سرمایه‌داری ارزش نیروی کار دو جنس متفاوت است، تأکید می‌نماید:

"دو عامل دیگر نیز در تعیین ارزش نیروی کار وارد می‌شوند. از یک طرف مخارج نشوونمای نیروی کار، که با شیوه تولید تغییر می‌کند، و از سوی دیگر تفاوت طبیعی بین نیروهای کار از جهت این که نیروی مزبور مردانه، زنانه، رسیده یا نارس است. استفاده از این نیروهای مختلفه کار که آن نیز به‌نوبه خود مشروط به شیوه تولید است، در مخارج تجدید تولید خانواده کارگری و ارزش مردان کارگر بزرگ‌سال تفاوت بزرگی به وجود می‌آورد." (همان‌جا، ص ۴۷۱)

قلم‌به‌مزدان "کار و کارگر" نیز مانند همه مدافعان سرمایه‌داری، خواسته دستمزد برابر زنان و مردان در قبال کار برابر را مطرح نمی‌کنند. جالب اینکه یکی از خبرنگاران این روزنامه در هنگام طرح این موضوع از سوی یک زن کارگر، این مسئله را مختومه می‌گذارد. به بخشی از مصاحبه‌ای که این روزنامه با یک کارگر زن نموده توجه کنید:

- از درآمدت راضی هستی؟

- با تورم و گرانی موجود نه!

- چرا؟

- ببینید، ما زنان مشکلات خاص خودمان را داریم. ما باید در دو جبهه کار کنیم، از یک طرف اداره خانه و زندگی، رسیدگی به درس و مشق بچه‌ها و شوهرداری و از یک سو کار در کارخانه. هرچه باشد از این نظر مشکلات ما بیشتر از مردان است. زن در ادامه می‌گوید: این درست است که تعداد زنان کارگر در جامعه نسبت به مردان کم‌تر است، اما ما هم به‌عنوان نیمی از بیکره یک جامعه، توقعاتی داریم.



- چه توقعاتی؟

- زمان بازنشستگی، باید کم‌تر از مردان باشد. یا حقوق ما باید با مزایای کارگران مرد یکی باشد که در حال حاضر نیست.

مگر نیست؟

- بروید ببینید تا معلوم شود که هست یا نیست؟

فکر کردم ادامه صحبت با این زن کارگر محترم، به فرصت زیادتری نیاز دارد. با معذرت‌خواهی از او جدا شدم. (کار و کارگر ۱۹ اردیبهشت ۱۳۷۶، ص ۱۲، تأکید از من

است.)

برخورد گزارش‌گر ارگان "خانه کارگر جمهوری اسلامی" بسیار درخور توجه است که اصلاً نه تنها موضعی نسبت به این مسئله نمی‌گیرد بلکه برای بستن دهان کارگر زن فوراً کل صحبت را قطع کرده و به گزارش خاتمه می‌دهد.

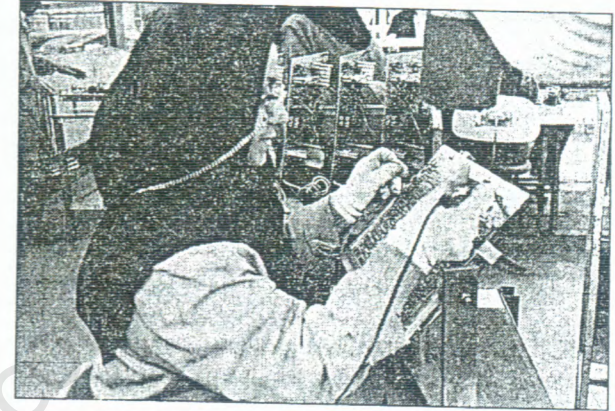
علاوه بر مسئله تفاوت دستمزدها، جایگاه شغلی زنان و مردان کاملاً متفاوت است. یعنی این که زنان در پایین‌ترین رده‌های شغلی کاری قرار دارند و به همین دلیل نیز در هنگام بیکارسازی‌ها، در نوک پیکان تعرض سرمایه‌داران می‌باشند.

البته "کار و کارگر" نیز نه تنها مخالفتی با این امر ندارد، بلکه بر روی این تفاوت صحنه گذاشته، آن را تئوریزه می‌کند: در شماره ۴ اسفند این روزنامه در بخش گزارش روز این نظر مطرح می‌شود: "تمامی بانوان بدانند که در خصوص اشتغال اولویت با آقایان است چرا که از نظر دین اسلام مسئولیت تأمین هزینه زندگی به طور کامل به آن‌ها واگذار شده است. لذا در شرایط مساوی تحصیلی، تخصصی و ... اگر وزارتخانه یا سازمانی بخواهد فردی را استخدام کند باید از بین بانوان و آقایانی که از جمیع جهات از شرایط مساوی برخوردار هستند آقایان را استخدام کند و مسئولان کشور نیز بایستی این مهم را در افکار عمومی تثبیت نمایند."

سخن آخر

همان‌طور که دیدیم "کار و کارگر" نه می‌تواند و نه می‌خواهد حتی در زمینه اشتغال طرف‌دار جدی زنان باشد، چرا که بر روی تقسیم جنسی کار و حفظ ساختار آن با تعصب خاص خود اصرار می‌ورزد. جمله‌پردازی‌هایی که رنگ و لعاب حمایت از حقوق کارگران زن دارند نیز ناشی از مبارزات و حرکات اعتراضی زنان است، و البته این ادعاها در خدمت منافع مشخص جناحی از حکومتیان بوده است.

نکته‌ای که همه کارگران پیشرو و به ویژه رفقای کارگر مرد باید بدان توجه کنند این است که مبارزه کارگران بر علیه سیستم سرمایه‌داری مبارزه با تمامی وجوه و عرصه‌هایی را طلب می‌کند، که این سیستم با تکیه بر آن‌ها سودآوری سرمایه را تضمین می‌نماید. یکی از این وجوه نیز تقسیم جنسی کار در سرمایه‌داری می‌باشد. اتحاد و منافع مشترک کارگران زن و مرد در مبارزه خود علیه سرمایه ضرورت مبارزه مشترک آنان بر علیه این تقسیم جنسی کار را



اجتناب ناپذیر می‌سازد. این مبارزه عملاً به معنای الف) مبارزه برای خواست دستمزد برابر برای کار برابر در محیط کار ب) مبارزه بر علیه بیکارسازی و اخراج زنان ج) نفی و به زیر سؤال بردن تقسیم جنسی کار و تلاش جهت تغییر آن و رد سنتی که کار در خانه را از وظایف ابدی زن ارزیابی می‌کند، می‌باشد.

لازمه چنین مبارزه‌ای، به زیر سؤال بردن عادات، سنن و فرهنگ کهنه و مبنای تربیت تاکنونی ما می‌باشد. کارگران پیشرویی که به نابودی سیستم سرمایه‌داری با تمام ارگان‌ها، نهادها و باورهای کهنه آن عزم جزم نموده‌اند، از تحول باورها، افکار و عادات خود هیچ‌گونه وحشتی نباید داشته باشند.

سپتامبر ۹۷

ممنوعیت کار کودک بذر فردای سوسیالیسم است

سوسن بهار



پذیرفتن این مسئله ثقیل و باور نکردنی است که در دنیای مدرن و پیشرفته و در عصر انفورماتیک، زمانی که ماشین در بسیاری از عرصه‌های کار به جای انسان نشسته است - و اگر جامعه براساس نظمی دیگر بنا نهاده شده بود، انسان در مقیاس وسیعی از صرف نیروی خویش، برای معاش و یا کار غیر خلاق رها بود - هنوز و در هزاره سوم بخشی از تاریخ بشریت، برای گرداندن چرخ این نظام پوسیده بنا به آمار رسمی سازمان‌هایی از جمله آی.ال. او، ۴۰۰ میلیون کودک به انواع و اقسام کار پر مشقت و پر مخاطره در اشکال برده‌گی و سرفی و... مشغولند. باور نکردنی بودن این پدیده بهترین فرصت را برای مخفی ساختن آن برای صاحب‌کاران و دولت‌ها به وجود آورده است.

بنابه اظهار یونیسف "کار کودک پوشیده‌ترین راز دنیاست". دنیای سرمایه از طریق سرپوش گذاشتن بر این فاجعه به زیست انگلی خویش ادامه می‌دهد. طی سال‌های اخیر یعنی از ۱۹۹۵ به بعد، با مرگ دل‌خراش اسپارتاکوس کوچک عصر ما، اقبال مسیح و انعکاس آن در سطح جهان - به یمن مبارزات خود وی و جبهه‌رهایی بخش کودکان از کار برده‌گی - در پاکستان برده از روی این جنایت برافتاد و جامعه بشری در سطحی وسیع از وجود ۲۵۰ میلیون کودک کارگر - برده، بین سنین ۳ تا ۱۸ سالگی آگاه شد و این آگاهی به تشکیل و رشد سازمان‌های مدافع حقوق کودکان، برگزاری کنفرانس‌ها، سمینارها و کمپین‌های مبارزاتی وسیع علیه کار کودک در سطح جهانی تبدیل گردید. گلوبال مارچ، رژه جهانی ۳۰۰ کودک برده - قرض و کارگر، به نمایندگی از طرف ۲۵۰ میلیون کودک هم سرنوشت‌شان در سراسر جهان، که با پیمودن هشتاد هزار کیلومتر در مجموع و در کشورهای مختلف، به جلب توجه بشریت به این فاجعه پرداختند و تصویب کنوانسیون اخیر ممنوعیت کار پر مخاطره کودکان در ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۹ توسط سازمان جهانی کار که نتیجه بلافصل آن است، نمونه بارز این مبارزات می‌باشد.

اگر کار کودکان پوشیده‌ترین راز جامعه بشری است، وضعیت و کار کودکان در ایران به دلیل حاکمیت اختناق و سانسور، تعقیب فعالین دفاع از حقوق کودکان، قتل آنان از جمله محمد جعفر پوینده، عدم وجود تشکل‌های کارگری و سازمان‌های مستقل دفاع از حقوق کودک (به جز یک مورد) پنهانی‌ترین بخش این راز بوده است. برده افکنی از این راز و بررسی جوانب مختلف این مقوله در سطوح اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، مدتی است که به مشغله تعدادی از مدافعان حقوق کودک و ژورنالیست‌های پیشرو چه در داخل و چه در خارج ایران

تبدیل گشته است. یک بررسی همه جانبه و عمیق، تعیین وظایف و فراخواندن کمپین‌های مبارزاتی علیه آن امری الزامی نه صرفاً از زاویه دفاع از حقوق کودکان، بلکه به عنوان بخشی و به نظر من بخش مهمی از کل کمپین‌ها و مبارزات کارگری است. بدین منظور و به امید آن که این بررسی اجمالی بتواند به روشن تر شدن این مقوله و دامن زدن و تعمیق این بحث کمک کند.

از کتاب پژوهش کارگری نهایت تشکر صمیمانه را دارم که صفحات ذی‌قیمت خود را برای انجام این امر در اختیار من گذاشت.

کار کودکان در ایران

الف) کار کودک چیست؟

مجموعه کارهایی که توان کودک چه به دلیل امرار معاش و چه به دلیل عدم توانایی و یا تمایل به مدرسه رفتن صرف آن می‌شود، از کار در کارگاه قالی‌بافی خصوصی گرفته، رفت و روب و پخت و پز و آوردن آب، سرپرستی خواهر و برادر کوچک‌تر، تا کار در تولیدات کوچک، سری‌دوزی، نجاری، آهن‌گری، کار ساختمانی کارخانه و کارگاه‌های کوچک، تا فروشندگی خیابانی و تا آن جا که به جامعه ایران برمی‌گردد حتی گدایی؛ کودکان متکدی در ایران مستقل و برای خود کار نمی‌کنند، بلکه از طرف کس و یا کسانی از پدر و مادرشان اجاره می‌شوند و برای آن‌ها گدایی می‌کنند.

ب) چرا کودکان باید کار کنند؟

اغلب گفته می‌شود کودکان به کار می‌پردازند، چرا که خانواده‌هایشان فقیرند و به کمک آن‌ها نیازمندند. گفته می‌شود که کودک کار می‌کند که گرسنه نماند، کار می‌کند که خرج تحصیلش را درآورد، کار می‌کند که به وضعیت اقتصادی خانواده‌اش کمک کند و از غلطیدن آن به فقر مطلق جلوگیری نماید. گفته می‌شود که کار کودک مقوله‌ای فرهنگی است و جزو سنت خانواده‌هاست. نماینده ایران در کنفرانس آی.ال. او در سال ۱۹۹۹ در جلسه مربوط به کار خانگی، گفت: "۲۵ درصد درآمد خانواده‌های ایرانی از کار کودکان است و کار کودکان در خانواده جزو فرهنگ کشور ماست."

تمام این ادعاها غیر واقعی است، به طور واقعی و آن طور که آمار و تحقیقات نشان

می دهند، کار کودک نه معلول که عامل فقر است. کار کودک و نژم شدن آن است که خانواده ها را به فقر مطلق می کشاند و در تحلیل نهایی فرودستی و بی حقوقی را به کل طبقه کارگر تحمیل می نماید. تا آن جا که به جامعه ایران برمی گردد هر چند که مقوله کار کودک در آن و نقش کودکان در تولید با مثلاً هندوستان که از مجموع ۲۵۰ میلیون کودک برده - کارگر ۱۲۵ میلیون آنان را در بر می گیرد و کودکان مستقیماً و به عنوان کارگر در کارخانه های ترقه و فشفشه سازی، کبریت سازی، معادن تراش الماس و... به کار مشغولند و از مجموع ۲۰۰ هزار کارگر کارخانه های میزان پور و بابدوهی ۵۰ هزار نفر آنان را کودکان ۴ تا ۱۴ ساله تشکیل می دهند، فرق می کند و بیشتر به برزیل و خیل عظیم کودکان خیابانی اش به دلیل پایین آمدن سطح معیشت و بالا رفتن سقف فقر شبیه است، اما غیر قابل انکار و حتی در آمار درج شده است که از مجموع دو میلیون و هشت صد هزار کارگر کارگاه های کوچک و بخش های تولیدی که شامل قانون بیمه نمی شوند، بخش قابل توجهی کودکان کارگردند. کودکان برده گان ارزانند، به دلیل نحیف بودن جثه شان و انسان کامل به حساب نیامدن شان، قابل کنترل ترند. جرأت اعتراض ندارند، می توان به راحتی تنبیه شان کرد و از پرداخت دستمزدشان سر باز زد و...

به کار گرفتن کودکان و کار کشیدن از آنان، نه صرفاً زیر پا گذاشتن حقوق کودک، و زیر پا گذاشتن حقوق بشر که تحمیل غیر انسانی ترین شرایط به طبقه کارگر و نقض حقوق کارگران به مثابه طبقه ای جهانی در برابر سرمایه جهانی است. به همین دلیل به نظر من، این فرمول بندی که با رسیدن کارگران به حقوق شان، کودکان نیز از قید و بند کار رها خواهند شد، درست نیست، بلکه اساساً و برای این که طبقه کارگر در مبارزات روزمره و جاری اش به حقوق خویش دست یابد، نیازمند مبارزه ای جدی برای از بین رفتن کار کودک و جلوگیری از پذیرفتن این امر، یعنی کار ارزان کودکان به عنوان جزئی از این طبقه می باشد.

کار کودک به خاطر خصلت ارزان و حتی مجانی ای که دارد و این مسئله که مانع از تحصیل وی می شود و باعث تحمیل موقعیت فرودست تر به کل طبقه در روند زندگی می گردد، نه به دست آوردن لقمه نانی برای ادامه زیست که در تحلیل نهایی گرفتن نان از گلوی کارگران است.

بنابراین پاسخ این سؤال که چرا کودکان باید کار کنند این نیست که چون خانواده های شان تنگ دستند. از کودک کار کشیده می شود که بی حقوقی و فقر مطلق به طبقه

کارگر تحمیل شود.

ب) ابعاد و دامنه کار کودک بر طبق آمار رسمی:

در روزنامه همنهاری سال ۱۹۹۷ خبر دریافت جایزه بهترین قالی باف توسط یک استاد

کار قالی باف ۷ ساله درج شده بود. این استاد از کی به فراگیری کار و شاگردی مشغول بوده است؟

سنگینی کار بردوش کوچک کودکان

«چشم ها را تنگ می کند، به تنگی دلش، صورت را کنار می کشد تا شعله های کوره گوشت و پوستش را برشته نکند. میله فلزی را درون کوره می فرستد، تا بلور خمیره شده را از کوره بیرون بکشد... فلاش عکاسی که می درخشید، احمد ۱۲ ساله برمی گردد به ما نگاه می کند. مهدی کوچک تر از احمد است، از من می پرسند که ما آن جا چه می کنیم؟ نه با حرف با نگاه. در جستجوی کار کودکان به آن جا کشیده شده بودیم. بچه هایی که گاه در بدترین شرایط، دشوارترین کارها را می کنند تا مزدی بگیرند. اگر چه به حد قد خود امروز در کشور ما، ۹ میلیون کودک ۶ تا ۱۰ ساله کار می کنند. در این حالت وزارت کار و امور اجتماعی، جز تدوین شش ماده در باره شرایط کار نوجوانان، اقدامی نکرده است.

کشواد منشی زاده کارشناس تنظیم روابط کار وزارت کار و امور اجتماعی در این مورد می گوید: کار کودکان یک معضل بزرگ است. کار کودکان را، دولت، کارفرما و پدر و مادر انکار می کنند. بد می دانند که جامعه بین المللی بدانند در کشور ما هم کودکان به کار گرفته می شوند.

رسم این است که کارفرمایان در نهان، کودکان را به کار گیرند. در بسیاری از مواقع کارفرمایان، پدر و مادر کودک هستند. در کوره های آجرپزی، کارفرما با پدر خانواده قرارداد امضاء می کند و جایی را برای زندگی به او می دهد. پدر نیز تمام اهل خانه را با خود به آن جا می برد. به این ترتیب همه خانواده آن جا با هم کار می کنند، حتی کودک ۴ یا ۵ ساله.

آمار سرشماری سال ۱۳۷۵ می گوید: ۹ میلیون و ۸۰ هزار و ۶۷۶ نفر از جمعیت کشور بین سنین ۶ تا ۱۰ ساله هستند که از این تعداد ۱ میلیون و ۸۶۰ هزار و ۱۳ نفر از امکانات تحصیلی محرومند. بنا به آمار وزارت آموزش و پرورش در همان سال تحصیلی که تعداد

دانش آموزان را از سن ۶ تا ۱۹ سالگی (ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان)، ۱۷ میلیون و ۲۰۶ هزار و ۱۳۴ نفر اعلام کرد، حدود ۵ میلیون و ۱۸۱ هزار و ۲۳۵ نفر از امکانات تحصیلی محروم بودند.

در گروه‌های سنی ۱۰ تا ۱۴ ساله، حدود ۳۶۸ هزار و ۳۱ کودک شاغل بوده و ۳۶۶ هزار و ۴۷۵ کودک از نظر شغلی وضعیت مشخصی نداشته‌اند.

در گروه سنی ۱۵ تا ۱۹ ساله نیز حدود ۱ میلیون و ۴۵۷ هزار و ۱۴۹ نفر شاغل ذکر شده‌اند که بیشتر آن‌ها در بخش‌های صنعت، کشاورزی، خرده‌فروشی، حمل و نقل و تعمیرات مشغول به کار بوده‌اند. البته در این آمار به کودکان خیابانی و مشاغل کاذب و سایر کودکانی که هم‌زمان با تحصیل به طور نیمه وقت کار می‌کنند و بخش عمده‌ای را نیز شامل می‌شوند، اشاره‌ای نشده است.

تأسف بار این که بخش قابل توجهی از این کودکان شناسایی نشده‌اند و غیر از حدود ۱ میلیون و ۶۰۰ هزار دختر ۱۰ تا ۱۹ ساله که از دواج کرده‌اند و خانه‌دار هستند، بقیه در مزارع و کشتزارها، کارگاه‌های تولیدی کوچک خانوادگی و خصوصی قالبی‌بافی، خرده‌فروشی و کوره‌پزخانه‌ها کار می‌کنند. به نقل از: "روزنامه جامعه"، شنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۷۷، ۲۵ آوریل ۹۸، زهره خوش‌نمک.

کار کودکان و جلوگیری از بهره‌کشی

به مناسبت هشتاد و هفتمین اجلاس سازمان جهانی کار (کار کودکان):

"در ایران ۱ میلیون و ۸۰۰ هزار کودک به کار اشتغال داشته و همان گونه که یکی از کارشناسان وزارت کار و امور اجتماعی در مصاحبه‌ای با روزنامه جامعه ۵ اردیبهشت ۷۷، شماره ۵۰، (۲۵ آوریل ۹۸) اعلام نموده است، متأسفانه امکان نظارت و بازرسی به خاطر کمبود نیروی انسانی عملاً مقدور نیست و شناسایی کودکان به منظور استیفای حقوق آنان در عرصه‌های مختلف کار و اشتغال از یک طرف و مجازات عاملین و مباشرینی که با سوءاستفاده جسمی از این معصومین بهره‌کشی می‌کنند از طرف دیگر، مدیریت کلان را در اجرای قانون اساسی و قانون کار با مشکل مواجه کرده است." (به نقل از: روزنامه خرداد، سه شنبه ۲۵ خرداد ۱۳۷۸، احمد آملی)

تا سال ۱۹۸۰ حداقل سن قانونی کار کودکان در ایران ۱۲ سال بوده است. در این سال قانون "ممنوعیت کار کودکان زیر ۱۵ سال" تصویب شد. اما بنابه نتایج سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۹۹۶ دست‌کم ۴۷۹۰ کودک ۱۰ تا ۱۴ ساله حقوق‌بگیر در بخش دولتی، اعلام گردید. (ماهانامه اندیشه جامعه شماره ۷، مهرماه ۱۳۷۸، نگاهی به نظام آموزشی کنونی نوشته عزیزه شاه‌مرادی). با تصویب قانون معافیت کارگاه‌های خانگی از شمول قانون کار، برده‌گی میلیون‌ها کودک که در آجرریزی، قالبی‌بافی، خشت‌زنی، کشاورزی، ریخته‌گری، ساختمانی، شبانی، بازیافتی (جمع‌آوری کاغذ، پلاستیک، فلز، باتری‌های مستعمل و دیگر مواد زباله دانی‌ها) تعمیرگاه‌ها و حتی کار سخت و پر دقت نقشه‌کشی قالبی، به کار مشغولند، قانونیت یافته است.

بنابه آخرین گزارش یونسکو ۴۰۰ هزار کودک خیابانی در ایران وجود دارد (روزنامه اطلاعات بین‌المللی، دسامبر ۱۹۹۹). زهره خوش‌نمک گزارش‌گر رسمی روزنامه اخبار اقتصاد در نوشته‌ای تحت عنوان "پیوندی میان کودک گریخته و خانه‌پشت سر" می‌نویسد: "با بررسی وضع، گویا وجود ۲۰۰ هزار کودک خیابانی اجتناب‌ناپذیر است. در سطح تهران علاوه بر افاغنه بیش از ۲۰ هزار کودک خیابانی اعم از ساکن و مهاجر در آستانه آسیب‌پذیری قرار دارند." (اخبار اقتصاد، آذرماه ۱۳۷۸)

بنابه همان گزارش، ایران جزو کشورهای است که از کودکان زیر پانزده سال در فعالیت‌های نظامی استفاده می‌کند. مین‌های ضد نفر و سوانح طبیعی این کودکان را تهدید می‌نماید. روزنامه عصر آزادگان مورخ ۲۳ آذر ۱۳۷۸ گزارش می‌دهد که در جنگ بین دو کشور ایران و عراق بنابه اطلاعات آموزش و پرورش، بیش از ۵۷۰ هزار نفر از آموزش و پرورش به جبهه‌ها فرستاده شدند. از آن تعداد ۴۴ هزار نفر دانش‌آموز بوده‌اند. بنابه گفته سرپرست بنیاد شهید، متوسط سن ۱۷۰ هزار نفر کشته جنگی بین ۱۵ تا ۲۵ سال بوده است. (خبرگزاری دولتی ایران، ۶ مهر ۱۳۷۶)

بنابه خبر رسیده به دست ما که گویا در روزنامه صبح امروز شماره‌های اواسط آوریل درج شده، کودکان بسیار خردسال توسط والدین‌شان در شهر قم به صاحبان کارگاه‌های قالبی باقی‌اجاره داده می‌شوند. این اولین اعلام رسمی وجود کودک برده در ایران است. از آن‌جا که قسمت اعظم قالبی‌های صادراتی در شهرهای اصفهان و کاشان و روستاهای اطراف آن‌ها تولید می‌شود، میدان برده‌فروشی شهرستان قم محل مناسبی برای سوداگران جان و مال و

زندگی اسپارتا کوس‌های خردسال ایرانی است.

بر واضح است که آمار و اطلاعات فوق فقط جزئی، و آن هم جزء ناچیزی از واقعیت کار کودک و تعداد کودکانی که در ایران به کار مشغول هستند را منعکس می‌کند.

ج) نقش قوانین:

در ایران و تحت حاکمیت دولت اسلامی که ذاتاً کودک‌آزار است و جنگال مخوفش حلقوم ظریف کودک را در خود می‌فشارد، وجود قوانین کودک‌آزار که نه فقط عرف و شرع‌اند بلکه بیان قانونی یافته‌اند، به بروز فاجعه کار کودکان انجامیده است. طبق قانون مدنی دختران ۹ ساله بالغ به حساب آمده و می‌توانند شوهر کنند. پرواضح است دختری که بتواند ازدواج کند، به طریق اولی توانایی انجام کار را هم دارد. پدرسالاری اسلام حق اجاره دادن طفل را به پدر می‌دهد و همین طور حق تصاحب دست‌رنج‌اش را به دلیل صغیر بودن، هر چند که به لحاظ قانونی برای امر خطیری مثل ازدواج و تشکیل خانواده بالغ به حساب آید. حرام‌زاده نامیدن کودکانی که از طریق ازدواج قانونی به دنیا نیامده‌اند و ممانعت از صدور شناسنامه برای این کودکان، در خدمت استثمار بی قید و شرط چنین کودکانی که اصولاً حیات‌شان ثبت نمی‌گردد و بدون شناسنامه زندگی می‌کنند و به یک معنی وجود خارجی ندارند، است. کودک دو بار از صحنه حیات محو می‌شود. یک بار به دلیل عدم ثبتش به عنوان شهروند جامعه و یک بار با کشیده شدن شیره جانش توسط سوداگران پول. وجود قوانینی که پدر و والدین پدري را مالک جان کودک می‌شمارد، اختیار کامل داشتن آنان در آزار کودکان حتی قتل‌شان، تحت عنوان "تربیت و تعلیم"، غیرانسانی‌ترین و خشونت‌آمیزترین روابط را به کودکان و بدن‌های ظریف و لطیف‌شان تحمیل کرده است. پدر، استادکار، مربی، سرکارگر و... می‌زنند. برای این که پسر، کارگر، شاگرد و... خوبی تربیت کنند. کتک زدن کودکان نه تنها در قوانین ایران ممنوع نیست بلکه امری کاملاً قانونی و شرعی است. کارکردن تحت این شرایط زندگی را برای این دسته از کودکان به چنان جهنمی تبدیل کرده است که شادی کودکان و بازی و تفریح را فراموش کرده‌اند. بسیاری از آنان بلد نیستند بازی کنند و بسیاری دیگر از خانه و محیط کار فرار می‌کنند و خیل کودکان خیابانی را تشکیل می‌دهند. در تهران تعداد کودکان خیابانی بنابه آمار رسمی ۲۰ هزار نفر است، و در تابستان سال گذشته، ۳۰ باند تبه‌کار سوءاستفاده جنسی از آنان فقط در تهران کشف شده‌اند. استثمار جنسی کودکان، شیوع فساد و ضد اخلاقیات دون شأن جامعه بشری، روی دیگر سکه حاکمیت عرف و شرع اسلامی در

جامعه ایران است.

د) کار کودک به مثابه مقوله‌ای فرهنگی:

پیش‌تر گفتم که جزو سنت و فرهنگ بودن کار کودکان به مثابه پهنه‌ای برای شانه خالی کردن از مسئولیت اجتماعی در برابر پدیده استثمار کودکان، از جانب سرمایه‌داران و دولت‌های‌شان مطرح می‌گردد. اما این تبیین به ذی‌نفعان محدود نمی‌شود، بلکه بسیاری از فعالین حقوق کودک هم بر این نکته تأکید می‌ورزند. اجازه بدهید با هم واقعیتی را که در این مقوله نهفته است بررسی کنیم.

تا آن جا که به فعالین و یا کسانی که به عنوان فعال دفاع از حقوق کودکان در جامعه معرفی شده‌اند برمی‌گردد، دو انگیزه برای طرح این مسئله وجود دارد، یک دسته از آنان در سازش و نوسان دایمی با نهادهای دولتی و مشخصاً بخشی از دولت بر سر این مقوله (کار کودک) که به خاطر خصلت تأثیر گذارش، (حساس بودن جامعه نسبت به کودکان و ظلمی که در حق آن‌ها روا می‌شود) بسیار مهم است می‌باشند، و بسته به وقایع روز - از این و یا آن فرمول - استفاده می‌کنند. مثل بحث این که ما در ایران کودک خیابانی نداریم و گویا عدم کفایت و لیاقت خانواده‌هاست که کودکان را به خیابان کشانیده است. مسئله فرهنگی طرح می‌شود که از بار اجتماعی آن کاسته شود و مسئولیت مستقیم دولت اسلامی در فقر و نابسامانی و استثمار کودکان را کم‌رنگ نمایند. اینان ستر عورت و پرده‌پوشان این فاجعه‌اند. اما تأثیر فرهنگ بر کار کشیدن از جنه و گرده کوچک و آسیب پذیر کودکان را نیز نیاستی فراموش کرد و این درست چیزی است که دسته دوم و یا فعالین واقعی دفاع از حقوق کودک به درستی به تحلیل آن می‌پردازند و به عنوان یک فاکتور در کلیت این فاجعه انسانی آن را به رسمیت می‌شناسند. به رسمیت می‌شناسند که بتوانند با آن مقابله کنند. لازم به تذکر است که این مسئله که فرهنگ و سنت به طور ریشه‌ای و ساختاری مقولاتی منتج از روابط اقتصادی و اجتماعی حاکم بر هر جامعه‌ای است، ذره‌ای از اهمیت این موضوع نمی‌کاهد که در فاز بعدی خود این باز تولید فرهنگی، به روند تولید و برقراری این ساختار کمک می‌کند. وجود فرهنگ بزرگسالارانه و مردسالار، حقیر شمردن کودک به دلیل کوچک بودنش، و از این سر خُرد شمردن هر آن چه که به او مربوط می‌شود، حس مالکیت بر وی به عنوان باز تولید قدرت و توان مرد، در یک جامعه پدرسالار که مرتباً خود را در شکل قیم و تصمیم‌گیرنده در مورد "او" - کودک - نشان می‌دهد، هم به کشانده شدن کودک به عرصه‌های مختلف کار و استثمار

کمک به‌سزایی نموده است. تحت حاکمیت رژیم اسلامی سرمایه در ایران، کودک آزاری، اجحاف به کودک، جلوگیری و ممانعت از مدرسه رفتن وی، نه تنها منع نمی‌گردد، بلکه پشتیبانی و حمایت می‌شود. احتیاج به ذره‌بین برای دیدن این واقعیت نیست که بالغ شمردن کودک ۹ ساله پیش از آن که مقوله‌ای شرعی و اسلامی باشد ضرورتی سودجویانه در به کارگیری انگشتان ظریف بسیاری از دختر بچه‌های روستاهای ایران در صنعت فرش باقی است. به کارگماردن کودکان توسط خانواده‌هایشان که غالباً و آن جا که ضرورت اقتصادی مطرح نمی‌گردد بیشتر به حساب خیر و صلاح خود آنان و کار آزموده شدنشان گذاشته می‌شود، مقوله‌ای کاملاً فرهنگی است. و به بی حقوقی کودک درست مثل زن، در جوامع مرد سالار و پدرسالار بر می‌گردد.

ه) به یک کمپین ویژه علیه کار و وضعیت اسفناک اجتماعی کودکان نیاز است. علی‌رغم وجود انکارناپذیر خیل کارگران کوچک در ایران، حتی جنبش کارگری هم در این کشور خواست فرموله و دقیقی در دفاع از آنان و ممنوعیت کارشان و تحصیل اجباری و رایگان برای کودکان را تاکنون مطرح ننموده است. این حقیقت که سطح معیشت خانواده‌های کارگری به شدت پایین آمده است و بالاجبار جگرگوشه‌هایشان را به کار می‌فرستند، به خودی خود جای‌گزین این واقعیت نیست که مسایل کودکان کارگر - عموماً و به اشتباه - یا با مسایل کل کارگران یکی فرض می‌شود، و انتظار می‌رود با حل شدن این مسایل، معضلات کودکان نیز حل شود، که البته در تحلیل نهایی و در خود غلط هم نیست. اشکال در این است که جنبش کارگری در هر سطحی از حیات خویش - هر چند که به او تحمیل شده باشد - نایستی مقوله کار کودکان را به عنوان یک فاکتور به رسمیت بشناسد. و یا اصولاً در بعضی موارد مانع به نظر نمی‌آید و نهایتاً بحث بر سر ایمنی کار، تعلق داشتن حق بیمه و... در باره آن مطرح می‌گردد. تعدادی از کارگران این واقعیت تحمیلی به کل طبقه - یعنی کار کودک را - هر چند تلخ، نه خود مشکل که بعضاً راه‌حلی برای تقویت شدن و از تنگنا رهایی یافتن ارزیابی می‌کنند. همان طور که در بالا اشاره کردم، کار ارزان و بعضاً مجانی کودک وقتی که نرم شود، به بیکار سازی وسیع کارگران و گسترده‌گی تنگ‌دستی و افت سطح معیشت کل طبقه می‌افزاید. به این اعتبار نه راه‌حلی هر چند جزئی، بلکه آغاز وخیم‌تر شدن مسئله است.

با توجه به این فاکتورها به یک کمپین ویژه در دفاع از حقوق کودکان و ممنوعیت کار آنان نیاز است. کمپینی که بتواند امر تحصیل رایگان و اجباری را به پیش ببرد، به عوض کار

کودک، خواست پرداخت و افزایش دستمزدهای کارگران، و ایجاد اشتغال وسیع‌تر را برای والدین در مقابل خود قرار دهد و این‌ها را همین امروز و در همین شرایط از دولت زمینی سرمایه مطالبه نماید. مبارزه برای زندگی شاد و انسانی کودکان، و رها شدنشان از یوغ کار نه تنها مبارزه‌ای روزمره برای بهبود وضعیت اقتصادی کل طبقه کارگر که بذر فردای سوسیالیسم در ایران است.

تسلیت

رفیق عزیز یداله خسرو شاهی، سال‌گرد درگذشت سعید فرزند دل‌بندت و هم‌چنین مرگ تأثرانگیز خواهرزاده‌ات را به تو و خانواده محترم از صمیم قلب تسلیت می‌گوییم. ما را در غم خود شریک بدان!

۳ آوریل

شورای مرکزی اتحادیه‌ها برای اولین بار در مورد "انضباط کار" و "تشویق‌ها" مفصلاً موضع گرفت. اتحادیه‌ها می‌بایست "تمام نیروی‌شان را در جهت افزایش بارآوری کار و ایجاد زمینه‌های لازم برای انضباط کار در کارخانه‌ها و کارگاه‌های کوچک صرف می‌کردند. هر اتحادیه‌ای می‌بایست کمیسیونی برای تعیین معیارهای بارآوری در همه رشته‌ها و مشاغل تشکیل می‌داد، پرداخت قطعه کاری به منظور بالا بردن بارآوری کار مجاز شمرده شد. چنین ادعا شد که پرداخت پاداش به کسانی که بارآوری کارشان بیش از حد تعیین شده است، می‌تواند اقدام مؤثری باشد. اقدامی که کارگر را بیش از حد تحت فشار قرار نمی‌دهد. بالاخره: "در صورتی که گروه‌های تک افتاده‌ای از کارگران نخواهند از این انضباط اتحادیه‌ای پیروی کنند، ممکن است از اتحادیه اخراج شوند و دچار همه بی‌آمدهای ناشی از آن گردند." (۱)

۱۱-۱۲ آوریل

واحدهای مسلح چکا* به ۲۶ محل تجمع آنارشئیست‌ها در مسکو هجوم بردند. در دونسکوئیکلوستر (Donskoikloster) نبردهایی مابین چکا و گارد سیاه (آنارشئیست‌ها) صورت گرفت. چهل تن از آنارشئیست‌ها کشته یا مجروح شده و بیش از ۵۰۰ تن دستگیر گشتند.

۲۰ آوریل

اینک در باره مسئله کنترل کارگری در کل حزب (بلشویک) بحث می‌شود. کمیته ناحیه لنین‌گرا در اولین شماره از نشریه کمونیست را منتشر می‌کند. (کمونیست ارگان تئوریک کمونیست‌های "چپ" بود که توسط بوخارین، رادک و آسینسکی و بعداً هم اسمیرنوف منتشر می‌شد.) در این شماره تزهایی درباره وضعیت کنونی نیز چاپ شد. نشریه سیاستی را که تحت عنوان "خود انضباطی" می‌کوشید کارگران را مطیع کند و هم چنین اجرای کار اجباری، قطعه کاری و طولانی‌تر شدن روز کار را محکوم کرد. نشریه اعلام نمود: اجرای انضباط کار به همراه

* - "چکا" مخفف عبارتی روسی است که معنی آن "کمیسیون فوق‌العاده سراسر روسیه" می‌باشد. "چکا" در واقع سازمان امنیت حکومت بلشویک‌ها بود. این سازمان در دسامبر ۱۹۱۷ تأسیس شد و در آن هنگام تحت ریاست دزرژینسکی قرار داشت. برای آشنایی بیشتر با "چکا" رجوع شود به ای. اچ. کار؛ تاریخ روسیه شوروی: انقلاب بلشویکی ۲۳-۱۹۱۷، ترجمه نجف دریابندری، جلد اول، صفحات ۲۰۰-۱۹۸ (ن.س).

بلشویک‌ها و کنترل کارگری - قسمت دوم

نویسنده: ام. بریتون

برگردان: ناصر سعیدی

در شماره پیش ترجمه بخشی از کتاب "بلشویک‌ها و کنترل کارگری" اثر ام. بریتون به چاپ رسید. آن قسمت شامل رویدادهای مربوط به انقلاب و جنبش کارگری روسیه در فاصله زمانی ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ تا آخر مارس ۱۹۱۸ می‌شد. اینک دنباله آن رویدادها را تا پایان سال ۱۹۱۹ پی می‌گیریم.

ترجمه حاضر صفحات ۷۳ تا ۹۶ متن آلمانی کتاب بریتون را دربرمی‌گیرد. هم چون شماره پیش، علاوه بر زیر نویس‌هایی که در متن اصلی هستند و در پایان مقاله آمده‌اند، در موارد محدودی توضیحاتی از مترجم اضافه شده است. این توضیحات در زیر صفحات درج شده و با علامت * و حروف ن.س از متن اصلی متمایز گردیده است.



برقرار نمودن مجدد اشکال تصمیم‌گیری سرمایه‌دارانه هرگز قادر به افزایش بارآوری کار نیست. این امر ابتکار طبقاتی، فعالیت و تشکل پرولتاریا را تضعیف می‌کند. طبقه کارگر در معرض خطر قرار دارد. هم بخش پیش‌رو و هم اقشار عقب‌مانده پرولتاریا ناراضی خواهند شد. برای این که حزب کمونیست بتواند - با توجه به نفرت کنونی پرولتاریا نسبت به خراب‌کاران سرمایه‌دار - چنین سیستمی را پیاده کند، ناگزیر است علیه کارگران به خرده‌بورژواها متوسل شود. این امر منجر به نابودی حزب پرولتاریا خواهد شد.^۲

اولین شماره نشریه مذکور حاوی هشدار جدی از جانب رادک نیز بود، او نوشت: "اگر انقلاب روسیه توسط ضد انقلاب به طور قهرآمیز سرکوب شود، دوباره هم چون ققنوس به پا می‌خیزد. اما اگر انقلاب نتواند در خدمت کارگران باقی بماند و توده‌های کارگر را سرخورده نماید، ناکامی آن ده بار برای انقلاب روسیه و جهان زیان‌بارتر است."^۳

در همین شماره در باره "مرکزیت بوروکراتیک، حاکمیت تعداد محدودی از کمیسرها و از بین رفتن استقلال شوراهای محلی" هشدار داده شد.^۴ بوخارین نوشت: "لنین در دولت و انقلاب می‌نویسد، هر آشپزی باید بیاموزد که دولت را اداره کند. بسیار خوب، اما اگر هر آشپزی تحت فرمان یک کمیسر باشد، تکلیف چیست؟"

در دومین شماره از نشریه پیش‌گویی‌های پیامبرگونه‌ای از اسینسکی چاپ شد: "ما طرف‌دار بنای جامعه‌ای پرولتری از طریق نیروی خلاق و طبقاتی کارگران و نه صاحبان صنایع هستیم... اگر پرولتاریا نتواند* پیش‌شرط‌های لازم برای سازمان‌دهی سوسیالیستی کار را به وجود آورد، هیچ‌کس دیگری نیز نمی‌تواند این مسئولیت را به عهده بگیرد و یا در این مورد فضل بفرشد. چماقی که علیه کارگران بلند می‌شود، همواره در دست قدرت اجتماعی‌ای خواهد بود که یا تحت تأثیر طبقه دیگرست و یا قدرت شورایی است. اما قدرت شورایی ناگزیر خواهد بود در مبارزه با پرولتاریا از طبقه دیگری - مثلاً دهقانان - یاری بگیرد و بدین طریق خود را به منزله قدرت پرولتری نابود سازد. سوسیالیسم و تشکیلات‌های سوسیالیستی یا توسط خود پرولتاریا ساخته می‌شوند و یا هرگز به وجود نمی‌آیند، و به جای آن‌ها فقط سرمایه‌داری دولتی (پدید می‌آید)."^۴

عکس‌العمل لنین بسیار شدید بود: دشنام‌های رایج داده شد. نظرات کمونیست‌های

*- در متن آلمانی اشتباهاً "بتواند" آمده است که نمی‌تواند صحیح باشد و با مفهوم کل عبارت سازگار نیست. (ن.س)

"چپ" شرم‌آور، "نفی کامل سوسیالیسم در عمل" و "فرار به اردوی خرده‌بورژوازی"^۵ ارزیابی شدند. ادعا شد: "چپ‌ها توسط ایسوها (منشویک‌ها) و سایر خائنین سرمایه‌داری تحریک می‌شوند." در لنین‌گراد کارزاری علیه نشریه کمونیست به راه افتاد، به نحوی که نشریه ناچاراً به مسکو منتقل گشت. در آن جا نشریه بدواً تحت نظارت تشکیلات منطقه مسکوی حزب و سپس به صورت سخنگوی غیر رسمی یک گروه کوچک منتشر گردید. پس از انتشار اولین شماره، کنگره حزب که به سرعت فرا خوانده شده بود به نفع لنین موضع گرفت و "خواستار شد که هواداران کمونیست از تمایلات تجزیه‌طلبانه تشکیلاتی‌شان دست بردارند."^۶ این امر در زمان به اصطلاح آزادی فراکسیون‌ها... یعنی در ۱۹۱۸ اتفاق افتاد! یعنی مدت‌ها پیش از آن که در سال ۱۹۲۱ کنگره دهم رسماً فراکسیون‌ها را ممنوع نماید.

لنینیست‌ها در ماه‌های بعد موفق شدند، دامنه نفوذ تشکیلاتی‌شان را بر کارخانه‌هایی که پیش‌تر به عنوان کارخانه‌های بسیار "چپ" محسوب می‌شدند، گسترش دهند. تا اواخر ماه مه تشکیلات حزب در منطقه اورال - که عمدتاً پرولتری بود و تا قبل از آن توسط پرورباشنسکی هدایت می‌شد - و هم‌چنین دفتر محلی حزب در مسکو دوباره در دستان رهبری قرار گرفتند. چهارمین یا آخرین شماره کمونیست در مه ۱۹۱۸ ناچار به عنوان نشریه‌ای خصوصی و فراکسیونی منتشر شد. این مجادلات مهم که به کل طبقه کارگر مربوط می‌شدند نه از طریق «بحث، اقناع یا مصالحه، بلکه از طریق "تأثیرگذاری" بی‌وقفه بر تشکیلات‌های حزب، با حمایت زرادخانه‌ای از دشنام‌های مطبوعات و رهبری حزب، حل و فصل شد. مشاجره لنین راه را نشان داد و پیروان او ... اعضاء را به اطاعت واداشتند."^۷

۲۸ آوریل

مقاله لنین با عنوان وظایف نوبتی حکومت شوروی در نشریه ایزوستیا متعلق به کمیته اجرایی مرکزی شوراها در سراسر روسیه چاپ شد. او خواهان اقدامات و مصوباتی برای افزایش انضباط کار شد؛ اقداماتی که شرط پیشرفت اقتصادی محسوب می‌گردیدند. از جمله آن‌ها پیشنهاد معمول داشتن سیستمی بود که طبق آن بارآوری هر کارگر روی کارت‌هایی ثبت می‌شد؛ سیستمی که در آن اجرای مقررات کار در هر فابریک، ایجاد دفترهایی که بارآوری هر کارگر را اندازه بگیرند و پرداخت پاداش برای افزایش بارآوری پیش‌بینی شده بود. اگر هم لنین از خطرات بالقوه چنین اقداماتی آگاه بود، در باره آن‌ها به کلی سکوت می‌کرد. اما نیاز به قوه تخیل نیرومندی نبود تا بتوان در سیمای افراد قدرت‌مند در دفاتری که

قرار بود بارآوری هر کارگر را اندازه بگیرند و در سیمای کارمندان، عناصر یک دیوان سالاری (بوروکراسی) جدید را مشاهده کرد.

لنین باز هم فراتر رفت. او نوشت: "ما باید مسئله قطعه کاری را مطرح کرده و در عمل آزمایش نماییم... ما باید این سؤال را مطرح کنیم که چه چیز علمی و پیشروی از تیلوریسم را می توان اقتباس کرد... (۸) جمهوری شوروی باید به هر قیمتی شده از همه عناصر ارزشمند در عرصه های علم و فن بهره بگیرد... ما باید مطالعه و تدریس تیلوریسم را در روسیه تبلیغ کنیم. تنها کسانی که آگاهانه نمایندگان خرده بورژوازی هستند معتقدند که مصوبه اخیر مربوط به رهبری راه آهن، انحراف از اصل رهبری جمعی و سایر اصول حکومت شوروی است. تجربه غیر قابل انکار تاریخ نشان داده است که... دیکتاتوری افراد مجزا، راه گشای دیکتاتوری کل طبقات نیز بوده است. صنعت ماشینی که منشاء مادی تولید و مبنای سوسیالیسم است، مستلزم تصمیم گیری مطلقاً جدی و واحد است... این امر چگونه امکان پذیر است؟ بدین ترتیب که هزاران تن از اراده یک فرد تبعیت کنند. اطاعت بی قید و شرط (تأکید در اصل است) از اراده یک فرد برای موفقیت روندهای تولیدی که کاملاً به گونه ای عقلانی سازمان دهی شده اند، مطلقاً ضروری است... امروز انقلاب به این امر نیاز دارد که توده ها به نفع سوسیالیسم، بی چون و چرا از اراده رهبر پرورده تولید اطاعت کنند. (تأکید در اصل است)" (۹)*

۴

بوروستنیک، آنارشیا، گولوس ترودا و دیگر نشریات مهم آنارشستی برچیده شدند. پروبراشنسکی در کمونیست چنین هشدار دارد: "حزب به زودی ناگزیر است تصمیم بگیرد که دیکتاتوری فردی باید تا چه اندازه از راه آهن و رشته های دیگر اقتصادی به خود حزب تعمیم یابد." (۱۰)

۵

رادیکالیسم چپ، بیماری کودکی کمونیسم منتشر شد. لنین نظرات مندرج در کمونیست را "انبوهی از عبارات" و "عبارت پردازی هیجان انگیز" توصیف می کند و سپس می گوید به برخی از نکات انتقادی کمونیست های چپ پاسخ بدهد. به اعتقاد لنین سرمایه داری دولتی

* - نقل قول مذکور با آن چه در منتخب آثار یک جلدی لنین (مثلاً ص ۶۱۳) ترجمه شده، تفاوت هایی دارد. ضمن آن که همان طور که خود برینتون در زیرنویس اشاره دارد، نقل قول از صفحات مختلف کتاب لنین آورده شده است. (ن.س)

خطرناک نیست، بلکه برعکس هدفی است که باید برای آن تلاش کرد. "اگر ما می توانستیم ظرف شش ماه سرمایه داری دولتی را معمول داریم، موفقیت بزرگی به دست می آوریم و می توانستیم با اطمینان بگویم که ظرف یک سال سوسیالیسم بر بنیاد محکمی قرار خواهد داشت و شکست ناپذیر خواهد شد. سرمایه داری دولتی از نظر اقتصادی بر سیستم اقتصادی موجود برتری فوق العاده ای دارد... حکومت شوروی نباید از سرمایه داری دولتی بهراسد، زیرا دولت شوروی دولتی است که در آن قدرت کارگران و محرومین تضمین شده است." (زیرا یک حزب کارگری در قدرت است.) مجموعه تمامی شرایط لازم برای سوسیالیسم عبارت است از: "فن سرمایه داری به اضافه آخرین نتایج علم... این امر بدون برنامه ریزی از جانب تشکیلات دولت تصورناپذیر است، زیرا میلیون ها انسان باید موظف به رعایت اکید نقشه تولید و توزیع و پیروی از "قدرت دولتی پرولتری" شوند. (از قدرت طبقه کارگر در حوزه تولید به عنوان پیش شرط ضروری برای بنای سوسیالیسم نامی برده نمی شود). لنین توضیح می دهد: "در سال ۱۹۱۸ دو وجه از سوسیالیسم به طور مجزا در کنار یکدیگر وجود داشتند، هم چون جنین جوجه ها در پوسته واحد امپریالیسم جهانی. در سال ۱۹۱۸ از یک سو آلمان شرایط اقتصادی، تولیدی و اجتماعی - اقتصادی سوسیالیسم و از سوی دیگر روسیه شرایط سیاسی آن را دارا بودند." وظیفه بلشویک ها این بود که "سرمایه داری دولتی آلمان را مطالعه کنند و از هیچ تلاشی برای تقلید از آن فرو گذار ننمایند." متن نوشته لنین در نسخه اصلی (۱۱) آن دارای عبارت جالب توجهی است: "وظیفه ماست که این روند را بیش از آن اندازه ای شتاب بدهیم که پتر کبیر روند جهت گیری روسیه وحشی را به سمت اروپای غربی شتاب داد. او هم از به کار بردن ابزارهای وحشیانه برای مبارزه با توحش نهراسید." این تنها نکته تأیید آمیز در باره یک تزار در مجموعه آثار لنین است. لنین در سال های بعد دستور داد آن نکته را حذف کنند. (۱۲)

لنین نوشت: "گذار از سرمایه داری خرده پای ۱۹۱۸ به سمت سرمایه داری کلان و سوسیالیسم، تنها از طریق دوره انتقالی مبتنی بر کنترل سراسری بر تولید و توزیع امکان پذیر بود." به عقیده لنین مبارزه با سرمایه داری دولتی به معنای "نبرد با آسیاب های بادی" (۱۳)*

* - عبارت "نبرد با آسیاب های بادی" اشاره ای به رمان دن کیشوت است که در آن قهرمان داستان، آسیاب های بادی را دشمن خود می بندارد و با شمشیری چوبی به جنگ با آنان می رود. (ن.س)

بود. به نظر او این فرض که تکامل به سمت سرمایه‌داری دولتی، قدرت شوروی را تهدید می‌کرد، تنها باعث "توفان خنده‌ها" می‌شد.

اگر تاجری به لنین اظهار می‌داشت که سیستم راه‌آهن به نحو قابل ملاحظه‌ای بهبود یافته است، "این موضوع برای من از بیست قطع‌نامه کمونیستی مطبوع‌تر است." (۱۴) با توجه به چنین نقل قول‌هایی درک این موضوع دشوار است که برخی از رفقا خود را لنینیست توصیف می‌کنند و هم زمان از جامعه روسیه به عنوان جامعه‌ای مبتنی بر سرمایه‌داری دولتی انتقاد می‌نمایند. البته این موضوع تنها در مورد چند تن از رفقا صادق است. از آن چه نقل شد کاملاً روشن می‌شود که تقریباً همه رهبران بلشویک‌ها خصلت "پرولتری" رژیم را منوط به خصلت پرولتری حزبی که قدرت را به دست گرفته است، می‌دانستند. هیچ کس دولت پرولتری را دولتی نمی‌دانست که در آن کارگران در عرصه تولید قدرت داشته باشند. آن‌ها به عنوان مارکسیست باید می‌دانستند که قدرت سیاسی طبقه کارگر در صورتی که از نظر اقتصادی تضمین نشود، در بهترین حالت بی‌ثبات بوده و به زودی کاملاً از بین خواهد رفت. رهبران بلشویک سازمان سرمایه‌دارانه تولید را فی‌نفسه خنثی می‌دانستند. به نظر آن‌ها این سازمان هم می‌توانست - در صورتی که در اختیار بورژوازی باشد و در خدمت انباشت خصوصی قرار گیرد - به گونه زیان‌باری به کار رود و هم - در صورتی که به نفع همه و در اختیار دولت کارگران باشد - به نحو مفیدی به کار رود. لنین آشکارا می‌گفت که "سوسیالیسم هیچ چیز نیست به جز سرمایه‌داری انحصاری دولتی که به نفع همه مردم باشد." (۱۵) اشکال کار شیوه تولید سرمایه‌داری فقط این بود که در گذشته به نفع بورژوازی بود. نکته تعیین کننده (برای لنین) این بود که چه کسی قدرت دولتی را در دست دارد. (۱۶) این استدلال که روسیه از آن جهت دولت کارگری بود که وسایل تولید دولتی بودند، تازه از جانب تروتسکی در سال ۱۹۳۶ مطرح شد! تروتسکی تازه آن زمان کوشید دفاع خویش از اتحاد شوروی را با انتقادش نسبت به حزب بلشویک که دیگر حزبی کارگری نبود، بیوند بدهد.

۲۴ مه تا ۴ ژوئن

اولین کنگره سراسری شوراهای اقتصاد ملی در مسکو برگزار شد. ۱۰۰ نماینده دارای حق رأی و ۱۵۰ نماینده بدون حق رأی در این "پارلمان اقتصادی" شرکت کردند. آن‌ها نمایندگان وسنخا و مراکز و "گلاوک‌ها"، ساوانارخوزهای منطقه‌ای و محلی و اتحادیه‌ها بودند. ریکوف که "خوش نام بود و سخنرانی‌های ملال‌آوری" (۱۷) داشت، کنگره را هدایت می‌کرد.

لنین کنگره را با فراخوانی برای "انضباط کارگری" و توضیحی در باره ضرورت وجود کارشناسانی که حقوق‌های بالا می‌گیرند، گشود. اسینسکی مکرراً بر ضرورت دموکراتیزه کردن صنعت پای فشرده. او از معمول داشتن قطعه کاری و تیلوریزم انتقاد کرد. اسمیرنوف و چندین نماینده از شهرستان‌ها از اسینسکی پشتیبانی کردند. "اپوزیسیون" خواهان ایجاد یک نهاد ملی بود و در این جهت فشار می‌آورد که دولتی نمودن صنعت که کمیته‌های کارخانه با فعالیت خویش آن را به پیش برده بودند، به رسمیت شناخته شود (۱۸) آن‌ها خواستار مدیریت کارگری نه از بالا بلکه از پایین و هم چون بنیاد اقتصادی محکمی برای یک جامعه نوین بودند. لوموف نسبت به تمرکز دیوان‌سالارانه‌ای که نیروهای کشور را تضعیف می‌کرد، هشدار داد: "از فعالیت خلاق توده‌ها در تمامی عرصه‌های صنایع ما جلوگیری می‌شود." لوموف به حاضرین در کنگره یادآوری نمود که استروه نیمه مارکسیست و بورژوازی آن زمان، در سال ۱۸۹۰ قاعده لنینی "از سرمایه‌داران بیاموزیم" را ابداع کرد. (۱۹)

به دنبال آن کمیته‌ای که متعلق به کنگره بود، قطع‌نامه‌ای تصویب کرد. بنابر آن قطع‌نامه قرار بود دو سوم اعضای نهادهای هدایت‌گر صنایع از میان کارگران انتخاب شوند. (۲۰) لنین از چنین "مصوبه احمقانه‌ای" خشمناک بود. مجمع عمومی کنگره تحت رهبری لنین آن قطع‌نامه را "اصلاح" کرد و تصویب نمود که بیش از یک سوم اعضای نهادهای هدایت‌گر انتخابی نباشد. نهادهای هدایت‌گر مذکور می‌بایست در نظام سلسله مراتبی از پیش تعیین شده‌ای ادغام می‌گردیدند. شورای عالی اقتصاد (وسنخا) که در دسامبر ۱۹۱۷ تشکیل شده بود، در آن نظام دارای حق و تو بود. (۲۱) سرانجام کنگره بر روی قطع‌نامه‌ای از شورای مرکزی اتحادیه‌ها توافق کرد. شورای مذکور بار دیگر این اصل را تأیید نمود که "معیارهای تولیدی‌ای که به دقت تعریف شده‌اند، پیش شرط تضمین دستمزدها هستند." قطعه کاری و پرداخت پاداش پذیرفته شدند. به جای بحث سیاسی، جوسازی شد. (۲۲)

۲۵ مه

درگیری‌هایی بین واحدهای نظامی حکومت و واحدهای چک در منطقه اورال رخ داد. شورش‌های ضد بلشویکی در سیبری و جنوب شرقی روسیه صورت گرفت. جنگ داخلی و دخالت‌گری متفقین آغاز شد. کسانی که مایلند اعمال ضد کارگری بلشویک‌ها را با جنگ داخلی توجیه کنند، می‌توانند از این تاریخ به بعد، به این کار بپردازند.

۲۸ ژوئن

شورای کمیسرهای خلق در یک جلسه شبانه مصوبه‌ای را به منظور دولتی کردن تمامی مؤسساتی که کل سرمایه‌شان بیش از یک میلیون روبل بود، به تصویب رساند. هدف از این مصوبه "مبارزه جدی علیه از هم گسیختگی در تولید و توزیع" بود. بخش‌های زیر شامل آن مصوبه می‌شدند: "مدن، ذوب‌آهن، صنعت نساجی، صنعت برق، دخانیات، شیشه و چینی‌سازی، صنعت چرم و سیمان‌سازی، تمام آسیاب‌های بخاری، کلیه وسایل حمل و نقل محلی و قطارهای خصوصی و چند صنعت کوچک‌تر دیگر".

وسنخا و شعبه‌های آن وظیفه "ترتیب دادن اداره مؤسسات دولتی" را که "وظیفه‌ای بسیار مهم" بود، به عهده گرفتند. اما تا هنگامی که وسنخا دستورالعمل‌های ویژه‌ای برای اداره مؤسسات مربوطه صادر نکرده بود، این مؤسسات مجاناً به صاحبان قبلی‌شان سپرده می‌شدند. کسانی که قرار بود تأمین مالی آن مؤسسات را به عهده بگیرند و عایدی‌شان را به جیب بزنند! (۲۳) مؤسسات جداگانه‌ای به سرعت قانوناً به مالکیت دولت درآمدند. انتقال پست‌های رهبری به افراد منتصب (دولت) مقداری بیشتر به طول انجامید، اما پس از چند ماه به سرانجام رسید.

هر دو روند با توجه به خطر دخالت قدرت‌های خارجی، شتاب گرفت. دگرگونی در مناسبات مالکیت عمیق بود. از این نقطه نظر یک انقلاب تعیین کننده رخ داده بود. همان گونه که انقلاب راه جنگ داخلی را هموار کرد، به همان نحو جنگ انقلاب را شدت داد. (۲۴) اما برای طبقه کارگر دوره کمونیسم جنگی - که اکنون شروع می‌شد - به معنای از دست دادن قدرت محدودی بود که این طبقه در هفته‌های آخر ۱۹۱۷ و هفته‌های اول ۱۹۱۸ در عرصه تولید به دست آورده بود.

۱۰-۴ ژوئیه

پنجمین کنگره شوراهای سراسر روسیه تشکیل شد.

مسئله "دولتی کردن" در نیمه اول سال ۱۹۱۸ موضوع مشاجرات سختی مابین کمونیست‌های "چپ" و لنینیست‌ها بود. لنین بلافاصله پس از اکتبر علیه دولتی کردن کامل وسایل تولید موضع گرفته بود. قصد لنین این نبود که به بورژوازی خدمت کرده باشد؛ موضع او از آن جهت بود که توانایی‌های فنی و سازمان‌گرانه پرولتاریا را دست‌کم می‌گرفت. نتیجه آن پدید آمدن وضعیت بسیار پیچیده‌ای شد. اوضاعی که در آن تعدادی از صنایع از بالا (یعنی از

طریق مصوبات حکومت مرکزی) و تعدادی از پایین (یعنی توسط کارگران کارخانه‌هایی که صاحبان‌شان فرار کرده بودند) دولتی شدند و در سایر مؤسسات صاحبان قبلی هم‌چنان "حاکم" بودند؛ گرچه که آنان به واسطه فعالیت کمیته‌های کارخانه اختیارات چندانی نداشتند. یکی از تواناترین نظریه‌پردازان کمونیست‌های "چپ" به نام کریتسمان (Kritzman) بسیار زود از این وضعیت انتقاد کرد. او مصوبه ۱۴ نوامبر درباره "کنترل کارگری" را "نیم بند و به همین جهت غیر عملی" توصیف نمود، شعار کنترل کارگری نشان دهنده قدرت در حال رشد اما هنوز ناکافی پرولتاریا بود. این شعار اعتراف ضمنی به ضعفی بود که هنوز می‌بایست توسط طبقه کارگر از بین می‌رفت. کارفرمایان مایل نبودند صرفاً امور را بچرخانند تا به کارگران راه و چاه را نشان دهند. از سوی دیگر، کارگران از سرمایه‌داران نفرت داشتند و دلیلی نمی‌دیدند که داوطلبانه کماکان به استثمار تن بدهند. (۲۵)

یکی دیگر از کمونیست‌های چپ یعنی اسپنسکی بر جنبه دیگری تأکید داشت: «تاریخ شعار "کنترل کارگری" بسیار جالب است. این شعار که علت طرح شدن آن تمایل به افشاء نمودن حریف* بود، زمانی که قرار شد کنترل کارگری به صورت یک سیستم درآمد، ناتوانی خویش را نشان داد. هر جا کنترل کارگری به عمل درآمد، خصلت آن اساساً تغییر کرد. نوعی دیکتاتوری غیرمتمرکز تحت تبعیت سرمایه‌داران پدید آمد؛ و هم زمان چندین تشکل طبقه کارگر مستقل از یکدیگر عمل می‌کردند... بدو قرار بود از طریق کنترل کارگری، صاحبان وسایل تولید خلع ید شوند... اما این هم‌زیستی دوگانه** به زودی غیرقابل تحمل شد. به زودی دوره قدرت دوگانه مدیران و کارفرمایان منجر به فرو ریختن اساس کارخانه شد. یا این که به زودی - بدون آن که حکومت مرکزی موافقت کرده باشد - به قدرت یابی مطلق کارگران انجامید.» (۲۶)

در این زمان بسیاری از کمونیست‌های "چپ" تأکید کردند که دولتی کردن به موقع وسایل تولید می‌توانست از بسیاری از آن اقدامات نیمه کاره جلوگیری نماید. خلع ید کامل سرمایه‌داران، انتقال از "کنترل کارگری" به "مدیریت کارگری" را ممکن می‌ساخت. به زعم آنان همان تشکیلات مرکزی‌ای که کل اقتصاد اجتماعی شده را هم‌آهنگ می‌نمود، می‌توانست انتقال مذکور را تنظیم کند. جالب است که لوزوفسکی، که در آن زمان انقلاب را

*- در این جا منظور از "حریف" سرمایه‌داران است. (ن.س.)

**- منظور هم‌زیستی سرمایه‌داران و تشکل‌های طبقه کارگر است. (ن.س.)

صرفاً انقلابی بورژوا - دموکراتیک می‌دانست و از این رو بسیار با کمونیست‌های "چپ" فاصله داشت، بعداً نوشت: "به زودی روشن شد که در مرحله انقلاب اجتماعی سلطنت مشروطه در هر مؤسسه - بدین معنا که رئیس قبلی بماند، اما تنها اختیارات محدودی داشته باشد - غیرممکن بود و صاحب قبلی مؤسسه مطلقاً اضافی بود." (۲۷)

مدتی بعد در کمونیست‌های "چپ" انشعاب شد. رادک با لنینیست‌ها به توافق رسید. او اصل مدیریت تک نفره را بدین دلیل که به واسطه دستورالعمل ژوئن ۱۹۱۸ در چارچوب دولتی کردن گسترده صنایع قرار گرفته بود، پذیرفت. به نظر رادک این امر باعث تضمین پایه پرولتاری "حکومت شده بود. بوخارین هم از اسپینسکی جدا شد و دو باره به حزب پیوست. اما اسپینسکی و هواداران او گرایش مخالف جدیدی را پدید آوردند: آن‌ها خود را در تقابل با "تمرکزگرایان بوروکرات"، "تمرکزگرایان دموکرات" نامیدند. آن‌ها هم‌چنان به نفع کنترل کارگری در عرصه تولید تبلیغ می‌کردند. دو سال بعد آنان در روند نشو و نمای اپوزیسیون کارگری تأثیر زیادی داشتند.

به نظر می‌آمد از اهمیت این مسایل در طول جنگ داخلی کاسته شده باشد. تولید ناچیزی وجود داشت، که بتوان آن را کنترل کرد. "اما مسایل مورد مشاجره در سال ۱۹۱۸ تنها به تعویق افتادند. این مسایل به یمن فعالیت کمونیست‌های چپ قابل فراموش شدن نبودند. به محض آن که وضعیت نظامی مجال تنفسی را داد، مخالفین چپ حضور یافتند و دو باره سؤال پایه‌ای در باره خصلت اجتماعی قدرت شورایی را مطرح ساختند." (۲۸)

اوت

تهاجم سفیدها در ولگا به نقطه اوج خود رسید.

جنگ داخلی روند متمرکز شدن اقتصاد را به شدت شتاب بخشید. امر مذکور، همان‌گونه که با توجه به اعمال پیشین بلشویک‌ها می‌توان تصور نمود، شکل شدیداً بوروکراتیکی از مرکزیت بود. کل اقتصاد روسیه بر مبنای نیمه نظامی بازسازی شد. جنگ داخلی باعث شد که تمام صنعت بزرگ روسیه تبدیل به پشت جبهه‌ای برای ارتش سرخ شود. بدین ترتیب سیاست صنعتی به جزئی از استراتژی نظامی تبدیل گردید.

در این جا نکته‌ای را باید تذکر داد: ما باور نداریم که عدم تمرکز یافتگی - آن‌طور که برخی از آنارشیست‌ها ادعا می‌کنند - فی‌نفسه ارزشمند باشد. کمون پاریس یا کنگره شوراها (و برای آن که مثال‌های جدیدی زده باشیم: تشکل معتمدین اتحادیه یا کمیته اعتصاب)

بسیار متمرکز، اما در عین حال دموکراتیک هستند. برعکس فئودالیسم بسیار غیرمتمرکز و در عین حال به شدت بوروکراتیک بود. مسئله کلیدی این است که آیا "دستگاه تمرکز یافته" از پایین، توسط نمایندگان منتخب و قابل عزل، کنترل می‌شود یا این دستگاه از توده‌هایی که ظاهراً در خدمت آنان فعالیت می‌کند، فاصله می‌گیرد.

در این دوره تولید به گونه محسوسی کاهش یافت. دلایل این امر در جای دیگری مفصلاً توضیح داده شده است. (۲۹) سخنگویان حزبی اغلب تقصیر کاهش تولید را به گردن توری‌های انحرافی آنارکوسندیکالیست‌ها انداخته‌اند. در این راستا بی تردید اشتباهاتی نیز رخ دادند، اما اینک دردهای زایمان جنبش جدید به عنوان کم‌بودهای ذاتی کنترل کارگری توصیف می‌شدند. یکی از سخنگویان حکومت نوشت: "کنترل کارگری شوراها کارخانه بر کارخانه‌ها نشان داد که اگر نقشه‌های آنارشیست‌ها عملی شود، چه اتفاقی می‌افتد." (۳۰) اکنون به طور نقشه‌مند از همه تلاش‌هایی که در جهت برقرار نمودن کنترل از پایین صورت می‌گرفت، جلوگیری می‌شد. کارگران مبارز منفرد در مؤسسات جداگانه تلاش کردند که مقاومت نمایند، اما مقاومت آنان به سادگی درهم شکسته شد. (۳۱) در جمع‌های پرولتاری تلخ کامی و یأس سایه گستراند. جا دارد به این واقعیت نیز - هنگامی که از کاهش تولید و گسترش "فعالیت‌های اجتماعی" به عنوان مشخصه‌های دوره کمونیسم جنگی نام برده می‌شود - توجه شود، اگر چه این امر به ندرت در نظر گرفته می‌شود.

۲۵ اوت تا اول سپتامبر

اولین کنگره سراسری آنارکوسندیکالیست‌ها در مسکو برگزار شد.

قطع‌نامه‌ای حکومت را مقصر دانست که: "با جلوگیری از کنترل کارگری، معمول داشتن انضباط کار و به کار گماردن مهندسان و تکنیسین‌ها به طبقه کارگر خیانت کرده است. هنگامی که تشکل‌های مرده یعنی اتحادیه‌ها جای کمیته‌های کارخانه را می‌گیرند و دستورالعمل‌ها و کاغذها به جای دموکراسی صنعتی می‌نشینند، رهبری بلشویکی هیولای سرمایه‌داری دولتی را می‌آفریند؛ هیولایی که به اشتباه سوسیالیسم خوانده می‌شود." (۳۲)

ولنی گولوس ترودا (صدای آزادکار) در پی گولوس ترودا که انتشار آن در ماه مه ۱۹۱۸ ممنوع شده بود، چاپ شد. چاپ این نشریه نیز پس از شماره چهارم آن مورخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۱۸، توقیف شد. در این شماره مقاله جالبی از ام. سرگون (شاید منظور همان ماکسیموف باشد) تحت عنوان "راه‌های انقلاب" درج شد. این مقاله "به ناسازگویی‌های رایج به

بلشویک‌ها مبنی بر این که آن‌ها "خائنین به انقلاب" هستند، پایان داد. لنین و هواداران او لزوماً کلی‌مزاج‌های بی‌رحمی نبودند که با حیل‌های ماکیاویستی ساختار طبقاتی جدیدی را برقرار نموده باشند تا شهوت قدرت‌طلبی خود را ارضاء کنند. آن‌ها واقعاً می‌خواستند علیه رنج‌های انسان‌ها مبارزه کنند... اما تقسیم جامعه به مدیران و کارگران، متمرکز شدن قدرت تصمیم‌گیری را به دنبال آورد. طور دیگری هم نمی‌توانست باشد... به محض آن که عمل‌کردهای مدیریت و کار از یک‌دیگر جدا شدند - که وظیفه اول به اقلیتی از "کارشناسان" و وظیفه دوم به توده‌های غیرمتخصص سپرده شد - تمامی پیش‌شرط‌های لازم برای برابری و حرمت انسانی از بین رفت." (۳۳)

در همان شماره ماکسیموف از "مانیلوف‌ها" در اردوی آنارشیت‌ها انتقاد کرد. کسانی که "خیال‌پردازان رمانتیکی بودند که رؤیاهای مذهب‌گونه‌ای در سر داشتند؛ رؤیاهایی که به نظر ماکسیموف با ساختارهای پیچیده دنیای مدرن سازگاری نداشتند. زمان آن است که خیال‌باقی در باره دوران طلایی را کنار گذاشت. وقت متشکل شدن و عمل کردن است." ماکسیموف و آنارکوسندیکالیست‌ها به خاطر نظرات مذکور از جانب گروه‌های آنارشیتی دیگر مورد حملات خصمانه‌ای قرار گرفتند و "یهوداهای آنارکو بوروکرات" نامیده شدند. (۳۴)

اوت ۱۹۱۸

طبق مصوبه‌ای از جانب حکومت تعداد اعضای و سنخا به ۳۰ تن از شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه، ۲۰ تن از شورای محلی اقتصاد مردمی (ساوانارخوزها) و ۱۰ تن از کمیته اجرایی شوراهای سراسر روسیه، کاهش یافت. قرار بود امور جاری و سنخا توسط یک نهاد ۹ نفره مرکب از اعضای دیگری حل و فصل شود. رئیس و نمایندگان آن نهاد می‌بایست توسط شورای کمیسرها (ساوانارکوم) منصوب می‌گردیدند. این نهاد بدواً تنها قرار بود تصمیماتی را که در نشست‌های ماهانه ۶۹ عضو و سنخا گرفته می‌شد، به اجرا درآورد. اما این نهاد به زودی مسئولیت‌های بیشتر و بیشتری را به عهده گرفت. پس از پاییز ۱۹۱۸، دیگر و سنخا مجمع عمومی‌ای برگزار نکرد. و سنخا تبدیل به یک ارگان زیر دست دولت شده بود. (۳۵) به عبارت دیگر: یک سال پس از تصرف قدرت دولتی توسط بلشویک‌ها، مناسبات تولیدی بر مبنای الگوی رایج در همه جوامع طبقاتی احیاء شدند. هر نوع قدرت تصمیم‌گیری از کارگران به‌مثابه کارگر سلب شد.

۲۸ سپتامبر

رهبر بلشویک اتحادیه‌ها به نام تومسکی در اولین کنگره سراسری کارکنان کمونیست راه‌آهن اعلام کرد: "وظیفه کمونیست‌ها این است که نخست اتحادیه‌های کارآیی در مؤسسات‌شان به وجود آورند. سپس بر آن‌ها مسلط شوند و آن‌ها را هدایت کنند، بعد تمامی سازمان‌های غیرپرولتری را حذف کنند و بالاخره اتحادیه‌ها را تحت نفوذ کمونیستی خودمان درآورند." (۳۶)

اکتبر

در یک مصوبه دولتی قید شد که هیچ نهادی جز و سنخا به عنوان نهاد مرکزی کنترل‌کننده بر کل تولید کشور حق ندارد مؤسسات صنعتی را از برنامه‌ریزی عمومی معاف نماید. (۳۷) این مصوبه ممکن است نشانه آن باشد که شوراهای محلی یا حتی شاید ساوانارخوزهای محلی تلاش‌هایی در آن جهت می‌کردند.

۹-۶ نوامبر

ششمین کنگره شوراهای سراسری روسیه برگزار شد.

۲۵ نوامبر تا اول دسامبر

دومین کنفرانس آنارکوسندیکالیست‌های سراسر روسیه در مسکو برگزار شد.

دسامبر

مصوبه جدیدی ساوانارخوزهای محلی را منحل نمود و ساوانارخوزها در شهرستان‌ها را به مثابه "نهادهای اجرایی و سنخا" به رسمیت شناخت. قرار شد ساوانارخوزهای محلی "شعبه‌های اقتصادی" کمیته‌های اجرایی شوراهای محلی مربوطه بشوند. "گلاوک‌ها" می‌بایست نهادهای زیر دست‌شان را در شهرستان‌ها حفظ می‌کردند. "این امر به معنای گام دیگری است در جهت کنترل متمرکز هر رشته صنعتی در کل کشور توسط گلاوک‌ها یا مرکز آن‌ها در مسکو که همگی زیر نظر و سنخا بودند." (۳۸)

دومین کنگره سراسری شوراهای منطقه‌ای اقتصاد ملی برگزار شد. مولوتوف افراد شرکت‌کننده از جانب ۲۰ واحد از مهم‌ترین "گلاوک‌ها" و "مراکز" را مورد بررسی قرار داده است: از مجموع ۴۰۰ تن آنان، بیش از ۱۰ درصد کارفرمایان سابق یا نمایندگان کارفرما بودند، ۹ درصد تکنیسین، ۲۸ درصد نمایندگان بخش‌های اداری مختلف از جمله و سنخا بودند... بقیه ۴۲ درصد کارگر یا نماینده تشکل‌های کارگری از جمله اتحادیه‌ها بودند. رهبری صنعت در

دست کسانی بود که "رابطه‌ای با عناصر پرولتری صنعت نداشتند." "گلاوک‌ها" به هیچ وجه هم چون ابزار دیکتاتوری پرولتاریا به حساب نمی‌آمدند. (۳۹) کسانی که سیاست‌ها را تعیین می‌کردند، نمایندگان کارفرمایان، تکنیسین‌ها و متخصصین بودند. نمی‌توان منکر شد که دیوان‌سالاری شوروی در سال‌های اول هوادار روشنفکر بورژوازی یا قشر کارمند بود و بسیاری از سنت‌های بوروکراسی قدیمی روسیه را با خود یدک می‌کشید. (۴۰)

سال ۱۹۱۹

دومین کنگره اتحادیه‌های سراسر روسیه برگزار شد.

اتحادیه‌ها طی سال ۱۹۱۸ نقش مهمی در اداره صنایع ایفاء کردند. این امر زمانی آشکار شد که حکومت از ترس آن که صنایعی که هنوز در دست بخش خصوصی بودند، در خدمت ارتش سرخ تولید نکنند، برنامه دولتی کردن صنایع را شتاب بخشید. حکومت بیش‌تر به دلایل نظامی تا دلایل اقتصادی به امر فوق مبادرت کرد. (۴۱) آن چه نئین به عنوان عمل‌کردهای دولتی اتحادیه‌ها توصیف می‌کرد، دائماً تقویت می‌شد. اعضای حزب در رهبری اتحادیه‌ها - مانند تومسکی، رئیس شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه - از قدرت زیادی برخوردار بودند. اما رابطه بین رهبری اتحادیه‌ها و توده‌ها به هیچ وجه دموکراتیک نبود. در عمل معلوم شد که به همان درجه که اتحادیه‌ها وظایف اجرایی مدیران بوروکرات سابق را به عهده می‌گرفتند، خودشان بوروکراتیک‌تر می‌شدند. (۴۲) به عنوان مثال یکی از نمایندگان در کنگره ادعا کرد که "اگر چه شعبه‌های اتحادیه‌ها در اکثر مناطق وجود داشتند، اما این شعبه‌ها انتخاب یا تأیید نشده بودند. در جاهایی که انتخابات برگزار شده، اما نتیجه انتخابات مطابق میل شورای مرکزی اتحادیه یا نمایندگان محلی آن نبودند، انتخابات به سرعت لغو گردید و به جای نمایندگان منتخب کسان دیگری گذاشته شدند. کسانی که بیش‌تر با نیازهای مدیریت (اتحادیه‌ها) سازگار بودند." (۴۳)

نمایندگانی با نام پرکین با مصوبات جدیدی مخالفت کرد که بنابر آن‌ها نمایندگان تشکیل‌دهنده کارگری در وزارت کار (کمیسریای کار) می‌بایست مورد تأیید آن قرار می‌گرفتند. "وقتی که ما در مجمع اتحادیه‌ای فردی را به عنوان کمیسر انتخاب می‌کنیم - یعنی وقتی که طبقه کارگر در این حالت مجاز است اراده‌اش را اعمال کند - می‌توان تصور کرد که چنین

شخصی مجاز است از مصالح ما در کمیسریای دفاع کند و نمایندگانی ما باشد. اما این طور نیست. اگر چه ما خواست خود را، خواست طبقه کارگر را، اظهار کرده‌ایم، باید نماینده منتخب ما هنوز هم مورد تأیید مقامات قرار گیرد... به این ترتیب پرولتاریا به دلچک تبدیل می‌شود. پرولتاریا اگر چه می‌تواند نمایندگان را انتخاب کند، اما قدرت دولتی هر طور که خواست می‌تواند با نمایندگان ما رفتار کند." (۴۴)

اتحادیه‌ها و سایر تشکلهای به طور فزاینده‌ای تحت کنترل دولت قرار می‌گرفتند؛ دولتی که تماماً در دست حزب و نمایندگان آن قرار داشت. اما با وجود آن که قدرت بوروکراسی جدید به شدت افزایش یافته بود، لیکن سازمان‌ها و آگاهی طبقه کارگر به اندازه کافی نیرومند بودند تا حزب را وادارند دست‌کم در حرف امتیازاتی به کارگران بدهد. کمیته‌های خود مختار کارخانه تا آن زمان دیگر کاملاً منحل شده بودند، اما کارگران هم‌چنان در سنگر اتحادیه‌ها مبارزه می‌کردند. آن‌ها می‌کوشیدند لااقل بقایای قدرت سابق‌شان را حفظ کنند. کنگره دوم اتحادیه‌ها "مصوباتی را تأیید کرد که طبق آنان اتحادیه در عین حال به دفترهای استخدام، نهادهای کمک‌رسانی، ارگان‌های جریمه‌کننده و غیره تبدیل شده بودند." (۴۵)

تومسکی تذکر داد: "هنگامی که اتحادیه‌ها دستمزدها و شرایط کار را تعیین کنند، دیگر نمی‌توان اعتصابات را تحمل کرد. در این صورت باید بی‌رودریاستی صحبت کرد." نئین از افزایش اجتناب‌ناپذیر دامنه قدرت اتحادیه‌ها صحبت کرد. اظهارات او با تذکراتی درباره عمل‌کرد اتحادیه‌ها مبنی بر آموزش کارگران جهت هدایت کارخانه‌ها و "زوال یافتن" دولت در آینده بزرگ شده بود. لوزوفسکی که از حزب بیرون آمده بود، با این سیاست بلشویکی در اتحادیه‌ها مخالفت کرد. مصوبه‌ای تصویب شد که بنابر آن «اتحادیه‌ها رسماً قدرت تصمیم‌گیری در نهادهای اجرایی می‌یافتند. از "تحکیم" اتحادیه‌ها صحبت شد؛ زیرا اختیارات اتحادیه‌ها گسترش یافته بود و آن‌ها از طریق صنایع با دستگاه اجرایی که تحت کنترل حکومت بود، ارتباط داشتند." (۴۶) وزیر کار به نام وی. وی. اشمیت حتی اظهار داشت که "بهتر است آپارات اتحادیه‌ها نهادهای کمیسریای کار را به وجود آورند." (۴۷)

در این زمان اتحادیه‌ها ۳/۵ میلیون تن عضو داشتند. تعداد اعضای آنان در زمان اولین کنگره اتحادیه‌ها در سال ۱۹۱۸، ۲/۶ میلیون تن و در سال ۱۹۱۷، ۱/۵ میلیون تن بود. (۴۸) کنگره دوم، نهادی اجرایی به وجود آورد که مابین کنگره‌ها دارای اختیارات تام بود. دستورات این نهاد اجرایی "برای همه اتحادیه‌ها و همه اعضای اتحادیه‌ها لازم الاجرا"

توصیف شد: "نقض این دستورات و انحراف از آن‌ها توسط هر اتحادیه‌ای، منجر به اخراج آن از خانواده اتحادیه‌های پرولتری می‌گردد." (۴۹) در آن صورت اتحادیه مربوطه خارج از تنها چارچوب قانونی‌ای قرار می‌گرفت که رژیم بلشویکی وجود اتحادیه‌ها را در آن چارچوب مجاز می‌دانست.

۲-۷ مارس

اولین کنگره کمیترون (انترناسیونال سوم) برگزار شد.

۱۸-۲۳ مارس

هشتمین کنگره حزب برگزار شد.

اکنون مناطق اوکراین و ولگا دوباره در تصرف ارتش سرخ قرار داشتند. دوره کوتاهی از ثبات نسبی پدید آمد. تهاجم دنیکن و یودنیچ در این سال مسکو و پترزبورگ را تهدید می‌کرد. در کنگره هشتم موجی از انتقاد از جانب جناح چپ علیه گرایش‌های فوق‌مرکزگرا پدید آمد. برنامه جدید حزب به بحث گذاشته و تصویب شد. در نکته پنجم از "بخش اقتصاد" آمده بود: "دستگاه صنایع دولتی باید در وهله اول به اتحادیه‌ها تکیه کند... هم اکنون اتحادیه‌ها در عمل و در سازگاری کامل با قوانین جمهوری شوروی در تصمیمات نهادهای محلی و مرکزی اداره صنایع مشارکت دارند. آن‌ها باید به راه خود ادامه دهند و اداره کل اقتصاد را به دست بگیرند... شرکت اتحادیه‌ها در مدیریت کارخانه‌ها و دخالت دادن توده‌های وسیع در این کار کلید مبارزه با دیوان‌سالاری در دستگاه اقتصاد است." (۵۰) بند مشهور فوق موضوع مجادله‌های شدیدی در سال‌های آتی بود. محافظه‌کاران درون حزب معتقد بودند که در این جا زیاده‌روی شده است. ریازانوف به کنگره هشدار داد: "ما تا زمانی که تمام اختیارات مربوط به اداره تولید متعلق به همه اتحادیه نباشد، قادر به جلوگیری از دیوان‌سالاری نیستیم." (۵۱) از سوی دیگر آن دسته از بلشویک‌هایی که قبلاً به ادغام کمیته‌های کارخانه در اتحادیه‌ها رأی داده بودند و اکنون متوجه اشتباه خود شده بودند، به بند مذکور آویزان شده بودند و می‌کوشیدند از این سنگر در مقابل قدرت زیاد دیوان‌سالاری حزبی دفاع نمایند. دویجر (۵۲) نکته مشهور پنجم را "اشتباه سندیکالیستی رهبری بلشویک‌ها" توصیف می‌کند. اشتباهی که به واسطه حق شناسی واقعی نسبت به خدمات اتحادیه‌ها در طول جنگ داخلی صورت گرفت. این تفسیر مورد تردید است. لنین به ندرت دچار "اشتباهات" سندیکالیستی یا اشتباهات دیگر می‌شد؛ راهنمای عمل او نیز انگیزه‌هایی چون "حق شناسی" نبود. این امر محتمل‌تر است

که تناسب قوای درون کنگره - که خود کنگره فقط انمکاس ضعیفی از تمایلات طبقه کارگر در خارج از حزب بود - رهبری بلشویک‌ها را وادار به عقب‌نشینی در حرف کرد. به علاوه بند مذکور توسط بندهای دیگری بخشاً نقض شد. (به عنوان مثال) در برنامه نکته زیر نیز قید شده بود: "شیوه تولید سوسیالیستی تنها می‌تواند بر مبنای انضباط مابین رفقای کارگر تضمین شود." قرار بود اتحادیه‌ها این نقش را داشته باشند که "این انضباط جدید سوسیالیستی را به وجود آورند." در نکته هشتم از اتحادیه‌ها خواسته شده بود "ضرورت هم‌کاری با تکنیسین‌ها و کارشناسان بورژوایی و آموختن از آنان و از بین بردن عدم اعتماد مافوق رادیکال را به کارگران تهییم کنند. کارگران... بدون یاد گرفتن آموزش علم بورژوایی قادر به ساختن سوسیالیسم نیستند... به همین جهت از پرداخت حقوق و پاداش‌های بالا به کارشناسان بورژوایی استقبال شد. این امر... تاوانی بود که دولت جوان پرولتری می‌بایست به تکنیسین‌ها و دانشمندان بورژوایی بابت خدمات‌شان می‌پرداخت. خدماتی که دولت نمی‌توانست از آن‌ها صرف‌نظر کند." (۵۳)

ما در این جا نمی‌توانیم به مسئله "متخصصین" پس از انقلاب پردازیم. این مسئله تنها در روسیه مطرح نیست، اگر چه در روسیه شرایط ویژه تکامل صنعتی بی شک موجب ایجاد شکاف بسیار عمیقی بین کارشناسان فنی و کارگران صنعتی شد. شوراهای کارگری به اطلاعات تخصصی نیاز دارند...، اما این امر قابل درک نیست که چرا باید متخصصین تنها در درون بورژوازی موجود باشند. به علاوه داشتن این اطلاعات کسی را محق نمی‌کند که از قدرت تصمیم‌گیری یا مواهب مادی بیشتری برخوردار باشد.

این مسایل در منابع بسیاری مفصلاً به بحث گذاشته شده‌اند؛ اما تقریباً همیشه از نقطه نظر "ضرورت اجتناب ناپذیر" یا "اصول بنیادین" غیر قابل نقض بررسی شده‌اند. به عقیده لیمون (۵۴) مدیریت بخشاً یک مسئله فنی است. اما در شرایط تاریخی‌ای که در آن طبقه کارگر باید مدیریت را به عهده بگیرد، در نظر آن هم‌چون مسئله‌ای اجتماعی و سیاسی جلوه می‌کند. کارگران در جریان انقلاب سوسیالیستی به تکنیسین‌ها و متخصصین به منزله انسان‌هایی نمی‌نگرند که دست بر قضا دارای آگاهی‌های علمی و تخصصی هستند، بلکه آن‌ها را صرفاً هم‌چون مأموران استثمار انسان از انسان می‌بینند.

بت‌وارگی (فتیشیسم) وجه مشخصه جهان سرمایه‌داری است. روابط بین اشیاء روابط بین انسان‌ها را استعار می‌کنند. اما هنگامی که توده‌ها علیه این وضعیت می‌شورند، این برده‌ها

را پاره می‌کنند. آن‌ها به رازواریگی "اشیاء" پی می‌برند و انسان‌هایی را بازمی‌شناسند که تا آن زمان به نام بت بزرگ یعنی مالکیت خصوصی به آنان "احترام" می‌گذاشتند. از این جا به بعد متخصص، مدیر یا سرمایه‌دار در نظر کارگران به منزله تجسم استثمار، هم‌چون دشمن یا شخصی که می‌خواهند از زندگی‌شان حذفش کنند، جلوه می‌نماید. توقع آن که کارگران در چنین زمانی رفتار "معتدل‌تری" داشته باشند و رئیس سابق را به عنوان "مدیر فنی" و "متخصص کاردان" بپذیرند، بدین معنا است که از کارگران خواسته شود در لحظه‌ای که از نقش تاریخی و قدرت اجتماعی خویش آگاه می‌گردند، به ناتوانی و ضعف خود اعتراف کنند. آن هم در عرصه‌ای که کارگران نسبت بدان بیش از همه حساسیت دارند، در عرصه‌ای که از دوران کودکی زندگی‌شان را تعیین می‌کند، یعنی در عرصه تولید.

در کنگره از تسلط دیوان‌سالاری بر حزب به شدت انتقاد شد. اسینسکی اظهار داشت: "عده زیادی از کارگران باید در کمیته مرکزی حضور داشته باشند. باید فوراً کارگران بیش‌تری انتخاب شوند تا بتوان شورای مرکزی را پرولتریزه کرد." (۵۵) لنین بعداً - در ۱۹۲۳ - به همین نظر رسید! اسینسکی پیشنهاد کرد که تعداد اعضای کمیته مرکزی از ۱۵ تن به ۲۱ تن افزایش یابد. اما ساده‌لوحی شدیدی بود اگر تصور می‌شد که می‌توان با حضور تعداد بیش‌تری از کارگران در بالاترین نهادهای اجرایی، خلع ید کامل از کارگران در عرصه تولید را جبران نمود. در باره افول شوراهای نیز بحث شد.

شوراهای دیگر در تولید نقش فعالی ایفاء نمی‌کردند و در زمینه‌های دیگر نیز وضع به همین منوال بود. اعضای حزب که در دستگاه شورا حضور داشتند دائم اختیارات بیش‌تری به دست می‌آوردند. شوراهای تبدیل به نهادهای کاملاً تشریفاتی برای مهر تأیید زدن بر تصمیمات شده بودند. پیشنهادات ساپرونوف و اسینسکی مبنی بر این که حزب نمی‌بایست می‌کوشید اراده‌اش را به شوراهای تحمیل کند، رد شد. در همین موارد رهبران حزب امتیازات کوچکی دادند. اما روند کنترل شدید حزب و هم چنین کنترل بر کل اقتصاد ادامه یافت. کنگره دفتر سیاسی، دفتر تشکیلاتی و دبیر خانه را به وجود آورد. آن‌ها از نظر فنی تنها نهادهای زیر دست کمیته مرکزی بودند، اما به زودی قدرت فوق‌العاده‌ای به دست آوردند. بدین ترتیب تمرکز در تصمیم‌گیری‌ها باز هم بیش‌تر شد. انضباط حزبی شدیدتر شد. کنگره تصویب نمود که باید از هر تصمیمی بی قید و شرط پیروی شود. تنها در آن صورت می‌شد از نهاد حزبی مربوطه انتقاد نمود. تمامی مقامات حزبی توسط کمیته مرکزی تفویض می‌شدند. مصوبات

کمیته مرکزی برای همه لازم‌الاجرا بود. (۵۶) بدین ترتیب دوره "تفویض مقامات" به منزله وسیله‌ای برای خاموش کردن منتقدین آغاز شد.

آوریل

تهاجم کولچاک در منطقه اورال به نقطه اوج خود رسید.

ژوئن

فرمانی صادر شد مبنی بر این که کارگران مسکو و پترزبورگ دارای "کتاب‌چه‌های کار" باشند.

۴-۲ دسامبر

هشتمین کنفرانس حزب برگزار شد.

کنفرانس هشتم حزب اساس‌نامه‌ای را تدوین کرد که در آن حقوق و وظایف سلول‌های حزبی به طور سخت‌گیرانه‌ای تعریف شده بود، اساس‌نامه طرحی را پیش می‌کشید که در آن نقش رهبری‌کننده حزب در هر تشکیلاتی تضمین می‌شد. "بدین ترتیب فعال اتحادیه‌ای کمونیست در وهله اول کمونیست و بعد فعال اتحادیه بود. او با رفتار منضبط خود به حزب امکان می‌داد، اتحادیه‌ها را رهبری کند." (۵۷) بعداً، زمانی که حزب استحاله یافت، این "رهبری" نقش شومی را ایفاء کرد.

۹-۵ دسامبر

کنگره هفتم شوراهای سراسر روسیه برگزار شد. در سال ۱۹۱۷ دو و در ۱۹۱۸ چهار کنگره برگزار شد. قطع‌نامه‌ای تصویب گردید که در آن خواست رهبری جمعی بر مؤسسات مطرح شده بود. ساپرونوف در کنگره "گلاوک‌ها" را که در میان مردم محبوب نبودند، مورد حمله قرار داد. آن‌ها به جای "تشکل‌یابی از طریق بخش‌های کارخانه، تشکل‌یابی از طریق شوراهای کار" می‌نشانند. به جای دموکراسی، دیوان‌سالاری را می‌آفرینند. "نماینده دیگری گفت: اگر از مردم بپرسند، پس از پیروزی بر دیکتاتور و کولچاک اولین چیزی که باید نابود شود چیست؟ ۹۰ درصد مردم پاسخ خواهند داد: گلاوک‌ها و مراکز." (۵۸)

۱۶ دسامبر

تروتسکی تزهایش "درباره انتقال از جنگ به صلح" را که در درجه اول به مسئله "نظامی کردن کار" مربوط می‌شدند، به کمیته مرکزی حزب ارائه داد. (۵۹) بنابر تزه‌های مذکور مهم‌ترین تصمیمات در باره شرایط مادی میلیون‌ها کارگر می‌بایست بدو در پشت درهای

توضیحات

- 1- Narodnoye Khozyaistov No. 2. 1918. p. 38
- 2- K. Radek: Nach 5 Monaten, Kommunist Nr. 1, April 1918, S. 3-4, russ.
- 3- Kommunist, Nr. 1, Thesen über die gegenwärtige Situation, S. 8, russ.
- 4- Osinski: Über den Aufbau des Sozialismus, Kommunist, Nr. 2, April 1918, S. 5, russ.
- 5- W. I. Lenin: Über "linke" Kinderei und Kleinbürgerlichkeit, Dietz-Verlag, Berlin 1960, Werke, Bd. 27, S. 315-347
- 6- V. Sorin: Die Partei und die Opposition, die Fraktion der linken Kommunisten, Moskau 1925, S. 21-22, russ.
- 7- R. V. Daniels: a.a.O., 113
- ۸- لنین پیش از انقلاب تیلوریسم را به عنوان مسبب برده شدن انسان توسط ماشین توصیف می‌کرد.
- 9- W. I. Lenin: Ausgewählte Werke, Bd. 7, S. 332-333, 340-342, engl.
- 10- Vgl. Kommunist, Nr. 4
- 11- W. I. Lenin: Soschinenija, XXII, 516-517
- 12- ebd., XXVI, 326
- 13- W. I. Lenin: Ausgewählte Werke, Bd. VII, S. 360-366, engl.
- 14- E. H. Carr: a.a.O., Bd. II, 100
- 15- W. I. Lenin: Die drohende Katastrophe und wie sie zu bekämpfen ist, Dietz-Verlag, Berlin, Werke, Bd. 25
- 16- Vgl. Paul Cardan: From Bolshevism to the Bureaucracy,

بسته و توسط رهبری حزب گرفته می‌شد. روز بعد در پراودا که سردبیر آن بوخارین بود، تزه‌های تروتسکی "اشتباهاً" منتشر شد؛ اما در حقیقت این امر بخشی از کارزار تبلیغاتی علیه تروتسکی بود. این واقعه فرعی برای تشنجات حاکم در حزب، خصلت‌نما بود. لنین در این زمان کاملاً و تماماً از پیشنهادات تروتسکی پشتیبانی می‌نمود. ادعای متأخر تروتسکیست‌ها دایر بر این که نقشه‌های تروتسکی در باره نظامی کردن کار اگرچه اشتباه بودند، اما لنین همواره علیه آنان بود، موجب پدید آمدن اسطوره تمام و کمالی شده است. این امر صحت ندارد. همان‌گونه که خواهیم دید، لنین در این مورد تازه ۱۲ ماه بعد یعنی اواخر ۱۹۲۰ با تروتسکی مخالفت کرد. پیشنهادات تروتسکی باعث موج وسیعی از اعتراضات شدند. (۶۰) صحبت‌های او در کنفرانس‌های اعضای حزب، اعضای شورای اجرایی و اتحادیه‌ها با فریادهای اعتراض آمیز حاضرین قطع شد. (۶۱) در این جا شاید بهتر باشد نکاتی در باره "اقدامات حادی" که انقلابیون به منظور دفاع از انقلاب خواستار بودند، گفته شود. تاریخ نشان داده است که توده‌ها هر زمان که می‌دانستند پای مشکلاتشان در میان است، همواره حاضر به از خود گذشتگی‌های بسیاری بوده‌اند. به همین جهت مسئله بر سر این نیست که آیا این یا آن اقدام بیش از حد حاد بوده است یا خیر. بلکه سؤال این جاست که چه کسی آن اقدام را مطرح می‌کند و چه کسی آن را تصویب می‌نماید. آیا تصمیمی جدا از نیازهای توده‌ها گرفته می‌شود؟ آن اعضای حزب که در این زمان با آن اقدامات مخالفت می‌کردند، در تناقض‌های خود گرفتار بودند. آن‌ها از اقدامات رهبران حزب انتقاد می‌کردند، بدون آن که درک نمایند که فعالیت تشکیلاتی خودشان در پدید آمدن چنین وضعیتی سهم بوده است. تنها تعدادی از اعضای اپوزیسیون کارگری در سال ۱۹۲۱ و گروه کارگری میاسنیکوف در سال ۱۹۲۲ شروع به این امر نمودند که واقعیات را درست ارزیابی کنند. حکومت با تأیید لنین کمیسیونی در مورد کار موظف همگانی تشکیل داد. تروتسکی که هنوز هم کمیسر جنگ بود، ریاست کمیسیون را به عهده گرفت.

- 36- 1. Gesamtrussische Konferenz der kommunistischen Eisenbahner, Moskau 1919, S. 72
- 37- Sbornik dekretov i postanovlenii po narodnomu Khozyaistvu, 1920, ii, S. 3
- 38- E. H. Carr: a.a.O., Bd. II, S. 183
- 39- 2. Gesamtrussischer Kongreß der regionalen ökonomischen Räte, S. 213
- 40- E. H. Carr, ebd., Bd. II, S. 190
- 41- Isaak Deutscher, a.a.O., S. 50
- 42- Waldemar Koch: Die Bolschewistischen Gewerkschaften, Jena 1932, S. 81-82
- 43- 2. Gesamtrussischer Kongreß der Gewerkschaften, Stenographischer Bericht, Moskau 1919, Bd. 1, S. 34. Im folgenden als 2. Gewerkschaftskongreß bezeichnet.
- 44- ebd., S. 103
- 45- I. Deutscher, a.a.O., S. 50
- 46- 2. Gewerkschaftskongreß, Bd. 1, S. 97
- 47- ebd., S. 99
- 48- Sinowjew: Der 10 Kongreß der KPR, Moskau 1933, S. 188
- 49- 2. Gewerkschaftskongreß, Bd.1, S. 127
- 50- Der achte Kongreß der KPR (B), Protokolle, Moskau 1933, Bd 1, S. 422
- 51- ebd., S. 72
- 52- I. Deutscher: a.a.O., S. 54
- 53- ebd., S. 55
- 54- D. L. Limon: a.a.O., S. 79
- 55- Osinski: Achter Parteikongreß, S. 30 u. 168

- Solidarity, Pamphlet, Nr. 24
- 17- E. H. Carr: a.a.O., Bd. II, S. 101
- 18- Osinski: Vorgänge auf dem Ersten Gesamtrussischen Kongreß der ökonomischen Räte, Moskau, 1918, S. 61 - 64, russ.
- 19- ebd., S. 75
- 20- ebd., S. 65
- 21- Regelungen für die Verwaltung der nationalisierten Unternehmen, ebd. S. 477-478, russ.
- 22- E. H. Carr: a.a.O., Bd. III, S.119-120
- 23- ebd., S. 105
- 24- R. V. Daniels: a.a.O., S. 118
- 25- I. Larine und L. Kritzman: Wirtschaftsleben und wirtschaftlicher Aufbau in Sowjet-Rußland, 1917-20, Hamburg, 1921, S. 163
- 26- Osinski: Der Aufbau des Sozialismus, Moskau 1918, S. 35
- 27- A. Losowski: Die Gewerkschaften in Sowjet-Rußland, Moskau, 1920, S. 654
- 28- R. V. Daniels, a.a.O., S. 117
- 29- I. Deutscher: Der unbewaffnete Prophet, Kohlhammer, Stuttgart, 1963
- 30- I. I. Stepanov-Skortsov, a.a.O., S. 24
- 31- M. Dobb: Die russische ökonomische Entwicklung seit 1917, New York 1948, S. 89-90, engl.
- 32- P. Avrich: a.a.O., S. 191
- 33- ebd., S. 192-193
- 34- P. Avrich: ebd., S. 196-197
- 35- E. H. Carr: a.a.O., Bd II, S. 180 -181

با خوانندگان

در این شماره دو مطلب از خوانندگان کتاب پژوهش کارگری به چاپ می‌رسانیم. اولی مقاله‌ای است از "کایو برندل" تحت عنوان "دموکراسی شورایی! نه دیکتاتورهای حزبی" که توسط رفیق بهروز دانشور به فارسی برگردانده شده است. این مقاله با عنوان:

"Rätedemokratie statt Parteidiktatur, Kommunismus als Gegensatz zum Bolschewismus"

در نشریه زیر به چاپ رسیده است:

SKLAVEN, Jahrgang 1994, Sep - Okt, Nr. 4 u. 5.

مطلب دوم که به صورت یک نامه خطاب به نویسندگان کتاب "کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه" نگارش یافته است، حاوی نقطه نظرات رفیق حمید پویا در باره این کتاب می‌باشد.

- 56- Achter Parteikongreß, Beschlüsse, Bd. 1, S. 444
- 57- I. Deutscher, a.a.O., S. 57
- 58- E. H. Carr: ebd., S. 184
- 59- I. Deutscher: Der bewaffnete Prophet, Stuttgart 1962, S. 457
- 60- I. Deutscher, a.a.O., S. 462
- 61- ebd., S. 462

دستگاهی نه متعلق به تولیدکنندگان، بلکه بالای سر آنان خواهد بود. این امر نمی تواند جز به سرکوب شدید هر گروهی که با این مدیریت در تضاد است بیانجامد. قدرت مرکزی اقتصادی در عین حال قدرت سیاسی است. هر عنصر مخالفی که اوضاع را از لحاظ سیاسی یا اقتصادی به گونه‌ی دیگری از مدیریت مرکزی بخواهد، با همه‌ی ابزار دستگاه مقتدر سرکوب می شود... بدین ترتیب به جای انجمن تولیدکنندگان آزاد و برابر، که مارکس نویدش را داده بود دولتی فعال مایشاء می نشیند که نظیرش را تاکنون ندیده ایم.^۱

نقل قول بالا از نوشته‌ای آورده شده که بیش از ۶۰ سال پیش به اثبات این نکته می پردازد که روابط تولیدی به وجود آمده از اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، ربطی به کمونیسم، آن گونه که مارکس و انگلس آن را درک می کردند، ندارد. (۱) در زمان انتشار این نوشته موج ترور سال‌های دهه‌ی سی هنوز در پیش بود. این امر در آن جا فقط پیش بینی شده است. نقد جامعه‌ی شوروی در آن نوشته نه بر اثر رویدادی سیاسی، مثلاً حکومت ترور و وحشت سال‌های بعدی، بلکه برپایه‌ی تحلیلی اقتصادی است. براساس این تحلیل، استالینیسیم که در آن زمان در حال گسترش بود - و نه فقط استالینیسیم به تنهایی - بیان سیاسی نظام اقتصادی متکی بر استثمار سرمایه‌داری دولتی ارزیابی گردید.

نوشته، حاصل کاری جمعی بود. نویسندگان آن متعلق به جریانی بودند که در سال‌های پس از جنگ جهانی اول شکل گرفت و با انتقاد تزلزل‌ناپذیرش هم از سوسیال دموکراسی و هم از بلشویسم متمایز گردید. افزون بر این، این جریان با به کارگیری تجارب روزمره‌ی کارگران به آرای جدیدی در باره‌ی مبارزه‌ی طبقاتی رسیده بود؛ و در نتیجه‌ی آن سوسیال دموکراسی و بلشویسم را "جنبش کارگری کهن"، در تقابل با یک "جنبش نوین کارگران" تلقی می کرد.

از همان ابتدا برخی مارکسیست‌های آلمانی و هلندی جزو نمایندگان فکری این جریان بودند که از شروع فعالیت سیاسی‌شان در جناح چپ سوسیال دموکراسی قرار گرفته بودند. اما در جریان سال‌ها مبارزه‌ی مدام با رفرمیسم برخوردارشان بدان همواره انتقاد آمیزتر شد. معروف‌ترین آنان آنتون پانه کوک (Anton Pannekoek؛ ۱۹۶۰-۱۸۷۳) و هرمان گورتر (Herman Gorter؛ ۱۹۲۷-۱۸۶۴) هلندی و هم چنین کارل شرودر (Karl Schröder؛ ۱۹۵۰-۱۸۸۴) و اتو رووله (Otto Rühle؛ ۱۹۴۳-۱۸۷۴) آلمانی بودند. بعدها پاول ماتیک (Paul Mattik؛ ۱۹۸۰-۱۹۰۴) بسیار جوان‌تر نیز یکی از مهم‌ترین

دموکراسی شورایی! نه دیکتاتوری حزبی

کمونیسم نقطه مقابل بلشویسم

نویسنده: کایو برندل (۱)

برگردان: بهروز دانشور

(۱)

"فرض بگیریم که مدیریت مرکزی... مطابق قانون، انبوه فرآورده‌ها را براساس سطح زندگی میان افراد تقسیم کند. در این صورت، به رغم جریان منظم کارها، باز این مسئله سر جای خود باقی است که تولیدکنندگان در واقع صاحب اختیار دستگاه تولید نیستند. چنین

۱- کایو برندل Cajo Brendel در سال ۱۹۱۵ در لاهه (هلند) متولد شد. پس از ترک خانواده با کارگری گذران زندگی می کرد یا در جستجوی کار بود. ابتدا هوادار تروتسکیسم شد. از ۱۹۳۴ به گروه کمونیست‌های انترناسیونال (GIC) پیوست. از ۱۹۵۲ تا پایان ۱۹۵۴ یکی از دبیران نشریه‌ی هلندی اسپارناکوس و از ۱۹۶۵ یکی از ناشرین ماهنامه‌ی Daad en Gedachte بود. در حال حاضر روی اثری به نام Over de Arbeidersbeweging en de Beweging der Arbeiders؛ آثار مهم وی عبارتند از: مبارزات خودجوش طبقاتی در انگلیس در ۱۹۷۲ - ۱۹۴۵، برلین، ۱۹۷۴ (به زبان آلمانی)؛ تزهایی در باره انقلاب چین، هامبورگ، ۱۹۷۷، (به زبان‌های آلمانی، انگلیس و فرانسوی)؛ پانه کوک نظریه پرداز سوسیالیسم؛ و در باره جنگ داخلی در اسپانیا (به زبان هلندی).

نظریه پردازان این جریان شد.

پانه کوک کوتاه زمانی پس از آغاز سده‌ی حاضر، با بررسی‌هایش در باره‌ی فلسفه‌ی مارکسیستی اظهار را به سوی خود جلب کرد. او از سال ۱۹۰۵ تا بروز جنگ جهانی اول در آلمان - نخست یک سال در برلین به عنوان آموزگار مدرسه‌ی حزبی سوسیال دموکراسی و بعدها پس از اخراجش از پروس به عنوان خارجی، در شهر برمن - فعالیت می‌کرد. او به انتشار نشریه‌ای مکاتباتی پرداخت و مقالاتی در روزنامه‌ی رادیکال برمر بورگر تسایتونگ (Bremer Bürgerzeitung) به چاپ رساند. در برمن، نه تنها با چپ‌های معروف به "چپ‌های برمنی" ارتباط تنگاتنگ داشت بلکه هم زمان شاهد تعدادی از اعتصابات مهم خود جوش کارگران کشتی سازی برمن نیز بود. این تجارب، تأثیر محسوسی بر برداشتهای او از مبارزه‌ی طبقاتی و اشکال آن گذاشت و در کنار تعبیر وی از مارکسیسم به سهم خود کمک نمود تا - همان‌گونه که گورتر نیز هم زمان با او - برداشتهای بلشویستی از سازمان و استراتژی و سیاست را بسیار پیش‌تر از دیگران رد کند.

اتو رووله، که در جنبش کارگری آلمان هیچ‌گاه نتوانست به طور کامل خود را با سازمانی وفق دهد، هرگز اما منافع عام طبقه‌ی کارگر را از دیده دور نداشت، (۲) همین گام را در آغاز سال‌های بیست برداشت. او شاید نخستین کسی بود که خاطر نشان کرد: انقلاب پرولتری چیزی مطلقاً متفاوت از انقلاب بورژوازی است و از این رو ضرورتاً اشکال سازمانی دیگری باید داشته باشد. از این رو با این وهم، که انقلاب امری حزبی است و پیروزی آن هدف حزب، به پیکار برخاست. او نوشت: "انقلاب نه کار حزب... (بلکه) امر سیاسی و اقتصادی کل طبقه‌ی پرولتاریا است." (۳)

این آراء که بعدها به صورت دقیق‌تر تدوین شد، جریانی را که رفته‌رفته خود را متمایز می‌کرد، مشخص می‌سازد. از اوایل سال‌های بیست این جریان کمونیسم شورایی نامیده شد، زیرا که بر پایه‌ی تجارب انقلاب روسیه و آلمان - گذشته از هر روندی که این دو تحول طی کردند - به دفاع از دموکراسی شورایی برخاست و هرگونه حاکمیت حزبی را قاطعانه رد کرد. به علاوه این نام می‌بایست این جریان را از بلشویسم، که آن هم خود را کمونیسم می‌نامید، متمایز می‌ساخت. اما با این همه، کمونیسم شورایی جریان مذکور در اوایل به هیچ‌وجه رشد یافته نبود. برخورد آن به مسئله‌ی تشکیلات و نیز تعبیرش از نظام اجتماعی شوروی این را روشن می‌سازد.

۲

زمانی که گورتر در مقاله‌ی معروفش (۴) نقادانه به بحث با لنین پرداخت، هنوز کمونیسم شورایی را - که آن زمان به نام نیامده بود - در نقطه‌ی مقابل بلشویسم نمی‌دید. برعکس گورتر حتی تأکید می‌کرد که در برخی موارد کاملاً با لنین هم رأی است. ایراد او به لنین صرفاً این بود که وی ارزیابی مطلقاً نادرستی از سرمایه‌داری اروپای غربی، از طبقه‌ی کارگر اروپای غربی و بنابراین از روابط اجتماعی و سیاسی موجود در آن جا داشت؛ لاجرم دستورالعمل‌ها و رهنمودهای او برای احزاب غربی انترناسیونال سوم، که در این میان برپا شده بودند، رهنمودهای نادرستی بودند که این احزاب نه می‌توانستند و به نظر گورتر نه باید از آن‌ها پیروی می‌کردند.

گورتر یک گام از رووله عقب ماند. گرچه رووله هم مثل او هنوز نمی‌توانست خصلت اساسی انقلاب روسیه را، آن چه را که این انقلاب به وجود آورده و باز خواهد آورد، به طور کاملاً روشنی درک کند، اما احزاب انترناسیونال سوم را دیگر کمونیست نمی‌دانست. (۵) ولی پس از گذشت سال‌های اندکی کمونیسم شورایی بسیار روشن تر از پیش در مقابل بلشویسم قرار گرفت. به نظر این جریان، اکتر به اصطلاح کمونیستی یا سوسیالیستی، بساط تزاریسم و روابط فتودالی را برجید و بدین ترتیب راه را برای روابط سرمایه‌داری باز کرد.

کمونیست‌های شورایی صرفاً بدین استنباط قناعت نکردند. آن‌ها خاطر نشان ساختند که شیوه‌ی تولیدی‌ای که، مثل شیوه‌ی تولید در روسیه، کار مزدی پیش شرط آن - یعنی نیروی کار کالا، و ارزش این کالا اساس همه‌ی روندهای اقتصادی باشد - جز به ایجاد ارزش اضافی و استثمار کارگران نمی‌انجامد. آن‌ها تأکید کردند که مهم نیست آیا ارزش اضافی ایجاد شده به سرمایه‌دار خصوصی می‌رسد یا به دولت به عنوان مالک ابزار تولید ملی شده؛ و هم چنان که مارکس پیش‌تر توضیح داده، دولتی کردن این ابزار به معنای سوسیالیسم نیست.

کمونیست‌های شورایی کاری بیش از این کردند. آن‌ها در نوشته‌ای که در آغاز از آن نقل قول شد نشان دادند که در سرمایه‌داری دولتی روسیه - که آن را لنین زمانی چنین توصیف کرده بود که ماشین آن جا نمی‌رود که رهبر می‌راند و بلشویست‌ها نیستند که ماشین (اقتصادی) را رهبری می‌کنند، بلکه برعکس ماشین بلشویست‌ها را راه می‌برد - تولید از همان قوانینی تبعیت می‌کند که در اقتصاد سرمایه‌داری خصوصی کلاسیک.

در این نوشته (با اشاره‌ای به نقد برنامه‌ی کوتای مارکس و نقل قولی از آنتی دورینگ

انگلس) چنین آمده است: لفو استثمار تنها زمانی امکان پذیر است که کار مزدی از میان برداشته شود، یعنی زمانی که دیگر مقدار کالاهای مورد نیاز یک تولیدکننده را نه ارزش نیروی کار او بلکه کار یا بهتر بگوییم زمان کار به کار رفته اش تعیین می کند. برای سخن گفتن از انجمن تولید کنندگان آزاد و برابر، باید زمان کار واحد محاسبه‌ی تولید باشد.

بازگویی مفصل مباحثات و توضیحات اقتصادی نوشته‌ی نام برده در این جا ممکن نیست. آن چه اهمیت دارد این است که نویسندگان کمونیسم شورایی، آن دو کار را به انجام رساندند. آن‌ها - با انگشت اشاره به سوی مسکو - توضیح دادند که کمونیسم چه چیزی نیست، و از سوی دیگر پیش فرض‌ها و شرایط یک جامعه‌ی کمونیستی واقعی را مورد بررسی قرار دادند. بدین سان تناقض میان کمونیسم شورایی و بلشویسم روشن تر از گذشته گردید.

۳

از توضیحات تاکتونی منطقاً پیداست که کمونیسم شورایی نه نقد ویژه‌ای بر استالینیسیم بلکه نقد بلشویسم به طور کلی است. کمونیست‌های شورایی استالینیسیم را نوعی "ضد انقلاب"، که ثمرات انقلاب اکتبر را ربوده باشد تلقی نمی کنند. به نظر آن‌ها استالینیسیم دقیقاً نمره‌ای از انقلابی است که دروازه‌ها را به طور قطع به روی سرمایه‌داری در روسیه گشود. لنین حق داشت که در وصیت‌نامه‌اش درباره‌ی استالین هشدار دهد، با وجود این استالین وارث او و استالینیسیم میراث بلشویسم و انقلاب بلشویستی بود.

کمونیست‌های شورایی نمودهای مهمی از بلشویسم و این انقلاب را به نقد کشیدند. اما رفته رفته، به میزانی که خصلت اساسی این دگرگونی روشن تر می شد، این انتقادات گوناگون به نقدی یگانه ختم شد که روابط درونی واقعی این دگرگونی را آشکار می کرد. دیگر سخن بر سر ارزیابی‌های "نادرست"، سازمان "ناکار آمد"، یا سیاست "فاسد" نبود. آن گاه بود که همه‌ی نمونها و مراحل رشد بلشویسم به عنوان تراوش قابل فهم و نتیجه‌ی منطقی وظیفه و نقش اجتماعی اش درک شد.

اما این توسعه‌ی نظری - همانند توسعه‌ی اجتماعی که در جریان آن آراء و عمل کمونیسم شورایی دگرگون می شد - آهسته صورت می گرفت. شگفتا که، کمونیسم شورایی که شوراهای تشکیل شده در انقلاب روسیه و انقلاب آلمان را چون ارگان‌های اعمال قدرت پرولتری ارج نهاده و در بینش خود گنجانده بود، اوایل به صورت حزب وارد صحنه شد؛ امری که به خصوص "شردر" مبتکر بسیار فعال آن بود. حزب کارگری کمونیست آلمان (K.A.P.D.) و

حزب کارگری کمونیست هلند (K.A.P.N.) به وجود آمدند که نه می خواستند در انتخابات برای پارلمان بورژوایی شرکت کنند و نه به سیاست بپردازند.

اگرچه رووله - چنان که دیدیم - در ۱۹۲۰ انقلاب را "نه کار حزب" خوانده و اساساً تا سنین پیری حزب را "در حقیقت نه شکل سازمان یابی پرولتاریا، بلکه بورژوازی" می دید، (۶) اما - بنا به ملاحظات تاکتیکی - K.A.P.D. و حزب برادر آن را در هلند "حزب کمونیست نوین، که دیگر حزب نیست" (۷) تعریف کرد. درک گورتر نیز چنین بود؛ هر دو حزب نیز، از خود دقیقاً چنین درکی داشتند.

چهار سال بعد، در ۱۹۲۴ رووله به طرز کاملاً متفاوتی سخن می گفت. او نوشت: "به مفهوم پرولتری (کلمه)، حزب با خصلت انقلاب چیزی است بی ربط. حزب، فقط می تواند خصلت انقلابی به مفهوم بورژوایی داشته باشد و آن هم تنها در دوره‌ی گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری". (۸) به دلایل ذکر شده در این جا، به راستی نیز "بی ربط‌ها" در عرض کم تر از یک دهه از صحنه‌ی جامعه ناپدید شدند. اما تصور آن گه گاهی - به علل معینی که از شمردن شان در این جا می توان صرف نظر کرد - از نو سوسو می زد؛ هم چنان که به طور مثال در ترهای پنج گانه در باره‌ی مبارزه‌ی طبقاتی، متنی که پانه کوک در ۱۹۴۶ نوشت. پس از آن این تصور برای همیشه زوال پیدا کرد.

در این میان کمونیسم شورایی دوره‌ی کودکی خود را پشت سر گذاشت. درک انقلاب روسیه به عنوان انقلابی بورژوایی و روابط تولیدی حاکم در آن جا به مثابه سرمایه‌داری دولتی، نگاه این جریان را بر مسایلی گسترش داد که برخی از آن‌ها تازه امروز برای پژوهش‌های دقیق تر به پختگی رسیده‌اند. نمونها‌ی دیگر که پیش تر مورد تحلیل قرار گرفته بودند، بعدها در روشنایی بیشتری ظاهر شدند.

۴

مهم ترین کار را در این رابطه، پانه کوک به سال ۱۹۳۸ به انجام رساند؛ او در مقاله‌ای تحقیقی پیرامون فلسفه‌ی لنین، کل بلشویسم را بار دیگر مورد بررسی اساسی و دقیق تر قرار داد. پانه کوک در این نوشته (۹) نه تنها ثابت کرد که مارکسیسم لنین افسانه‌ای بیش نیست و مارکسیسم ادعایی وی در تضاد با مارکسیسم واقعی قرار دارد، بلکه در عین حال علت آن را نیز روشن ساخت. "در روسیه مبارزه (جاری) با تزاریسیم به میزان زیادی با مبارزات پیشین علیه حکومت‌های مطلقه در اروپا همانند بود. در روسیه نیز کلیسا و دین محکم ترین

ستون‌های نظام حکومتی بودند... بدین ترتیب مبارزه با دین در آن جا ضرورتی اجتماعی بود.^{۱۰} از این امر چنین نتیجه می‌شود که آن چه لنین در حوزه‌ی فلسفه، نظرات ماتریالیسم تاریخی می‌پنداشت، در حقیقت تفاوت چندانی با ماتریالیسم بورژوایی قرن هیجدهم در فرانسه نداشت. ماتریالیسمی که در آن دوره به مثابه سلاح معنوی در برابر کلیسا و دین ابداع شده بود. پیش‌تر نیز در آثار کمونیسم شورایی به شیوه‌ای مشابه، یعنی با اشاره به همانندی روابط اجتماعی پیش از انقلاب در روسیه و فرانسه، بلانکیسم بلشویک‌ها با این امر که لنین از کلمه‌ی ژاکوبین به عنوان لقب افتخارآمیز برای خود و اعضای حزبش استفاده می‌کرد (۱۰) و به نظر ایشان حزب‌شان نقش ژاکوبین‌های انقلاب بورژوایی روسیه را به عهده داشت، توضیح داده شده بود.

به راستی لنین زمانی که هنوز در صدد حراست از افسانه یا اسطوره‌ای نبود، انقلاب در شرف وقوع را بورژوایی می‌نامید. (۱۱) نظریه‌پردازان کمونیسم شورایی با نظر وی در این مورد کاملاً موافق بودند. این که در مارس ۱۹۱۸ یعنی تنها چندماه پس از انقلاب اکتبر، قدرت رو به کاهش شوراهای به طور قطعی از دست‌شان رفته بود، به نظر کمونیسم شورایی برآمده از خصلت این انقلاب بود. شوراهای روسیه، چه واقعاً از نمایندگان حقیقی طبقه‌ی کارگر تشکیل شده بودند یا نه، در هر حال، به هیچ وجه به نظامی نمی‌خوردند، که چیزی به جز روبنای سیاسی شرایط تولیدی سرمایه داری دولتی نبود و نمی‌توانست باشد. این حکومتی حزبی، دیکتاتوری آن نهاد سیاسی‌ای بود که وسایل تولید ملی شده را در اختیار داشت و از این رو مثل هر کارفرمای خصوصی دیگری صاحب اختیار فرآورده‌ها هم بود.

کمونیسم، با درکی که جنبش شورایی از آن دارد در تضادی آشتی ناپذیر با این نظام قرار دارد. از دیدگاه کمونیسم شورایی، دیکتاتوری حزبی با صورت‌بندی اجتماعی‌ای که شالوده‌ی اقتصادی آن از بین بردن کار مزدی و استثمار ناشی از آن باشد، منافات دارد. در جامعه‌ای که تولید کنندگان آزاد و برابرند، منطقی‌اً دموکراسی تولیدکنندگان ذاتی آن است. چنین جامعه‌ای مسلماً چیزی است سواى به اصطلاح دیکتاتوری "پرولتاریا" و سلطه آن که به ترور می‌انجامد.

به نظر کمونیسم شورایی تروری که در اواسط سال‌های سی زیر حاکمیت استالین به اوج خود رسید، چیز اساساً تازه‌ای نبود. این امر پیش‌تر زیر حاکمیت لنین شروع شده بود. و شدت یابی فوق‌العاده‌ی آن بعدها نه از روی شخصیت استالین، بلکه بیشتر در حکم عوارض

جانبی فرآیند صنعتی کردن کشور و مزدبگیر کردن اهالی (Proletarisierung)، یعنی عوارض جانبی انباشت اولیه‌ای که در جاهای دیگر نیز صورت گرفته بود، قابل درک است. این که بلشویک‌های روسیه می‌توانستند جامعه‌ی خود را کمونیستی بنامند، بدان سبب بود که به نادرست دولتی کردن وسایل تولید را همان برانداختن سرمایه‌داری تصور می‌کردند. این نظر، که پیش‌تر مارکس و انگلس آن را به نقد کشیده بودند، همان نظری بود که سوسیال دموکراسی نیز، زمانی که هنوز از براندازی جامعه‌ی سرمایه‌داری سخن می‌گفت، - و چه زمان طولانی‌ای از آن هنگام گذشته - بر آن پای می‌فشرد، با توجه به این مسئله می‌شد - همانند رولوه (۱۲) - بلشویک‌ها را سوسیال دموکرات‌های (رادیکال) قلمداد کرد.

پانه کوک درباره‌ی آن چه، بر اساس موقعیت اجتماعی بلشویسم و دیدگاه‌های تئوریک آن قابل پیش‌بینی بود نوشت: "...توده‌های کارگر (آن طور که مسکو می‌خواهد) باید از حزب کمونیست پیروی کرده، رهبری و بعدها حاکمیت را بدو واگذار کنند، هم چنان که توده‌ی اعضای حزب باید با انضباط آهنین از رهبری حزب اطاعت کند." (۱۳) نتیجه این که: "طبقه‌ی کارگر به رزم برخاسته برای رهایی خویش، فلسفه‌ی لنین را در حکم تئوری طبقه‌ای، که می‌کوشد به بردگی و استثمار وی تداوم بخشد، سد راه خود خواهد یافت." (۱۴) این سخنی بود پیش‌گویانه! و پیش‌گویانه‌گی آن را، در ۱۹۵۳ پانزده سال پس از نگارش آن، کارگران ساختمانی کوی استالین برلن شرقی سابق، زمانی که لنینیسم با تانک‌ها به سوی شان یورش آورد، تجربه کردند.

پانه کوک تنها کمونیست شورایی نبود که با تدوین هرچه روشن‌تر تئوری، توجه را به سوی تفاوت میان مارکس و لنین جلب کرد. همین کار را پاول ماتیک که بسیار پیش‌تر به مسایل جنبش کارگری پرداخته و از ۱۹۲۶ در آمریکا زندگی می‌کرد، انجام داد. او به صورت غیرمستقیم بدین کار دست زد. وی در مقاله‌ای که اختلاف آراء میان لوکزامبورگ و لنین (۱۵) نام داشت، به نقد مارکس بر آرنولد روگه، انقلابی بورژوا پرداخت تا اثبات کند که این نقد از هر نظر با نقد لوکزامبورگ بر لنین تطابق دارد، زیرا آرای لنین با برداشت‌های روگه همانندی پیدا می‌کند. او با این کار نه تنها نشان داد که لنین تا چه اندازه از دیدگاه پرولتری مارکس به دور است، بلکه با تکیه بر مارکس به انتقاد شدید از لنین پرداخت و پرتو روشنی نیز بر آرای خود مارکس انداخت.

در مقابل لنین که کل انقلاب را به مسئله مداخله‌ی آگاهانه‌ی انقلابیون حرفه‌ای

ژاکوبینی اش بدل کرده بود، ماتیک به پیروی از مارکس استدلال می کرد که برای پرولتاریا فهم سیاسی (politisches Verständnis) بیش تر، به معنای مبارزه ی بی ثمر و نابخردانه تری است، زیرا فهم سیاسی غریزه ی بسیار درست تر طبقاتی پرولتاریا را می پوشاند و کارگران را نسبت به وظایف اجتماعی واقعی شان کور می سازد. (۱۵)*

۵

توضیحات ماتیک به نکته ای اشاره داشت که از جانب کمونیسم شورایی همواره مورد تأکید قرار گرفته بود. کارگران، نه با تربیت یافتن به دست روشنفکران انقلابی، بلکه به علت وضعیت طبقاتی شان در جامعه که آنان را به کنش خودانگیخته و می دارد، دست به مبارزه می زنند. سرمایه داری به این دلیل که کارگران می خواهند انقلاب کنند، برانداخته نمی شود. انقلاب ناگزیر است، زیرا مبارزه ی طبقاتی در سرمایه داری اجتناب ناپذیر است. با این دید کمونیسم شورایی این تر لینی را که "بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد" نیز رد می کند؛ و به لنین ایراد می گیرد که درست برعکس: بدون پراتیک انقلابی تئوری انقلابی وجود ندارد. این بدان سبب که هر تئوری، چکیده ی فکری واقعیت مشخصی است، بدون چیزی که بتوان در باره اش تئوری پرداخت، نمی تواند تئوری ای وجود داشته باشد.

همان گونه که تئوری مارکس بر مبارزات طبقاتی آن زمان و گرایش های سرمایه داری در زمان وی مبتنی بود، تئوری کمونیسم شورایی نیز بر پایه ی مبارزات طبقاتی عصر حاضر و گرایش های امروزی توسعه ی جامعه ی سرمایه داری استوار است؛ و آن هم چون حاصل به کارگیری همان متد تحقیق مارکس. اگر کمونیسم شورایی قاطعانه به رد این که کارگران باید با انضباطی آهنین از یک رهبری حزبی اطاعت کنند می پردازد، اگر به جانب داری از خودانگیختگی و خواست آزاد کارگران برمی خیزد، از آن روست که تحول مبارزه ی طبقاتی واقعاً در جریان، سندی است غیر قابل چشم پوشی برای نشان دادن این امر که: یک جنبش نوین کارگری، جنبشی که با استقلال خود از هر به اصطلاح "بیشتازی" و از نفوذ هر ایدئولوژی و رشکسته ای بی نیاز شده است، تنها دورنمای ممکن می باشد.

به نظر کمونیسم شورایی نمی توان جنبش کارگری مستقل، نو و کاملاً متفاوت از جنبش کارگری سنتی را مصنوعاً ایجاد کرد، چنین جنبشی، از جامعه و در پی مبارزات اجتماعی برمی خیزد و هدفی که به سویش روان است، چه بدان آگاه باشد چه نباشد دموکراسی شورایی است.

پانویس ها:

- 1- Grundprinzipien Kommunistischer Produktion und Verteilung, deutsche Auflag, Berlin, 1930, 2. deutsche Auflag 1970
- 2- So Paul Mattick in Otto Rühle und die deutsche Arbeiterbewegung, in: Spontanität und Organisation, Frankfurt a.M. 1975, S. 7.
- 3- Otto Rühle, Die Revolutio ist keine Parteisache, in Dokumente der Weltrevolution, Band 3: Die Linke gegen die Parteiherrschaft, Olten und Freiburg 1970, S. 334.
- 4- Herman Gorter, Offener Brief an den Genossen Lenin, (1920), ebenda.
- 5- Otto Rühle, Die Revolutio ist keine Parteisache, a.a.O., S. 334.
- 6- Otto Rühle, Roter und brauner Faschismus, in: Schriften, Reinbeck 1917, S. 26.
- 7- Otto Rühle, Die Revolutio ist Keine Parteisache, a.a.O., S. 335.
- 8- Otto Rühle, Von der bürgerlichen zur proletarischen Revolutio, Neuauflage Berlin 1970, S. 32.
- 9- J. Harper (d. i. Anton Pannekoek), Lenin als Philosoph, Amsterdam 1938, S. 105. Neuauflage 1969 Frankfurt a.M.
- ۱۰- لنین، یک گام به پیش، دوگام به پس، آثار منتخب یک جلدی، ص ۲۲۲.
- ۱۱- لنین، دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب روسیه، آثار منتخب یک جلدی، از جمله ص ۲۵۴.
- 12- Otto Rühle, Die Revolutio ist keine Parteisache, a.a.O., S. 334.
- 13- J. Harper (d. i. Anton Pannekoek), Lenin als Philosoph, Amsterdam 1938, S. 106. Neuauflage 1969 Frankfurt a.M.
- 14- Ebenda, S. 112.
- 15- in: Rätekorrespondenz, Nr. 12, September 1935.

۱۵* - افزوده‌ی مترجم فارسی؛ برگرفته از:

Kritische Randglossen zu dem Artikel "Der König von Preußen und die Sozialreform. Von einem Preußen" Marx, Engels, Werke, Bd. 1 با استفاده از ترجمه‌ی فارسی بخشی از آن در "یادداشت‌های انتقادی درباره‌ی مقاله‌ی "شاه پروس و رفرم اجتماعی" ضمیمه‌ی دست نوشته‌های اقتصادی - فلسفی کارل مارکس ترجمه‌ی محمدرضا ج. ونهال:

"... هر جا احزاب سیاسی وجود دارند هر کدام علت هرگونه فلاکت اجتماعی را در این می‌بیند که به جای او رقیب سکان دولت را به دست دارد. حتی سیاستمداران رادیکال و انقلابی علت فلاکت را نه در ذات دولت بلکه در شکل خاصی از دولت می‌جویند، و به جای آن شکل دولتی دیگری می‌خواهند بگذارند." (ص ۴۰۱)

"... فهم سیاسی دقیقاً بدین سبب سیاسی است که در درون محدوده‌ی سیاست می‌اندیشد. و هر چه تیزتر و قوی‌تر باشد، از درک عارضه‌های اجتماعی ناتوان است... اصل سیاست، اراده است، هر چه فهم سیاسی یک جانبه‌تر، و بنابراین کامل‌تر باشد، به قدر قدرتی اراده بیش‌تر اعتقاد داشته، در مورد محدودیت‌های طبیعی و روحی اراده نایب‌تر بوده، و بنابراین از کشف منبع عارضه‌های اجتماعی ناتوان‌تر است..." (S. 402 ص ۱۶)

"این که فلاکت اجتماعی، موجد فهم سیاسی است، نادرست است، برعکس تعم اجتماعی ایجاد فهم سیاسی می‌کند. فهم سیاسی روح باور Spiritualist است و به کسی ارزشی شده که داراست، که در نعمت به سر می‌برد..." (S. 406 ص ۱۶۴)

"... هر اندازه فهم سیاسی یک خلق آموزش دیده‌تر و عمومی‌تر باشد، پرولتاریا - دست‌کم در ابتدای جنبش - نیروهای خود را در خیزش‌های غیرعقلانی، بی‌ثمر و به خون کشیده، بیش‌تر تلف خواهد کرد. چون که او در قالب سیاست می‌اندیشد، علت تمام بدبختی‌ها را در (اعمال) اراده و تمام وسایل درمان را در قهر و در سرنگونی شکل به خصوصی از دولت می‌بیند. دلیل‌اش اولین خیزش‌های پرولتاریای فرانسه: کارگران لیون می‌پنداشتند که فقط در پی اهداف سیاسی‌اند، فقط سربازان جمهوری‌اند؛ در حالی که به واقع سربازان سوسیالیسم بودند. فهم سیاسی آنان، این گونه ریشه‌ی فلاکت اجتماعی را برای‌شان مبهم ساخت و شناخت‌شان را از هدف واقعی تحریف کرد، فهم سیاسی آنان، این چنین غریزه‌ی اجتماعی شان را فریب داد." (S. 407 ص ۱۶۵)

نامه‌ای در باره کتاب "کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه"

حمید پویا

حضور نویسندگان محترم کتاب!

با سلام‌های صمیمانه و آرزوی اوقات خوش برای تان؛

من کتاب کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه را توانستم برای یک بار بخوانم و اگر اجازه دهید می‌خواهم در این جا به طور اختصار نظرم را که بیشتر شامل ملاحظات انتقادی است برای شما بگویم. البته اگر می‌توانستم این کتاب را با حوصله و توجه و تأمل بیشتر و با صرف وقت بیشتری مورد مطالعه قرار دهم شاید نظر من در مورد آن پخته‌تر و غنی‌تر و صحیح‌تر می‌بود و با دقت بیشتری بیان می‌گشت، ولی به هر حال این برای من ممکن نشد. اما آن چه را می‌خواهم برای تان بگویم به شرح زیر است:

۱- می‌توان گفت که این کتاب به درستی تصویری از انقلاب‌های ۱۹۱۷ روسیه به دست می‌دهد که در آن توده‌های کارگران و هم چنین سربازان همه کاره‌اند و نقش اساسی دارند. در حالی که مثلاً تصویری که از مطالعه نوشته‌های نین درباره انقلاب‌های مزبور در ذهن افراد

ایجاد می‌شود با کمی اغراق می‌توان گفت عبارت از تصویری است که در آن حزب بلشویک و لنین همه کاره هستند و نقش عمده را دارند! اگر چه در مطالب این کتاب چگونگی عمل کرد و نقش توده‌های دهقانان در آن زمان - توده‌هایی که اکثریت بالای کل جمعیت روسیه را تشکیل می‌دادند - نامعلوم است ولی معذالک به طور نسبی برخورد نویسندگان به نقش توده‌ها در تحولات اجتماعی آن زمان در روسیه درست و علمی است. با این وجود در این کتاب تا حدود قابل توجهی یا شاید هم اصلاً نقش احزاب سوسیالیست به ویژه بلشویک‌ها در رشد و تحول ذهنی و رشد فعالیت‌های مبارزاتی توده کارگر در سال ۱۹۱۷ یعنی فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی و سازمان‌دهی آن احزاب از سال‌های حدود ۱۹۰۰ در میان کارگران نادیده گرفته شده است.

کتاب با پرداختن به "کمیته‌های کارخانه" و نقش آن‌ها در سال ۱۹۱۷ در روسیه و مطرح کردن مسئله "کنترل کارگری" و "مدیریت کارگری" و سازمان‌دهی پروسه کار و تقسیم کار در داخل روند تولید توسط ارگان‌های مستقیم و منتخب کارگران و قابل عزل و نصب توسط آنان، روی یک امر بسیار اساسی و بزرگ و حساس انگشت گذاشته است. امری که به نظر من در جامعه سوسیالیستی و در اقتصاد سوسیالیستی با اساسی‌ترین و مهم‌ترین مسئله یعنی مسئله پایان دادن به جدایی بین کار جسمی و فکری و سلسله مراتب شغلی و تقسیم طبقاتی و بورژوازی کار به طور کلی عمیقاً و به طور همه‌جانبه پیوند می‌یابد. امری که هنوز هم شاید اکثر کمونیست‌ها به آن توجه یا درست توجه ندارند! اما به هر حال باید توجه داشت که "مدیریت کارگری" یک مشخصه و یک ضرورت اساسی اقتصاد سوسیالیستی در مراحل آغازین جامعه سوسیالیستی است. در مراحل بعدی از روند تکامل این جامعه، نفس وجود "مدیریت کارگری" - که از طریق یا توسط نمایندگان "کارگران" یا کارکنان جامعه سوسیالیستی صورت می‌پذیرد - حاکی از وجود بقایای طبقاتی و بورژوازی است که باید از طریق ادغام کار فکری و کار جسمی در سطح هر فرد و هم‌تراز کردن سطح اجتماعی کار تمام افراد پایان پیدا کند. اما آیا بهتر نمی‌بود و امکان آن نبود که کتاب تحت عنوان "تشکل‌های کارگری در انقلاب روسیه" (شوراهای کارگری، کمیته‌های کارخانه و اتحادیه‌های کارگری) و با پرداختن به همه این تشکلات نوشته می‌شد؟ هم چنین لازم بوده که در کتاب قدری به طور مشخص در باره ساختار تشکیلاتی این تشکلات و چگونگی و نحوه انتخابات در آن‌ها و دخالت توده‌های کارگر در آن‌ها صحبت شود. به علاوه در کتاب به قدر کافی روشن نشده است که آیا این

کمیته‌های کارخانه پدیده‌ای مختص روسیه در آن زمان بوده یا این که پدیده‌ای عمومی در همه جوامع در دوره‌ها و موقعیت‌های انقلابی است. و در این صورت، به غیر از کمیته‌های موقت اعتصاب و نظایر آن، ما به طور کلی با سه نوع تشکل کارگری مواجه هستیم: اتحادیه‌ها، شوراهای کمیته‌های کارخانه و لذا کمیته‌های کارخانه و نظایر آن ارگان‌هایی به کلی متمایز از شوراهای کارگری می‌باشند. این موضوع در کتاب روشن نشده است، و به نظر می‌آید که کمیته‌های کارخانه همان نوعی شوراهای کارگری هستند.

نکته دیگر این که در توضیح و بیان مطالب کتاب، صرف نظر از بعضی مسایل که موضوعات دیگری را تشکیل می‌دهند و من هم به آن‌ها تا حدودی برخورد کرده‌ام، اصول صداقت و امانت رعایت شده است و این امری بسیار مهم و ضروری است و به سهم خود بیان‌گر نوع کاراکتر و اخلاق افراد است.

۲- در کتاب، در ارتباط با زمان بلافاصله پس از انقلاب فوریه یعنی ماه‌های فوریه و مارس ۱۹۱۷، نوشته شده است: «واقعیت این است که سوسیالیست‌هایی که کمیته اجرایی شوراهای را تشکیل داده بودند، اکثراً به نیروی کارگران و تشکل‌های مستقل و در حال رشد آنان اعتماد نداشتند. آنان امر کشورداری و اداره جامعه را وظیفه طبقات دارا و کسانی که در مکتب طبقات ثروت‌مند آموزش دیده‌اند، می‌انگاشتند. کمیته اجرایی از انقلاب کارگران به شدت هراس داشت. می‌ترسید "هرج و مرج توده‌های نادان" همه چیز را خراب کند. به همین جهت حاضر بود قدرت را دو دستی به بورژوازی "کاردان و مدبر" بسپارد...» (صفحه ۶۴)

معلوم نیست که از کجا و بر پایه چه مدارکی چنین چیزهایی به اعضای کمیته اجرایی شوراهای نسبت داده شده است. آن چه در این جا به این کسان نسبت داده شده درست به نظر نمی‌رسد.

اما در کتاب بعداً (در صفحه ۸۶) در رابطه با ماه مارس چنین نوشته شده است: "تابع نمودن کمیته‌های کارخانه به نظم اقتصادی - سیاسی جامعه، هدف مشترک دولت، سرمایه‌داران و کمیته اجرایی شوراهای بود. بنابه درک اکثریت کمیته اجرایی، فعالیت کارگران بایستی به دفاع از حقوق صنفی خود خلاصه می‌شد. زیرا آن‌ها طبقه کارگر را در آن مقطع، "متحد بورژوازی" می‌دانستند. متحدی که می‌بایستی با حمایت از سرمایه‌داران شرایط و ملزومات ترقی و توسعه کشور و موجبات رشد "نیروی‌های مولده" را فراهم می‌آورد." (تأکیدها از من است). ولی این نظر درباره آن کمیته اجرایی شوراهای به نظر می‌آید نسبتاً

درست و به حقیقت نزدیک باشد. به نظر می‌آید که این کسان سطح تکامل اقتصادی، اجتماعی و سطح رشد نیروهای مولده جامعه روسیه در آن زمان را برای انجام انقلاب سوسیالیستی و انتقال به سوسیالیسم کافی نمی‌دانستند و به همین دلیل انقلاب روسیه را در آن زمان فقط یک انقلاب بورژوا دموکراتیک می‌دانستند که می‌بایست آغازگر موجبات روند رشد و تکامل اقتصادی و اجتماعی در چارچوب کاپیتالیستی باشد و به همین دلیل و نیز بنابر درک نارس خود نقش کمیته‌های کارخانه را محدود می‌نمودند و غیره. اگر آن‌ها حقیقتاً چنین دیدگاهی را داشته‌اند، به نظر من، این دیدگاه آن‌ها اساساً درست و علمی بوده است، بدون این که من با تمایل و نقطه نظر آن‌ها مبنی بر محدود کردن و یا از میان بردن نقش آن چنانی‌ای که کمیته‌های کارخانه در آن مقطع زمانی برای خود قائل بودند موافق باشم.

سوسیالیسم، که به نظر من ماهیتاً روند تاریخی حصول به جامعه کمونیستی است، اساساً خواست و آرمان تاریخی طبقه کارگر است و بنابراین تنها از مرحله‌ای که جمعیت طبقه کارگر در جامعه به حدی برسد که اکثریت کل اهالی را تشکیل دهد، از آن مرحله تاریخی به بعد جامعه مزبور در مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار می‌گیرد. به علاوه برپایی سوسیالیسم یعنی جامعه سوسیالیستی نیازمند نیروهای مولده بسیار تکامل یافته‌ای است، یعنی نیازمند آن است که ظرفیت‌های تولیدی و فنی و علمی در جامعه سرمایه‌داری پیشین به مثابه امکانات و وسایل مادی مورد نیاز جهت برپایی سوسیالیسم تا سطح معین بسیار پیشرفته‌ای رشد و تکامل یافته باشد. اما در روسیه در آن زمان حدود ۸۰ درصد کل اهالی را دهقانان و نه طبقه کارگر تشکیل می‌دادند و جمعیت طبقه کارگر (با احتساب اعضای خانواده‌های کارگران) فقط نزدیک به ۲۰ درصد از کل اهالی بود. تولیدات خرد دهقانی - که نوعی تولید ماقبل سرمایه‌داری است - بیشتر از مقدار تولیدات به شیوه سرمایه‌داری بود. سطح انباشت سرمایه و سرمایه‌های صنعتی در مقیاس کل جامعه بسیار پایین بود. سطح تکنولوژی و تکنیک در تولید و میزان بارآوری کار بسیار پایین و عقب مانده بود و غیره و غیره. طبعاً چنین جامعه‌ای از لحاظ تاریخی هنوز به آن مرحله از رشد و تکامل نرسیده بود که واقعاً آماده و مستعد انتقال به سوسیالیسم باشد و با آن مرحله بسیار فاصله داشت (برای تحلیل مفصل‌تر در این زمینه می‌توانید به مبحث شماره ۷ از "مقدمه‌ای بر تئوری اقتصادی سوسیالیستی" نوشته حمید پویا رجوع نمایید).

نویسندگان کتاب سخت ذهن و فکرشان روی کمیته‌های کارخانه در روسیه و به

خصوص در پتروگراد و مسکو در آن زمان - البته به مثابه ارگان‌های توده کارگر - و روی خواست‌های این کمیته‌ها متمرکز گردیده و سخت روی این موضوع به تنهایی محدود شده است. به گونه‌ای که اصلاً به طور کافی و درست به سایر جنبه‌ها توجه ندارند؛ به کلیت جامعه معین روسیه و مرحله معین تکامل تاریخی اقتصادی آن در آن زمان، به بخش‌های مختلف و معین جمعیت تشکیل دهنده آن جامعه، به اجزای مختلف نظام اقتصادی و حیات اقتصادی آن، به اجزای مختلف و معین امر رهبری و مدیریت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آن، به آن عقب‌ماندگی اقتصادی و تکنولوژیک و تکنیکی و علمی آن و به... کم‌وبیش توجه ندارند در خود آن کمیته‌های کارخانه در آن زمان نیز یک چنین محدودیت فکری و تنها خودنگری دیده می‌شود!

به نظر من برنامه‌ای که در قطع‌نامه بلشویکی مصوب شورای پتروگراد در ۳۱ اوت ۱۹۱۷ عرضه می‌شود (صفحات ۲۲۹-۲۲۸)، بیان‌گر چارچوب خط مشی کلی صحیحی است که در آن شرایط و سطح تکامل اجتماعی روسیه می‌بایست به طور پایدار و مستمر دنبال می‌گشته و خواستار تحقق آن می‌شد؛ کارگران و دهقانان می‌بایستی به در پیش گرفتن پایدار چنین برنامه‌ای قانع می‌شدند و برای به کرسی نشاندن این برنامه و قطعیت بخشیدن به آن و تداوم بخشیدن به دورنمای تکاملی صرف خود آن، به مثابه هدف نهایی و هدف اجتماعی آینده زحمت‌کشان در روسیه آن زمان، مبارزه می‌کردند.

۳- در کتاب در مبحث "نگاهی به نظریه تزریق آگاهی از خارج" کاملاً به‌طور درست و به جا روی نظریه لنین در این باره (نقل شده در صفحه ۱۰۷) انگشت گذاشته شده و این نظریه نادرست و غیرکارگری مورد انتقاد و افشاء قرار گرفته است (در ضمن باید بگویم که من هم از سال‌های بسیار قبل با این نظریه مسئله داشته‌ام). ولی معذالک آن چه که به عنوان تحلیل و نقد این نظریه ارائه گردیده خود به طور جدی دارای ایراد و اشکال است. ابتدا نظریه لنین را مورد توجه قرار می‌دهم و سپس به طور بسیار مختصر به نظر نویسندگان کتاب در این باره خواهم پرداخت:

به نظر من نظریه لنین در صورتی درست می‌بود که فی‌المثل به صورت زیر، با شکل و محتوای ذیل بیان می‌گردید:

"ما گفتیم که آگاهی سوسیال دموکراتیک، آگاهی طبقاتی کارگری در پایه و اساس اولیه خود طبعاً به طور خود به خودی و خودجوش و به مثابه محصول مستقیم جایگاه اجتماعی و

شرایط زندگی و محیط کار کارگران در آنان به وجود می‌آید. اما این آگاهی طبقاتی کارگران، بدون فعالیت مناسب و مؤثر نظریه‌پردازان و روشنفکران و پیشروان پرولتاریا در میان توده‌های این طبقه، در همین حد نسبتاً ابتدایی باقی می‌ماند و نمی‌تواند واقعاً ارتقاء و بسط یابد. آموزش سوسیالیسم از آن توری‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که توسط نظریه‌پردازان طبقه کارگر، که ممکن است از لحاظ خاستگاه اولیه طبقاتی خود متعلق به طبقات غیرکارگر و بورژوازی باشند، و بر زمینه پیوند و ارتباط نزدیک این نظریه‌پردازان با جنبش طبقه کارگر تدوین و تکامل می‌یابند. فی‌المثل خود مارکس، انگلس و... و... این چنین بوده‌اند. به همین گونه در روسیه نیز آموزش تئوریک سوسیال دموکراسی و آگاهی‌های رشد یافته و مدون طبقاتی کارگری، درحالی که کاملاً در پیوند با رشد خودبه‌خودی و رشد نقشه‌مند جنبش کارگری نضج می‌یابد، در عین حال به مثابه نتیجه طبیعی و ناگزیر تکامل فکری روشنفکران انقلابی سوسیالیست محسوب گشته و بدین نحو به وجود آمده است.

من با بیان نظر فوق - که نظر من است - قصد ندارم که به اصطلاح نظریه‌لنین را تصحیح و تبریته کنم، زیرا آن چه من می‌گویم با آن چه که لنین گفته است به کلی متفاوت است. اما در عین حال می‌خواهم بگویم که نظریه لنین تا حدودی هم به شکل بد و نادرستی بیان گشته و تا حدودی هم با مقصود و منظور حقیقی او تفاوت دارد. به طور کلی اگر قدری در نوشته‌های لنین دقت شود، دیده می‌شود که لنین در بیان نظرات خود و در دفاع از این نظرات حرارت و شدت فوق‌العاده زیادی به خرج می‌دهد و به لحنی اغراق‌گویانه متوسل می‌شود به گونه‌ای که طرز بیان او ممکن است به نوعی و به نحوی اغراق آمیز بوده و با منظور و محتوای کلام او مطابقت نداشته باشد. این هم یک عادت ویژه لنین است، عادت که یک عیب است.

البته این هم هست که نمی‌توان توقع داشت که هر کس به این اغراق‌گویی‌های صوری لنین و میزان تفاوت آن با محتویات کلام او توجه داشته باشد، چیزی که امر مسخره و غیر قابل قبول - تعبیر و تفسیر کلام - را مطرح می‌نماید!

اما نویسندگان کتاب فی‌المثل می‌گویند: "در روسیه کارگران در مجموع با اتکاء به عمل مستقیم و مستقل خود، به آگاهی سیاسی - طبقاتی خویش شفافیت می‌بخشیدند. با قوای خود به ارزیابی جدیدی از انقلاب می‌رسیدند. در این میان مبارزترین بخش‌های آنان به دورنمایی دگرگونه، به بدیلی برتر برای جامعه سرمایه‌داری می‌اندیشیدند و جامعه نوینی را نوید

می‌دادند" (صفحه ۱۰۶).

خیر، این هم یک‌جانبه‌نگرانه و بسیار اغراق‌گویانه و لذا نادرست است! فعالیت‌های ترویجی و تبلیغی و سازمان‌دهی سوسیالیست‌ها از قبل از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۷ در میان کارگران قطعاً و به طور مؤثری در تحولات فکری و در اقدامات انقلابی آنان و در تشکیل آن شوراهای و کمیته‌ها توسط آنان در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ تأثیر گذاشته است. آن "عمل مستقیم و مستقل" آنان نیز تا حد زیادی تحت تأثیر روشن‌گری‌ها و فعالیت‌های انقلابی پیشین روشنفکران و پیشروان در میان آنان شکل گرفته است. آنان از یک‌سوی با تجربه و عمل مستقل و مستقیم خود و از سوی دیگر تحت تأثیر فعالیت‌های روشنگرانه و آگاهی‌دهنده و انقلابی روشنفکران و پیشروان خود و تحت تأثیر این دو جریان روی هم و در مجموع "به آگاهی سیاسی - طبقاتی خویش شفافیت می‌بخشیدند"، "به ارزیابی جدیدی از انقلاب می‌رسیدند" و بدین گونه "مبارزترین بخش‌های آنان به دورنمایی دگرگونه... می‌اندیشیدند و جامعه نوینی را نوید می‌دادند". به علاوه اکثر یا بسیاری از بخش‌های مذکور و از اعضای شوراهای و کمیته‌ها از خود همان سوسیالیست‌ها یعنی نظریه‌پردازان و روشنفکران و پیشروان طبقه کارگر بودند.

به طور کلی نه تنها در مورد طبقه کارگر بلکه در مورد هر قشر و طبقه اجتماعی دیگر این امر صدق می‌کند که آگاهی طبقاتی اعضای طبقه عمیقاً و وسیعاً از فعالیت‌های روشنگرانه و آگاهی‌دهنده روشنفکران و پیشروان آن طبقه تأثیر می‌پذیرد و بدین نحو ارتقاء و رشد می‌یابد و این تأثیرپذیری اعضای هر طبقه از نظریه‌پردازان و ایدئولوگ‌ها و پیشروان خود در جامعه به طرق مختلفی صورت می‌گیرد.

در کتاب گفته شده است: "چنین نظریه‌ای (نظریه لنین) به مبارزه مستقل کارگران به دیده تحقیر می‌نگرد. به ابتکارات و توانایی‌های کارگران برای خلق جامعه نوین باور ندارد" (صفحه ۱۰۸). من فکر می‌کنم که لنین، با این که چنین نظریه‌ای را ابراز داشته است، معذالک به طور واقعی به مبارزه مستقل کارگران و به ابتکارات و توانایی‌های آنان برای خلق جامعه نوین تا این حد این چنین نمی‌نگرد!

گفته شده است: "تئوری سوسیالیسم نیز از فعالیت زنده کارگران گرفته شده و تحت تأثیر ابتکارات و مبارزات آنان پرداخته می‌شود." (صفحه ۱۱۱ - ۱۱۰) اما این تئوری تنها از فعالیت زنده کارگران گرفته نشده و تنها تحت تأثیر ابتکارات و مبارزات کارگران پرداخته

نمی‌شود. این تئوری حداقل با نقد و تحلیل انسانی و علمی از ۱ - جایگاه اقتصادی و اجتماعی طبقه کارگر و جنبش‌های مبارزاتی این طبقه و ۲ - مجموع ساختمان اقتصادی جامعه بورژوازی یعنی مجموع شیوه تولید بورژوازی و روند تغییر و تحول آن و تأثیرات و پیامدهای آن تدوین شده است و پرداخته و تکامل داده می‌شود. ولی تنها کافی نیست که "تئوری سوسیالیسم" بلکه باید کلیت "تئوری مارکسیسم" را در نظر گرفت و در این صورت معلوم است که این تئوری اخیر علاوه بر آن چه گفته شد هم چنین از تحلیل علمی ۳ - تاریخ اجتماعی و اقتصادی جوامع گذشته بشری، ۴ - دانش‌های فلسفی و ۵ - داده‌های مختلف علوم به وجود آمده و بدین گونه تکامل می‌یابد. تئوری مارکسیسم محصول تحلیلی است که از دیدگاه طبقاتی کارگری و به‌طور علمی بر مجموعه حیطه‌های مذکور صورت می‌پذیرد.

به‌طور خلاصه آگاهی طبقاتی کارگران در جامعه بورژوازی بر مبنای تجربیات مستقیم خود آنان تکوین می‌یابد و از طریق فعالیت‌های روشن‌گرانه و آگاهی‌دهنده نظر به پردازان و پیشروان آنان در میان آنان ارتقاء و بسط پیدا می‌کند.

۴ - در کتاب در مبحث "اشاره‌ای به نظر لنین درباره سرمایه‌داری دولتی و دستگاه اقتصادی بورژوازی" (صفحات ۲۷۸ - ۲۵۹) تعدادی از گفته‌های لنین درباره اقتصاد سوسیالیستی و سوسیالیسم در جامعه روسیه در شرایط سال‌های بلافاصله قبل و بعد از ۱۹۲۰ نقل گردیده و به آن‌ها به عنوان نظراتی غیر سوسیالیستی برخورد شده است. من ذیلاً تعدادی از این گفته‌ها را به طور تک تک مورد توجه قرار می‌دهم و در پایان به طور خیلی اختصار نتیجه‌گیری و نظر کلی‌ام را در باره آن‌ها بیان می‌نمایم:

این نظر لنین که "ولی اگر به جای دولت یونکرها و سرمایه‌داران یعنی به جای دولت ملاکین و سرمایه‌داران دولت انقلابی دموکراتیک یا به عبارت دیگر دولتی را قرار دهید که هرگونه امتیازی را به شیوه انقلابی براندازد و از اجرای انقلابی کامل‌ترین دموکراتیسم نهراسد، خواهید دید که سرمایه‌داری انحصاری دولتی در صورت وجود یک دولت واقعاً انقلابی دموکراتیک به طور مسلم و ناگزیر گامی و حتی گام‌هایی است که به سوی سوسیالیسم برداشته شده است" (صفحه ۲۶۴). غیر سوسیالیستی نیست و کاملاً سوسیالیستی است.

این نظر لنین کاملاً درست است و ایرادی که در کتاب به آن گرفته شده وارد نیست! "اجرای انقلابی کامل‌ترین دموکراتیسم" تحت چنین شرایطی از جمله شامل اجرای دموکراسی در چارچوب امور مدیریت داخل کارخانه‌ها و مؤسسات اقتصادی و شامل تحقق بخشیدن به

"کنترل کارگری" و حتی "مدیریت کارگری" نیز است.

این نظر لنین که اگر در سرمایه‌داری دولتی "به جای دولت نظامی، یونکری، بورژوازی و امپریالیستی بازم دولت، منتها دولتی از طراز اجتماعی دیگر و با مضمون طبقاتی دیگر یعنی دولت شوروی یا پرولتری را قرار دهید، تا تمام آن مجموعه شرایطی را که سوسیالیسم را ایجاد می‌نماید، به دست آورید" (صفحه ۲۶۴) نادرست نیست. این نظر ناکافی و نارسا هست ولی نادرست نیست. مقصود لنین در این جا به طور واضح مرحله آغاز جامعه سوسیالیستی یعنی مرحله انتقال از جامعه سرمایه‌داری به سوسیالیسم می‌باشد و در متنی که او می‌نویسد از نظر او لزومی دیده نمی‌شود که به جنبه‌های دیگر این مرحله انتقال و تحول پرداخته شود. حداکثر می‌توان گفت که این نظر نارسا و ناروشن است. از این نظر لنین چنین نتیجه نمی‌شود که "به باور وی با تغییر دولت می‌توان سوسیالیسم و روابط سوسیالیستی را برپایه نیروهای تولیدی سرمایه‌داری انحصاری دولتی و "تشکیلات منظم" آن ساخت و لزومی به دگرگونی این نیروها و روابط نیست" (صفحه ۲۶۵).

این نظر لنین که "سوسیالیسم جز انحصار سرمایه‌داری دولتی نیست که به خدمت تمام مردم گذاشته شود و از این لحاظ دیگر جنبه انحصار سرمایه‌داری خود را از دست داده است" (صفحه ۲۷۲) ممکن است نارسا و ناروشن باشد ولی نادرست نیست. یعنی اگر از مقصود خاص و مشخصی که در آن دنبال می‌شود صرف‌نظر کنیم - و اگر بتوان چنین کرد - و آن را به مثابه یک نظریه عام و تئوریک درباره سوسیالیسم تلقی کنیم در این صورت هنوز نارسا و کافی و بدین معنا روشن نیست ولی غیر سوسیالیستی و نادرست و غلط هم نیست. این نظر بیان‌گر برخوردی به سوسیالیسم است که از یک زاویه و نقطه نظر ویژه صورت می‌گیرد.

دو گفته نقل شده از لنین در زیر نویس صفحه ۲۷۱ اگر چه ظاهراً به طور واضح و به طرز وحشتناکی نادرست و مغایر با معنا و مفهوم سوسیالیسم است ولی با این وجود من فکر می‌کنم باید روی این دو نظر و نظرات مشابه در متن‌های مربوطه قدری تأمل کرد و دید که او مقطع زمانی خاص و مقصود خاصی را در شرایط آن زمان روسیه در نظر دارد و به خصوص مقصود او شرایط بحرانی بلافاصله پس از اکتبر ۱۹۱۷ یا دوره ویژه "کمونیسم جنگی" است یا نه و تازه اگر چنین دوره خاص (کمونیسم جنگی و کمی قبل یا پس از آن) و مقصود خاص در میان باشد، البته باز هم شکل بیان او ممکن است نادرست باشد. به هر حال در زمان بلافاصله پس از اکتبر ۱۹۱۷ و دوره کمونیسم جنگی و دوره سیاست "نپ" آن چه در مقیاس جامعه روسیه

توسط بلشویک‌ها دنبال می‌گردد (صرف‌نظر از دولتی کردن‌ها) باشد. به طور عمده نه خط مشی عمومی متداول ساختن سوسیالیسم بلکه سیاست‌های بسیار اضطرابی و مبرم و موقتی ویژه و خاص می‌باشد. لذا مضامین نظریات لنین درباره "سوسیالیسم" در این دوره‌ها - برخلاف ظاهر و شکل بیان آن که آراسته به واژه‌های "سوسیالیستی" است - عموماً یا غالباً، صرفاً و منحصرأ محدود به شرایط ویژه روسیه در این دوره‌ها است و ربطی به امر سوسیالیسم به معنای واقعی ندارد. این دوگفته لنین از مقاله "وظایف نوبتی حکومت شوروی" نوشته شده در مارس - آوریل ۱۹۱۸ است. او در این مقاله شرایط بسیار بحرانی و از هم‌گسیختگی و خرابی اقتصادی جامعه روسیه در این زمان را در نظر دارد و مثلاً می‌نویسد: "حساب پول را به دقت و امانت نگاه‌دار، در امور اقتصادی صرفه‌جو باش، از تن‌آسایی به پرهیز، دزدی نکن، اکیدترین انضباط را در کار مراعات‌نما - همانا این شعارها است که... اکنون یعنی پس از برانداختن بورژوازی به شعارهای نوبتی و عمده لحظه حاضر مبدل شده است" (لنین، آثار منتخبه در یک جلد، صفحه ۶۰۷). او مقتضیات خاص و ویژه جامعه روسیه در این مقطع زمانی را در نظر دارد و "سوسیالیستی" و "سوسیالیسم" (!) مورد نظر او در این لحظه زمانی همان نگرش و برخورد از زاویه این مقتضیات ویژه است!

مسئله برپایی سوسیالیسم (صرف‌نظر از دولتی کردن مالکیت‌ها بلافاصله پس از اکتبر ۱۹۱۷) در اتحاد شوروی سابق به‌طور واقعی تنها پس از اتمام دوره "نپ" یعنی در اواسط سال‌های ۱۹۲۰ مطرح می‌شود و تا قبل از این زمان شرایط و اوضاع فوق‌العاده بحرانی و ویژه جامعه اجازه طرح قطعی برپایی سوسیالیسم به مثابه خط مشی عمومی را نمی‌دهد. اگر چه در این زمان هم - به نظر من اساساً به علت عقب ماندگی سطح تکامل تاریخی اقتصادی جامعه و در درجه دوم یا سوم به علت همین عقب ماندگی‌های تئوریک و نظری بلشویک‌ها در زمینه سوسیالیسم و مفهوم سوسیالیسم - به جای سوسیالیسم در راه پی‌ریزی و ایجاد قطعی سرمایه‌داری دولتی عمل و پیشرفت می‌شود. بنابراین نظرات لنین در رابطه با سوسیالیسم در آن جامعه تا قبل از مرگ او را باید کاملاً با توجه به این امر و باید به مثابه نظراتی در نظر گرفت که عموماً یا غالباً مقصود خاص و ویژه‌ای منطبق با نیازهای مبرم و فوری جامعه بسیار بحرانی و از هم پاشیده شده و جامعه از لحاظ تاریخی اقتصادی بسیار عقب مانده و نارس روسیه و غیره در آن دوره‌ها را دنبال می‌کنند و نه برپا نمودن سوسیالیسم به معنای حقیقی و واقعی آن. یک تفاوت ویژه و بسیار مهم مارکس با لنین و سایر نظریه‌پردازان بلشویک‌ها در این

است که وقتی که مارکس مثلاً در باره سوسیالیسم اظهار نظر می‌نماید او در وضعی است که عموماً به‌طور تئوریک و عام در باره این مفهوم و مقوله نظر می‌دهد در حالی که لنین و نظریه‌پردازان بلشویک غالباً در این رابطه از دیدگاه و نقطه نظر نیازها و مقتضیات عملی و مشخص جامعه مشخص روسیه در سال‌های ۱۹۱۷ و بعد از آن سخن می‌گویند. لذا نظرات مارکس درباره مقوله سوسیالیسم عموماً اعتبار عام و کلی دارد و واقعاً معنا و مفهوم سوسیالیسم را بیان می‌نماید ولی نظرات لنین در این باره یا در این ارتباط - صرف نظر از میزان درستی یا نادرستی آن‌ها - غالباً اعتبار عام نداشته و بر حالت ویژه یا جنبه ویژه یا دوره ویژه‌ای از جامعه روسیه و اتحاد شوروی سابق در سال‌های ۲۴-۱۹۱۷ و در آن شرایط معین جهانی دلالت دارد.

البته لنین هم نظراتی اساسی و عام در باره سوسیالیسم بیان داشته است، نظراتی که مستقیماً مضمون و محتوای سوسیالیسم را هدف می‌گیرند و مستقیماً امر امحای طبقات و تقابل بین کار فکری و کار جسمی و زوال دولت و غیره را مد نظر دارند، نظراتی که با اعتباری عام درست و صحیح هستند. فی‌المثل نظرات مذکور در ذیل:

"برولتاریا پس از تصرف قدرت سیاسی مبارزه طبقاتی را قطع نمی‌کند بلکه آن را تا زمان محو کامل طبقات ادامه می‌دهد" (لنین، ترجمه فارسی منتخب آثار لنین، یک جلدی، صفحه ۶۹۶). "پایه اقتصادی زوال کامل دولت تکامل عالی کمونیسم به آن حدی است که در آن، تقابل بین کار فکری و جسمی و بنابراین یکی از مهم‌ترین منابع نابرابری اجتماعی کنونی از میان برخیزد و آن هم منبعی که فقط با انتقال وسایل تولید به مالکیت اجتماعی و فقط با خلع ید سرمایه‌داران نمی‌توان آن را دفعتاً برانداخت" (همان جا، صفحه ۵۵۱).

اما در مورد این نظر لنین: "سرمایه‌داری انحصاری دولتی کامل‌ترین تدارک مادی سوسیالیسم است" و "سوسیالیسم اکنون مستقیماً و عملاً در هر اقدام بزرگی که حاکی از برداشتن گامی براساس این سرمایه‌داری بسیار جدید باشد تجلی پیدا می‌کند" (صفحه ۲۶۱). این نظر که به نظر می‌آید از دیدگاهی عام و کلی بیان گردیده است، به عنوان یک نظریه عام، به طور واضح غیر سوسیالیستی و نادرست است. چرا سرمایه‌داری انحصاری دولتی کامل‌ترین تدارک مادی سوسیالیسم است؟! تفاوت عمده این سرمایه‌داری با سرمایه‌داری خصوصی در این است که ما به جای مالکیت‌های فردی و خصوصی با مالکیت دولتی مواجه هستیم، ولی طبقه کارگر وقتی که قدرت سیاسی را تصرف می‌نماید، دیگر به سهولت می‌تواند مالکیت‌های

خصوصی کاپیتالیستی را "دولتی کند" و به علاوه در هر حال باید نظام سرمایه‌داری حاکم (خصوصی یا دولتی) را در هم بشکند و متلاشی سازد و بر پایه عناصر به جای مانده از این تلاشی نظام اقتصادی سوسیالیستی را به طور مقدماتی سازمان دهد و از این گذشته رشد تجربیات و دانش کارگران در زمینه مدیریت و رهبری مؤسسات تولیدی به طور کلی با شکل معین (خصوصی یا دولتی) سرمایه‌داری ارتباط مهمی ندارد و غیره.

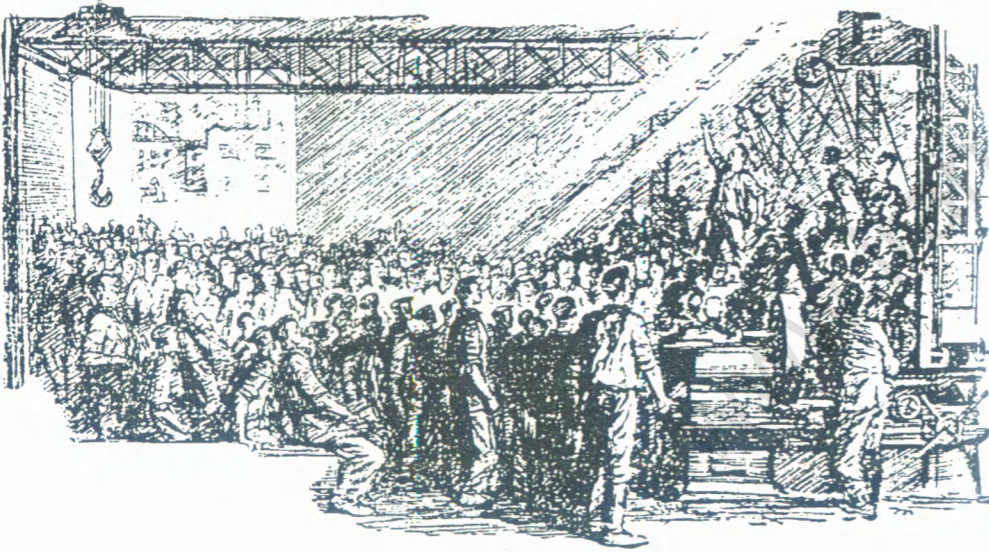
بالاخره نظراتی که از لنین در صفحات ۲۷۸-۲۷۶ کتاب نقل شده‌اند، به عنوان نظراتی که پاسخ‌گوی نیازها و مقتضیات خاص جامعه روسیه در آن دوره‌های کمونیسم جنگی و نپ می‌باشند ممکن است کم و بیش درست باشند. ولی به عنوان نظراتی عام و کلی غیر سوسیالیستی و نادرست هستند و بیان‌گر به اصطلاح نظریه یا گرایش به ایجاد سرمایه‌داری کاملاً دولتی و حاکم ساختن بورژوازی جدید دولتی نماینده این نظام تحت نام و عنوان "ساختمان سوسیالیسم" می‌باشند!

من به نظر دیگری از لنین اشاره نمی‌کنم و به یک نتیجه‌گیری کلی در این زمینه می‌پردازم: اولاً گفته‌های لنین درباره سوسیالیسم یا در ارتباط با آن در سال‌های ۲۴-۱۹۱۷ غالباً عبارت از نظراتی هستند که مقاصد خاصی منطبق با نیازها و مقتضیات مشخص شرایط جامعه روسیه و اتحاد شوروی سابق در این سال‌ها می‌باشند و لذا این نظرات را کاملاً باید با توجه به این امر مورد ملاحظه قرار داد. ثانیاً با این وجود نظریه اساسی و عمومی لنین در باره سوسیالیسم و مفهوم سوسیالیسم بالنسبه نظریه‌ای رشد یافته و منسجم نیست و او در این زمینه دچار عقب ماندگی است و گر نه حدود و ثغور گفته‌های خود را در رابطه با سوسیالیسم در شرایط مشخص آن جامعه در آن سال‌ها را با توجه به نظریه اساسی و عام خود به طور دقیق مشخص می‌کرد و به مطالبی چون ضرورت در هم شکستن نظام اقتصادی بورژوازی در هر شکل آن و تحقق بخشیدن به "مدیریت کارگری" و دموکراسی واقعی از جمله در درون مؤسسات تولیدی در مراحل آغازین سوسیالیسم به طور واقعی توجه می‌نمود. ولی همان گونه که اشاره کردم من فکر می‌کنم این عدم رشد و عدم انسجام نظری و فکری لنین درباره سوسیالیسم بیش‌تر یک عقب ماندگی تئوریک محسوب می‌شود، نه گرایش غیرکارگری و غیرسوسیالیستی، اگر چه طبعاً تا حدودی کم‌تر یا بیش‌تر به خط مشی‌ها و گرایش‌های غیرسوسیالیستی می‌انجامد. و این عقب ماندگی تئوریک لنین و بلشویک‌ها هم چنین تحت تأثیر عقب ماندگی سطح تکامل تاریخی اقتصادی آن جامعه به طور اخص و سایر کشورهای

جهان به طور اعم سخت تقویت گشته و باقی ماند.

در خاتمه می‌خواهم بگویم که به هر حال دیدگاه نویسندگان کتاب از لحاظ ضرورت در هم شکستن نظام اقتصادی بورژوازی و برقراری "مدیریت کارگری" و دموکراسی واقعی در حیطه رهبری تولید در جریان انقلاب اجتماعی سوسیالیستی و هم‌چنین از لحاظ اساسی و مقدم دانستن نقش و عمل‌کرد توده‌ها و نه احزاب و شخصیت‌ها در جریان انقلابات و تحولات اجتماعی (در صورتی که نقش فوق‌العاده پراهمیت این یکی‌ها را نادیده نگیرند) - صحیح و در خور تحسین است.

صمیمانه برای تان آرزوی موفقیت می‌نمایم.



کتاب پژوهش کارگری

تابستان ۹۸

شماره ۱

کتاب پژوهش کارگری

پائیز ۱۹۹۸

شماره ۲

- اندیشه‌های کار از سر ماهیه در جنبش کارگری
- تاریخ همبستگی‌های کارگری
- در باره ولایت آوین
- جتک‌ها اخلی در فرانسه
- برگردان: مهوش نظری
- دو شهر از پروتک برشت
- تاریخچه‌ای از مبارزات و بحث‌های پیرامون کنترل و مدیریت کارگری
- سوسیالیسم صنفی
- نظرات کورش، گرامشی و لوگزامبورگ
- مخومند پیرینی کارگری در یوگسلاوی
- کمپین کنترل کارگری در انگلیس
- مبارزات سال‌های ۵۸ - ۱۳۵۷ کارگران ایران
- در آئینه مطبوعات

- پیدایش و عمل کرد اتحادیه‌های کارگری در ترکیه
- پیدایش و عمل کرد ترک-ایش
- زبیه‌های اقتصادی - سیاسی تشکیل دهنده
- خاطراتی از زندگی و مبارزه کارگران نفت
- پیدانه خسروشاهی
- تاریخ در راه تأسیس اتحادیه کارگران نفت ایران
- اندیشه‌های کار از سر ماهیه در جنبش کارگری - دست دوم
- ناخ به پرودون
- سه گرایش عمده در جنبش کارگری
- ن. ژرژت
- سندیکالیسم انقلابی و دولت
- راه‌حرفی به سازمان‌دهی نوین اجتماعی
- از کنترل کارگری تا خودمدیریتی کارگری
- مترجمه: لقمان زاهد

کتاب پژوهش کارگری

بهار ۱۹۹۹

شماره ۳

- جنبش کارگری ایران: پرجوش اما پراکنده
- جلیل محمودی
- متکل کارگری در گرو مقاومت کارگران در مقابل قدرت دولتی
- اشکال مدیریت سرمایه‌داری و سازمان‌دهی کار در سوسیالیسم
- نظرس عمیدی
- رویکردهای مدیریت سرمایه‌داری و اشکال کنترل بر کار
- چند رویکردی سازمان‌دهی کار در سوسیالیسم
- خاطراتی از زندگی و مبارزه کارگران نفت
- یدانه خسروشاهی
- دوره زندان
- دوران انقلاب
- بنسربک‌ها و کنترل کارگری
- امیر بریتون
- برگردان: جلیل محمودی
- تکمیل‌آوری اطلاعاتی و خودمدیریتی سوسیالیستی
- آندی پولاک
- چه کسی، چگونه، اطلاعاتی، ناکنترل خواهد کرد؟
- برگردان: ج. آزاد

کمپته‌های کارخانه در انقلاب روسیه

جنبش کنترل کارگری:
موضع بنسربک‌ها و سایر اجزای سوسیالیست



شکارا دستخاستی

شماره گرامی

گهواره مین

۳۶۱ صفحه

بهاره: ۱۵ مارچ

فرم اشتراک

لطفاً با حروف بزرگ و خوانا بنویسید!

بهای اشتراک ۴ شماره: ۳۶ مارک

نام:

نشانی:

شروع اشتراک از شماره‌ی:

بهاء تک شماره: ۱۰ مارک، ۴ پوند، ۵ دلار

بهاء با هزینه پست: ۱۱/۵ مارک، ۴/۵ پوند، ۶ دلار

آدرس پستی:

Postlagerkarte

Nr. 093739 C

30001 Hannover

Germany

آدرس پژوهش کارگری در اینترنت:

<http://www.flash.net/~bepish>

آدرس پست الکترونیکی:

bepish @ flash.net

آدرس پست الکترونیکی:

bepish@flash.net

آدرس پژوهش کارگری در اینترنت:

<http://www.flash.net/~bepish>



کتاب را از طریق آدرس زیر سفارش دهید!

**Postlagerkarte
Nr. 093739 C
30001 Hannover
Germany**